

دلایل عقلانی نبوت

سی دلیل عقلانی بر اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ

تألیف: ماجد بن سلیمان رسی

ترجمہ: عبدالشکور دھقان

دلائل النبوة العقلية

تأليف

ماجد سليمان الرسي

هجري 1447

الموافق 2026 ميلادي

ترجمه الى الفارسية

عبدالشكور دهقان

مراجعہ

عبدالقدوس البلوشي

فهرست مطالب

مقدمه	۳
دلایل عقلانی نبوت	۵
دلیل اول: دوری پیامبر ﷺ از لذات و ثروت دنیوی	۵
دلیل دوم: پیامبر ﷺ انواع آسیب‌ها را تحمل کرد و کسانی را که او را مورد آزار و اذیت قرار دادند بخشید و گذشت کرد.	۱۸
دلیل سوم: بشارت به انتشار دین او که متحقق شد	۴۷
دلیل چهارم: سیرت پیامبر با سیرت پیامبران منطبق است	۵۱
دلیل پنجم: صداقت او	۶۹
دلیل ششم: کثرت واردشوندگان به دینش و شدت تمسک آنان به آن دین	۷۶
دلیل هفتم: شهادت‌های کتاب‌های آسمانی اهل کتاب و علما و متفکرانشان	۸۵
دلیل هشتم: تصدیق قرآن بر نبوت محمد ﷺ	۹۳
دلایل نهم تا سی‌ام	۱۱۸
منابع برای مطالعه بیشتر منتشر شده در اینترنت	۱۳۴

مقدمه

تمام ستایش‌ها مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است، و درود و سلام بر برترین پیامبران و رسولان، پیامبر ما محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و بر خاندان و یارانش.

اما بعد:

یکی از رحمت‌های خداوند بر بندگانش این است که پیامبرانی را فرستاد تا آن‌ها را به هدفی که برای آن آفریده شده‌اند، که همان پرستش اوباشد، هدایت کنند. خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶]

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند»

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾﴾ [الأنبياء: ۲۵]

«و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که هیچ معبودی جز من نیست، پس مرا بپرستید».

همچنین از رحمت‌های خداوند بر بندگانش این است که پیامبرانش **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** را با دلایل روشنی که بر حقانیت آن‌ها دلالت دارد، تأیید کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ ﴿٢٥﴾﴾ [الحديد: ۲۵]

«ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم».

این دلایل، دلیل روشن و حجت قاطعی هستند مبنی بر اینکه آن فرستاده شدگان واقعاً پیامبران خدا هستند؛ زیرا ارائه چنین دلایلی، مانند عصای موسی، و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی، و خبر دادن حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از برخی امور غیبی آینده که در زندگی و یا پس از وفات ایشان اتفاق افتاده‌اند، و همچنین معجزه قرآن کریم و بسیاری از

دلایل دیگر، که نشان می‌دهد آن پیامبران واقعاً از سوی خداوند متعال فرستاده شده‌اند، در توان بشر نیست.

آگاهی از این دلایل نبوی، قلب مؤمن را به حقیقت استوار می‌کند و ایمان او را به خداوند متعال افزایش می‌دهد.

علمای حدیث کتاب‌های متعددی در مورد دلایل نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تألیف کرده‌اند و صدها دلیل معتبر اثبات شده از ایشان ذکر کرده‌اند. خداوند زمینه تهیه مقاله‌ای پژوهشی در این زمینه با عنوان «مِسْكُ الْأُسُوءَةِ مِنْ دَلَائِلِ النَّبُوءَةِ» را فراهم کرد.

در این تحقیق که در ادامه تحقیق فوق‌الذکر انجام شده است، دلایل عقلی نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را گردآوری کردم و عنوان آن را «سی دلیل عقلی بر نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**» گذاشتم. در آن دلایلی را که از طریق عقل و منطق برای نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** شناخته شده بود را ذکر کردم. این تحقیق با تحقیق اول از این نظر متفاوت است که تحقیق اول دلایل شرعی ذکر شده است، در حالی که این تحقیق دلایل عقلی را ذکر می‌کند. با این حال، بین آن‌ها شباهتی وجود دارد؛ زیرا دلایل شرعی بر عقل متکی هستند، و دلایل عقلی بر متون شرعی متکی هستند.

درود و رحمت خداوند بر پیامبر ما محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و بر خاندان و یارانش باد.

ماجد بن سلیمان رسی

صبح روز سوم جمادی الثانی ۱۴۴۷ هجری قمری.

عربستان سعودی

دلایل عقلانی نبوت

دلیل اول: دوری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از لذات و ثروت دنیوی

این دلیل شامل پنج مبحث است:

مبحث اول: پرهیز رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از زرق و برق زندگی؛

مبحث دوم: پرهیز رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از پذیرش پست و مقام؛

مبحث سوم: خداوند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بین پادشاهی و نبوت و بین بندگی و رسالت مخیر کرد و او دومی را برگزید؛

مبحث چهارم: قبیله رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قریش، با اصرار به او پیشنهاد کردند تا حکمرانی بر قبیله را بپذیرد و در مقابل از رسالتش دست بردارد؛ اما او نپذیرفت؛

مبحث پنجم: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پرستش خدا دعوت می کرد، نه به پرستش خود و هیچ صفت ربوبیت یا الوهیت برای خود قائل نبود.

مبحث اول: پرهیز او نسبت به زرق و برق زندگی؛

از جمله دلایل عقلی نبوت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرهیز او از تجملات دنیوی است. اگر او پیامبر خدا نبود، به ثروت و اموال دنیوی طمع می‌ورزید. این امر از این واقعیت آشکار می‌شود که او زندگی فقیرانه‌ای داشت؛ ثروتمند نبود و برای خانواده‌اش هیچ امتیازی نسبت به دیگران قائل نبود. علاوه بر این حتی استفاده از صدقه برای او و خاندانش ممنوع بود. خانه‌اش از گل ساخته شده بود و شخصا گوسفندانش را می‌دوشید و خودش کفش‌هایش کفافی می‌کرد و لباس‌هایش را وصله می‌کرد.

* اما در مورد خوراک او: همسرش عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می‌گوید: گاهی، سه هلال ماه نو را در آسمان (مدت دو ماه، شصت روز) مشاهده می‌کردیم ولی در خانه‌های رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آتشی (برای پخت و پز) افروخته نمی‌شد. عروه بن زبیر پرسید: ای عمه، از چه چیزی امرار معاش می‌کردید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه، یعنی خرما و آب، قناعت می‌کردیم. البته رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شیر می‌فرستادند و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن شیرها به ما می‌داد که بنوشیم.^۱

* روزی عمر بن خطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد، در حالی که ایشان بر روی حصیری دراز کشیده بودند و هیچ چیزی بین جسم ایشان و حصیر نبود یعنی هیچ زیراندازی بین بدن ایشان و حصیر وجود نداشت و زیر سرشان بالشی چرمی پر از لیف خرما بود. عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌گوید: جای اثر حصیر را بر پهلویش دیدم و گریستم. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: ای رسول خدا! کسرای ایران و قیصر روم

۱. بخاری: ۲۵۶۷.

در نعمت و رفاه به سر می برند و شما هم که رسول خدا هستی در این وضع قرار داری. فرمود: مگر شما راضی نیستی که دنیا برای ایشان و آخرت برای ما باشد؟.

یعنی کسری و قیصر که در آن زمان پادشاهان دو کشور بزرگ، یعنی ایران و روم، بودند و از تجمل و لذت‌های دنیوی که پادشاهان از آن برخوردارند، برخوردار بودند و رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از آن‌ها به این لذت سزاوارتر بود. پس وقتی عمر **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** این جمله را گفت، پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: آیا راضی نیستی که دنیا برای کفار باشد. یعنی لذت‌های آن که با مرگ صاحبش، یا با از بین رفتن نعمت، یا با از بین رفتن دنیا، از بین می‌رود و تمام می‌شود برای آن‌ها باشد و آخرت برای ما باشد. یعنی لذت‌های بهشت که پایدار و همیشگی هستند برای ما مسلمانان باشند.

* پس از گسترش حکومت اسلامی با افزایش فتوحات، ثروت و دارایی حکومت اسلامی افزایش یافت و رزق و روزی زیاد شد. با این وجود، ایشان در انفاق و بخشش به مردم بسیار سخاوتمند بود، اما در مقابل برای خودش جز نیازهای اولیه‌اش، چیزی برای خود ذخیره نمی‌کرد.

* پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** برای فرزندان و قبیله خود هیچ امتیازی از امتیازهای دنیوی و رفاه و سلطنت قایل نشد و تمام امتیازاتی را که قبیله او قبل از اسلام بر دیگران داشتند را لغو کرد و بردگان را با سرداران قریش در یک سطح قرار داد، گرچه قریش به دلیل اینکه از نسل حضرت اسماعیل **عَلَيْهِ السَّلَام** بودند و متولیان حرم بودند بر دیگران برتری داشتند، او همه این امتیازات قوم خود را با خاک یکسان کرد و برتری و ریاست را به کسانی اختصاص داد که تقوا و ترس از خدا را با هم داشته باشند و دارای شایستگی و لیاقت باشند.

* اما همسرانش در کنار او با حداقلها و نه مانند همسران پادشاهان، زندگی می کردند، همسرانش از کمبود معیشت خود به ایشان شکایت کردند، بنابراین «آیه انتخاب» نازل شد که خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّكُمْ وَأُسْرِحَنَّكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸ - ۲۹]

«ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید، بیاید تا شما را بهره مند کنم و شما را به طرز شایسته ای رها کنم و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده کرده است.»

معنای آیه این است: ای پیامبر! به همسرانت که دور تو جمع شده اند و درخواست نفقه بیشتری دارند، بگو: اگر زندگی دنیا و زینت های آن را می خواهید، بیاید تا از آنچه از دنیا دارم به شما چیزی بدهم و شما را بدون آسیب و ضرری رها کنم؛ اما اگر رضایت خدا و رسولش و آنچه خدا در آخرت برای شما آماده کرده است را می خواهید، پس بر وضعیت فعلی خود صبر کنید و از خدا و رسولش اطاعت کنید، زیرا خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده کرده است.

وقتی این آیه نازل شد و همسران رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را شنیدند، خدا و رسولش و آنچه خدا در آخرت از پاداش و سعادت برایشان آماده کرده است را برگزیدند.

* هنگامی که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفات نمود، ثروتی از خود به جای نگذاشت. او در حالی وفات کرد که سپرش در برابر سی پیمانانه جو در گرو یک یهودی بود که از او برای امرار معاش خانواده اش گرفته بود.^۲

۲. بخاری این حدیث را از حضرت عائشه نقل می کند: ۲۹۱۶.

پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نه دینار، نه درهم، نه گوسفندی و نه شتری، جز قاطر، سلاح و خانه‌اش، از خود به جای نگذاشت.

* علاوه بر این، خداوند دستور داده است که پیامبران مال و ثروتی از خود به ارث نمی‌گذارند؛ هر آنچه از خود به جای می‌گذارند صدقه است و وارثان آن‌ها چیزی دریافت نمی‌کنند.^۳

* در پایان، پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** حکومت را موروثی نکرد؛ بلکه به شورای صحابه واگذار کرد.

این کناره‌گیری از زندگی دنیوی گواه بر این است که ایشان پیامبر خدا بوده است و برای حرص و طمع یا منصب و ثروت نبوده است و این یکی از نشانه‌های نبوت اوست.

* واشنگتن ایروینگ، شرق‌شناس آمریکایی (۱۷۸۳-۱۸۵۹)، می‌گوید: تمام پولی که از جزیه، زکات و غنایم جنگی به او می‌رسید، صرف گسترش بیشتر اسلام و فقرا و مسافران در راه مانده می‌شد، تا جایی که خزانه‌اش اغلب ته می‌کشید.

عایشه **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** می‌گوید: «رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نه دینار، نه درهم، نه گوسفند و نه شتری از خود به جای نگذاشت و در مورد هیچ ترکه‌ای وصیت نکردند.^۴

بله ایشان در مورد اموال باقیمانده پس از خود وصیت نکردند و این از نشانه‌های بارز شخصیت پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است که قبل از اینکه با دیگران صادق باشد، با خودش صادق بود.^۵

۳. مسلم: ۱۶۳۵.

۴. مسلم: ۱۶۳۵.

۵. «محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و جانشینانش»، واشنگتن ایروینگ، ۱۸۶۸، ترجمه دکتر هانی یحیی نصری، چاپ ۱۹۹۹، ص ۴۶۱، ناشر: مرکز فرهنگی عربی - بیروت.

مبحث دوم: پرهیز از پذیرش پست و مقام؛

از جمله دلایل عقلی نبوت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که ایشان با وجود جایگاه والایشان، در پی کسب مقام و منزلت در میان مردم نبودند.

مردی وارد مجلسی شد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن حضور داشت و پرسید: محمد کدام یک از شماست؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان آنها تکیه داده بود و از نظر لباس و موقعیت از آنها متمایز نبود. اصحاب گفتند: این مرد سفیدپوستی است که تکیه داده است، آن مرد سپس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مخاطب قرار داد و گفت: ای پسر عبدالمطلب! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاسخ داد: خواسته ات را بگو اجابت می شود. مرد گفت: من از تو سؤالی می پرسم و در پرسیدن آن اصرار خواهم ورزید، پس آزرده خاطر مشو، فرمود: هر چه می خواهی بپرس، مرد گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار کسانی که پیش از تو بودند سوگند می دهم، آیا خدا تو را برای همه مردم فرستاده است؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بله، به خدا قسم. مرد گفت: تو را به خدا قسم می دهم، آیا خدا تو را به خواندن نمازهای پنجگانه امر کرده است؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بله، به خدا قسم. مرد گفت: تو را به خدا قسم می دهم، آیا خدا تو را به روزه گرفتن در این ماه از سال امر کرده است؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بله، به خدا قسم.

گفت: تو را به خدا قسم می دهم، آیا خدا به تو دستور داده است که این صدقه را از ثروتمندان ما بگیری و بین فقرای ما تقسیم کنی؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بله، به خدا قسم. مرد گفت: من به آنچه آورده ای ایمان دارم و من فرستاده ی قوم خود هستم، من ضمام بن ثعلبه، برادر بنی سعد بن بکر هستم.^۶

^۶ صحیح بخاری: ۶۳.

نکته‌ی قابل توجه در این سؤال این است که اگر پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از نظر لباس یا مقام از افراد حاضر در جلسه متمایز بود، آن مرد چنین سؤالی نمی‌پرسید؛ اما چون آنحضرت **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** با اهل مجلس برابر بود و در آن جمع در صدر نشست، آن مرد نمی‌دانست که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** کدام یک از آن مردان است.

مبحث سوم: خداوند رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را بین پادشاهی و نبوت و بین بندگی و رسالت مخیر کرد و او دومی را برگزید؛

از جمله دلایل عقلی نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که خداوند او را بین پادشاه و پیامبر بودن یا بنده و رسول بودن مخیر کرد و او بنده و رسول بودن را انتخاب کرد. این دلالت بر علو و منزلت بیشتر برای پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** دارد.

ابوهریره **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** روایت است که گفت: جبرئیل نزد پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نشست و به آسمان نگاه کرد، سپس فرشته‌ای نازل شد. جبرئیل به او گفت: «این فرشته از روزی که آفریده شده است، قبل از این نازل نشده است، وقتی نازل شد، گفت: ای محمد، پروردگارت مرا به سوی تو فرستاده است. آیا تو را پادشاه و پیامبر قرار می‌دهد یا بنده و رسول؟»

جبرئیل گفت: ای محمد، در برابر پروردگارت فروتن باش. رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پاسخ داد: بلکه من بنده و پیامبر بودن را انتخاب می‌کنم.^۷

^۷ . احمد: ۷۷/۱۲.

این بی توجهی و کناره گیری از دنیا نشان می دهد که ایشان پیامبر بوده و ادعای پیامبری او از سر حرص و طمع یا برتری طلبی و ثروت نبوده است و این یکی از نشانه های نبوت اوست.

مبحث چهارم: قبیله رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قریش، با اصرار به او پیشنهاد کردند تا حکمرانی بر قبیله را بپذیرد و در مقابل از رسالتش دست بردارد؛ اما او نپذیرفت؛

یکی از دلایل عقلی نبوت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که قبیله اش، قریش به اصرار می کردند که دست از دعوت خود بردارد و به او پیشنهاد دادند که اگر دست از دعوت خود بردارد، ریاست قوم را به او می دهند؛ اما او این درخواست آنان را نپذیرفت.

ابن اسحاق در کتاب سیرت خود، در فصل روایات ربانیون و اهل کتاب درباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که عتبه بن ربیع، رهبر خردمند و بردبار قریش، روزی در انجمنی از قریش در مسجد الحرام نشسته بود و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در گوشه دیگر نشسته بود و قریش هم چنان از تبلیغات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رنج می بردند، عتبه به حاضران گفت: ای گروه قریش آیا مناسب نیست که من نزد محمد بروم و با او صحبت کنم و پیشنهاداتی به او بدهم شاید یکی را بپذیرد و دست از سر ما بردارد؟ (این پیشنهاد به این دلیل بود که آنها می دیدند تعداد اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به افزایش است). گفتند: بله، ای ابوالولید، برو و با او صحبت کن. عتبه برخاست و نزد آن حضرت آمد و جلویش نشست و گفت: ای برادرزاده! مقام تو در میان ما چنان است که خود میدانی چه از نظر شرافت فامیلی و چه از جهت شخصیت نسبی، و اینک دست به کار بزرگی زده ای و دودستگی میان مردم انداخته ای، بزرگانشان را به نادانی و سفاهت نسبت می دهی، درباره

خدایان ایشان و آئینشان عیجوثی میکنی، پدران گذشته ایشان را به کفر و بی دینی نسبت می دهی! اکنون پیشنهادات من را گوش کن شاید یکی از آنها را بپذیری؟

رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: ای عتبه پیشنهاداتت را بگو من می شنوم. عتبه گفت: ای برادرزاده! اگر منظورت از این سخنان که می گویی به دست آوردن مال و ثروت است، ما حاضریم آنقدر برای تو مال و ثروت جمع آوری کنیم تا آنجا که ثروت و دارایی تو از همه ما بیشتر باشد و اگر مقصودت آن است که کسب شخصیت کنی ما حاضریم تو را بزرگ خود قرار داده و هیچ کاری را بدون اذن تو انجام ندهیم! و اگر هدف تو سلطنت و ریاست است، ما تو را سلطان و رئیس خود قرار میدهیم و سخنانش را به همین نحو ادامه داد.

چون سخنانش به پایان رسید رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: ای عتبه! سخت تمام شد؟ گفت: بله. رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: اکنون سخن من را بشنو! عتبه گفت: بگو.

رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** شروع به خواندن سوره «فصلت» کرد و چنین ادامه داد:

﴿حَمَّ ۝ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ وَقُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝﴾

[فصلت: ۱-۳]

«به نام خداوند بخشنده مهربان. حاء میم (۱) نازل شده از جانب خداوند بخشنده مهربان

(۲) کتابی که آیاتش به تفصیل بیان شده، قرآنی عربی تا شما بیندیشید...».

رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به خواندن ادامه داد چون عتبه آن را شنید دستان خود را بر پشتش گذاشت و بر آنها تکیه کرده و گوش میداد، و رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پس از اتمام تلاوت، فرمود: پاسخ مرا شنیدی اکنون خود دانی! عتبه از جا برخاست و به سوی رفقای خویش رفت، قریش از دور دیدند عتبه می آید، به همدیگر گفتند به خدا قسم چهره ابولید تغییر کرده است، وقتی در جمع آنها نشست، گفتند: ای ابوالولید چه شد؟ گفت: بخدا

قسم من سخنی شنیدم که تاکنون نشنیده بودم، بخدا نه شعر است، نه سحر است نه کهانت و جادوگری. ای قریش! من به شما سخنی می گویم از من بشنوید: این مرد را به حال خود بگذارید؛ زیرا این سخنی که من از او شنیدم سخن بزرگی بود و آینده مهمی دارد، اکنون او را به حال خود بگذارید تا اگر اعراب او را از بین بردند که مقصود شما به دست دیگران انجام شده و اگر عرب را مطیع خود ساخت برای شما افتخاری است؛ زیرا سلطنت و ریاست او سلطنت شما است، و عزت او عزت شما است، و آن هنگام شما به وسیله او به منصب بزرگی نائل خواهید شد؟

حاضران به او گفتند: بخدا محمد تو را با زبان خود سحر کرده! عتبه گفت: نظر من این است اکنون خود دانید!

*وقتی عدی بن حاتم از سرزمین خودش آمد، رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** او را به خانه اش برد. عدی نقل می کند که در بین راه، زنی سالخورده و نحیف ایشان را صدا زد و جلوی ایشان را گرفت و مدت زمان زیادی ایشان را متوقف کرد و از نیازش با او صحبت کرد. عدی گفت: به خدا قسم، این رفتار یک پادشاه نیست. سپس رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مرا برد تا اینکه با من وارد خانه اش شد. او یک بالش چرمی برداشت و آن را به سمت من انداخت و گفت: روی این بنشین. گفتم: نه، تو روی آن بنشین. او گفت: نه، تو روی آن بنشین. پس من روی آن نشستم و رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** روی زمین نشست. با خود گفتم: به خدا قسم، این رفتار یک پادشاه نیست.^۸

^۸. «سیره» ابن هشام (۴/۳۴۴-۳۴۸)، فصل: ورود عدی به نزد پیامبر و گرویدن او به اسلام،

«دلائل النبوه» بیهقی (۵/۳۴۳).

* مردی نزد پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد و با او صحبت کرد، که در نتیجه بدن آن شخص از ابهت پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** لرزید. پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به او فرمود: آرام باش؛ زیرا من پادشاه نیستم من فقط پسر زنی هستم که گوشت خشک می خورد.^۹

* وقتی هراکلیوس در بیت المقدس با ابوسفیان ملاقات کرد - ابوسفیان برای تجارت آنجا بود و هنوز اسلام نیاورده بود - هراکلیوس از ابوسفیان درباره پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسید: آیا هیچ یک از اجداد او پادشاه بودند؟ ابوسفیان پاسخ داد: نه، سپس هراکلیوس گفت: اگر کسی از اجداد او پادشاه می بود، می گفتم که او مردی است که به دنبال پادشاهی اجدادش است.^{۱۰}

این ویژگی نشان می دهد که ایشان پیامبر بود و به دنبال اموال دنیوی مانند سلطنت یا ثروت نبود.

مبحث پنجم: او به پرستش خدا دعوت می کرد، نه به پرستش خود و هیچ صفت ربوبیت یا الوهیت برای خود قائل نبود.

از جمله دلایل عقلی نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که او تنها به پرستش خدا دعوت می کرد، نه به پرستش خود. او هیچ صفت الوهیت یا ربوبیتی را به خود نسبت نمی داد و دین او شامل الوهیت کسی غیر از خداوند متعال نمی شود. این خصلت با رهبران و امپراتوران روم و یونان که عادت به الوهیت خود داشتند، و همچنین با خاخامها و کاهنان که عادت به تقدیس خود و توصیف خود به عنوان فرزندان خدا داشتند، کاملاً در تضاد است!

^۹ . روایت ابن ماجه از ابومسعود، رضی الله عنه (۳۳۱۲)، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

^{۱۰} . صحیح بخاری: ۴۵۵۳.

خداوند به پیامبرش دستور داد که به مردم بگوید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾؛ «بگو من فقط انسانی مانند شما هستم».

روزی به یارانش گفت: در ستایش من زیاده‌روی نکنید، همانطور که مسیحیان در ستایش عیسی بن مریم زیاده‌روی کردند. من فقط یک بنده هستم، پس در توصیف من بگویید: بنده خدا و رسول او است.^{۱۱}

* از خالد بن ذکوان روایت شده است که گفت: رُبیع بن مُعوذ گفت: پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** وقتی ما ازدواج کرده بودیم نزد من آمد و همانطور که شما^{۱۲} الان نشسته‌اید، روی تخت من نشست. برخی از دختران جوان ما شروع به نواختن دف و نوحه سرایی برای اجداد من که در جنگ بدر کشته شده بودند، کردند. یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه اتفاقی می‌افتد.» او گفت: «این را کنار بگذار و آنچه را که قبلاً می‌گفتی بگو».^{۱۳}

در روایت دیگری آمده است که او فرمود: « این سخن را نگویند، جز الله کسی دیگر نمی‌داند فردا چه اتفاقی می‌افتد».^{۱۴}

• از عایشه **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** روایت است که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در یک جشن عروسی از کنار زنانی از انصار گذشت که این سرود را می‌خواندند:

وَأَهْدِي لَهَا كِبْشًا تَنْحَنَحَ فِي الْمَرِبِدِ وَزَوْجُكُمْ فِي النَّادِي وَيَعْلَمُ مَا فِي غَدِ

^{۱۱} . صحیح بخاری: ۳۴۴۵.

^{۱۲} . در حدیث ذکر نشده است که مخاطب این جمله کیست ظاهراً مخاطب خالد بن ذکوان راوی حدیث از ربیع است.

^{۱۳} . این حجر رحمه الله می‌گوید: این دلالت بر جواز گوش دادن به مدح و مرثیه‌ای دارد که در آن غلو منجر به افراط نباشد.

^{۱۴} . این روایت را ابن ماجه (۱۸۹۷) روایت کرده و آلبانی رحمه الله آن را صحیح دانسته است و اصل آن در صحیح بخاری (۵۱۴۷) آمده است.

«و قوچی را به او هدیه داد که در خیمه بع بع می کرد و شوهرت در مجلس است و می داند
فردا چه در پیش است.»

رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: «هیچ کس جز خدا از فردا خبر ندارد.»^{۱۵}

*از ابن عباس **رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا** روایت است که مردی به پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** گفت: آنچه خدا
بخوهد و آنچه تو خواهی. پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در پاسخ فرمود: آیا مرا شریک خدا قرار
داده‌ای؟ بلکه بگو: آنچه فقط خدا بخوهد.^{۱۶}

در روایت دیگری آمده است: آیا برای خدا شریکی قرار داده‌ای؟ بگو: فقط آنچه خدا
بخوهد.^{۱۷}

^{۱۵} . این روایت را طبرانی در کتاب الاوسط (۳۴۰۱) روایت کرده است و ابن حجر در کتاب الفتح با شماره حدیث (۵۱۴۷) سند آن را حسن دانسته
است.

^{۱۶} . نسائی در کتاب عمل الیوم و اللیله (۹۸۸) و احمد (۲۱۴/۱) آن را روایت کرده‌اند و الفاظ از احمد است. محققان المسند آن را صحیح لغیره
دانسته‌اند، آلبانی آن را در احادیث صحیحه (۱۳۹) آورده است. عبارت نسائی این است: «آیا مرا شریک خدا قرار داده‌ای؟»

^{۱۷} . بخاری در کتاب الادب المفرد آن را روایت کرده است.

در نتیجه، همه این شواهد قانونی و تاریخی نشان می‌دهد که محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** واقعاً پیامبری از جانب خدا بود و به دنبال هیچ منفعت دنیوی که البته بزرگترین آن سلطنت است نبود.

دلیل دوم: پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** انواع آسیب‌ها را تحمل کرد و کسانی را که او را مورد آزار و اذیت قرار دادند بخشید و گذشت کرد.

یکی از دلایل عقلی نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که ایشان مورد انواع آزارها قرار گرفتند تا دعوت خود به اسلام را متوقف کنند؛ اما اراده ایشان متزلزل نشد و قدرتشان ضعیف نشد. این نشان می‌دهد که ایشان واقعاً پیامبری از جانب خدا بودند. انواع آزارهایی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** متحمل شدند، ده مورد بود:

نوع اول: تهمت بود. او را ساحر و دیوانه خواندند و گفتند که دروغگو است.

از جمله توهین‌هایی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** متحمل شد، سخنان عمویش ابولهب درباره او بود. ابن عباس **رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا** روایت کرده است: روزی پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بر فراز کوه صفا^{۱۸} رفت و فریاد زد: «ای مردم!» قریش دور او جمع شدند و پرسیدند: «چه شده است؟» او گفت: اگر به شما بگویم که دشمن صبح یا عصر به شما حمله خواهد کرد، آیا حرف مرا باور می‌کنید؟ آن‌ها پاسخ دادند: بله. او گفت: پس من شما را از عذابی سخت بیم

^{۱۸} . اسم کوهی معروف است.

می‌دهم. ابولهب گفت: مرگ بر تو! آیا به همین دلیل ما را جمع کردی؟ سپس خداوند نازل

کرد: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝﴾ [المسد: ۱]

«مرگ بر دستان ابولهب و مرگ بر او!»^{۱۹}

از ربیعہ بن عباد، از بنی دیل، که در ابتدا کافر بود و سپس به اسلام گروید، روایت شده است که گفت: پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را در دوران جاهلیت در بازار ذوالمجاز دیدم که می‌گفت: ای مردم، بگوئید: لا اله الا الله تا رستگار شوید. مردم دور او جمع شده بودند و پشت سرش مردی خوش قیافه و چپ‌چشم با موهای بافته شده بود که ادعا می‌کرد پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مرتد و دروغگو است و هر جا که می‌رفت، او را دنبال می‌کرد. من در مورد آن مرد پرسیدم و نسب رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را به من گفتند و به من گفتند: این عمویش، ابولهب است.^{۲۰}

در روایت دیگری، ربیعہ می‌گوید: و مردی او را دنبال می‌کرد و به او سنگ پرتاب می‌کرد و از تاندون‌ها و مچ پای او خون می‌آمد.^{۲۱}

از جمله توهین‌هایی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** متحمل شد این بود که قریش او را «مُذَمَّم» [نکوهیده] می‌نامیدند. رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: «آیا تعجب نمی‌کنید که چگونه خداوند توهین و نفرین قریش را از من دور می‌کند؟ آن‌ها «مُذَمَّم» [نکوهیده] را دشنام می‌دهند و لعن می‌کنند، در حالی که من محمد [ستوده] هستم.»^{۲۲}

^{۱۹} . بخاری (۴۸۰۱)، مسلم (۲۰۸)، عبارت از بخاری است.

^{۲۰} . روایت شده توسط احمد (۳۴۱/۴) مصححان گفته‌اند: صحیح لغیره است.

^{۲۱} . ابن حبان (۶۵۶۲).

^{۲۲} . صحیح بخاری: ۳۵۳۳.

یعنی کسی که به او دشنام می دهند، مُذَمَّم نام دارد و نام پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مُذَمَّم نیست، بنابراین دشنام هایشان به پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** منسوب نمی شود.

کلمه مُذَمَّم نقطه مقابل محمد است، زیرا نام محمد به معنای ستایش شده است. آن‌ها این نام را تغییر دادند و او را با نام دیگری صدا زدند پس دشنام هایشان به پیامبر منسوب نیست.

ابن هشام در کتاب سیرت در باب نزول آیه **﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾**. (و به راستی پیامبران پیش از تو مورد تمسخر قرار گرفتند) می گوید:

ابن اسحاق می گوید: رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** همانطور که به من خبر داده شده است، از کنار ولید بن مغیره، امیه بن خلف و ابوجهل بن هشام گذشت و آن‌ها او را مسخره و ریشخند کردند و این کار او را خشمگین کرد. سپس خداوند متعال در مورد کار آن‌ها به او وحی کرد: **﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾** [الأنعام: ۱۰].

«مسلماناً پیامبران پیش از تو هم مسخره شدند؛ پس بر کسانی که پیامبران را مسخره می کردند، عذاب و کیفری که همواره به استهزا می گرفتند نازل شد و آنان را فرا گرفت.»

وقتی امیه بن خلف رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را دید، به او تهمت زد و او را دشنام داد. پس خداوند متعال در مورد او نازل فرمود: **﴿وَبِئْسَ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲)﴾**

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶)
الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) أَلَمْ يَكُنْ عَلَىٰ سُنْبُورٍ مَّوَدَّةَ الْوَدَّاعِ (۸) فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ (۹) ﴿۲۳﴾

«وای بر هر عیب جوی بدگوی! (۱) همان که ثروتی فراهم آورده و [پی در پی] آن را شمرد [و ذخیره کرد]. (۲) گمان می کند که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد. (۳) این چنین نیست، بی تردید او را در آن شکننده، اندازند؛ (۴) و تو چه می دانی آن شکننده چیست؟ (۵) آتش برافروخته خداست (۶) [آتشی] که بر دلها برآید و چیره شود. (۷) آن آتش بر آنان سر بسته است [که هیچ راه گریزی از آن ندارند؛] (۸) [آتشی] در ستون‌هایی بلند و کشیده. (۹)»

علاوه بر اینها، افراد دیگری نیز بودند که پیامبر را مسخره و دشنام می دادند، مانند: عاص بن وائل سهمی، نضر بن حارث و ابوجهل که همان حکم بن هشام، فرعون این امت بود.^{۲۴}

نوع دوم آسیبی که به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد، تهمت بود. او را به شاعری متهم کردند و گفتند که قرآن سروده خود اوست. این اتهامی است که دروغ بودن آن واضح است. پاسخ این شبهه این بود که او هرگز شعر نمی گفت و فصیح ترین شاعران زمان او قادر به آوردن آیه‌ای مانند آیات قرآن نبودند.

سومین نوع آسیبی که به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد، آسیب جسمی است.

^{۲۳} . این هشام این را در کتاب سیرت در باب: آزار رساندن امیه بن خلف به رسول خدا (ص) ذکر کرده است.

^{۲۴} . این هشام این را در کتاب سیرت در باب: آزار رساندن امیه بن خلف به رسول خدا (ص) ذکر کرده است.

از انس بن مالک **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** روایت است که گفت: دندان پیشین رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در جنگ احد^{۲۵} شکست و سر ایشان زخمی شد، پس شروع به پاک کردن خون از آن کرد و فرمود: چگونه قومی رستگار می‌شوند که پیامبرشان را زخمی کردند و دندان پیشین ایشان را شکستند، در حالی که ایشان آن‌ها را به سوی خدا دعوت می‌کرد؟! پس خداوند متعال نازل فرمود: **﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾**. «هیچ گونه اختیاری (در باره عفو یا هدایت کافران یا مؤمنان) برای تو نیست.»^{۲۶}

از سهل بن سعد **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** روایت است که از او درباره زخم پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در جنگ احد پرسیده شد، گفت: صورت پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** زخمی شد، دندان پیشینش شکست و کلاهخودش بر سرش کوبیده شد. فاطمه **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** خون را می‌شست و علی **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** آن را در دست داشت. وقتی دید که خون زیاد می‌شود، حصیری برداشت و آن را سوزاند تا خاکستر شد، سپس آن را روی زخم گذاشت و خون بند آمد.^{۲۷}

توجه: کسی که صورت مبارک پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را زخمی کرد، عبدالله بن قمیعه بود و سرنوشت او این بود که خداوند بزی را بر او مسلط کرد که او را شاخ زد و کشت.^{۲۸}

کسی که دندان پیشین او را شکست، عتبه بن ابی وقاص، از کفار قریش بود.^{۲۹}

علی بن ابی طالب **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** کسی بود که با سپر بر زخم آب می‌ریخت، سپر در جنگ‌های تن به تن محافظ در برابر ضربات شمشیر است و بخشی از تجهیزات جنگجو است.

^{۲۵} این جنگ به این دلیل جنگ احد نامگذاری شده است؛ زیرا در نزدیکی کوه احد قرار داشت. مشرکان در این روز به مسلمانان حمله کردند، این دومین جنگی بود که مسلمانان با کفار با هم روبرو شدند.

^{۲۶} صحیح مسلم: ۱۷۹۱.

^{۲۷} صحیح بخاری: ۱۷۹۱.

^{۲۸} المصنف عبدالرزاق، شماره: ۹۶۴۸، المکتب الاسلامی.

^{۲۹} المصنف عبدالرزاق، شماره: ۹۶۴۹، المکتب الاسلامی.

این روایت یادآور این نکته است که صحابه در همه حال، چه در سختی و چه در آسایش، احوال پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را دنبال می کردند و آن‌ها را ثبت می نمودند.

از عبدالله بن مسعود **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** روایت است که گفت: در حالی که رسول خدا در کنار خانه کعبه نماز می خواند، ابوجهل و چند نفر از یارانش نشسته بودند و روز قبل شتری ذبح شده بود. ابوجهل گفت: کدام یک از شما به سراغ جفت شتر پسران فلانی می رود، آن را می گیرد و هنگام سجده بر دوش محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** می گذارد؟ سپس بدبخت ترین ایشان رفت^{۳۰} و آن را برداشت و هنگامی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** سجده کرد، آن را بین شانه هایش قرار داد. می گوید: پس آن‌ها خندیدند.

بعضی از آن‌ها به یکدیگر می نگریستند و من ایستاده بودم و تماشا می کردم. اگر قدرت داشتم، او را از پشت رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** برمی داشتم. پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در حال سجده بود و سرش را بلند نکرد تا اینکه مردی رفت و فاطمه **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** را مطلع کرد، پس فاطمه **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** آمد، در حالی که دختری خردسال بود، آن را از روی پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** برداشت، سپس به سوی آن‌ها آمد و آن‌ها را نفرین کرد. هنگامی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نمازش را تمام کرد، صدایش را بلند کرد، سپس علیه آن‌ها دعا کرد. وقتی که دعا می کرد، سه بار دعا می کرد و وقتی سؤال می کرد، سه بار سؤال می کرد. سپس سه بار گفت: خدایا، قریش را مجازات کن. وقتی صدایش را شنیدند، خنده از آن‌ها دور شد و از دعای او ترسیدند. سپس گفت: خدایا، ابوجهل بن هشام را مجازات کن. و عتبه بن ربیع، و شیبه بن ربیع، و ولید بن عقبه، و امیه بن خلف، و عقبه بن ابی معیط را و نفر هفتم را ذکر کرد،

^{۳۰} در روایت دیگری (۳۱۸۵) آمده است که او عقبه بن ابی معیط بوده است.

اما من او را به خاطر نیاوردم. قسم به آن ذاتی که محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را به حق مبعوث کرد، من کسانی را که او نام برد، در روز بدر دیدم که کشته شده بودند، سپس جسد آنها را به سوی چاه بدر می کشیدند.^{۳۱}

از جمله آسیب‌های جسمی که به پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** وارد شد، این بود که عتبه فرزند ابولهب ایشان را آزار می داد، یکبار پیراهن پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را پاره کرد، پس رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** علیه او دعا کرد و گفت: «خدایا، سگ خود را بر او مسلط کن.» پس خداوند شیری را بر او فرستاد که به او حمله کرد و او را کشت.^{۳۲}

از جمله آزارهای جسمی که به پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** با آن مواجه شد، این بود که ابی بن خلف به عقبه بن ابی معیط گفت: من هرگز از تو راضی نخواهم شد تا اینکه نزد پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بروی، به صورتش تف بیندازی و پا بر گردنش بگذاری. پس، خدا او را لعنت کند، نزد پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** رفت و این کار را کرد. سپس خداوند در مورد آنها آیات زیر را نازل کرد: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَا بَوَلَيْتَنِي لَيْتَنِي لَمْ أَخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفرقان: ۲۷ - ۲۹]

«و روزی که ستمکار [از پشیمانی] دست‌هایش را می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول راهی [برای نجات] گرفته بودم! (۲۷) وای بر من! ای کاش فلانی را به دوستی نگرفته بودم!

^{۳۱} صحیح بخاری: ۲۴۰، صحیح مسلم: ۱۷۹۴، الفاظ حدیث از مسلم است.

^{۳۲} حاکم: ۴۰۳۷، حافظ اسنادش را در فتح الباری در شرح حدیث ۱۸۳۱ حسن دانسته، ۱۶۴/۱۰.

(۲۸) او مرا از یاد خدا گمراه کرد، هنگامی که [یاد حق] به سراغم آمد. و شیطان همواره به انسان خیانتکار است. (۲۹)»^{۳۳}

چهارمین و پنجمین نوع آسیبی که به حضرت محمد ﷺ وارد شد، محاصره و گرسنگی بود، پیامبر و قومش بنی عبد مناف، در شعب ابوطالب متحمل این نوع شکنجه شدند. این دره، مسیری بین دو کوه است؛ زیرا ابوطالب، عموی پیامبر ﷺ از برادرزاده اش از قریش بیم داشت، زیرا قریش از بنی عبد مناف خواستند که محمد ﷺ را به آنها تحویل دهد؛ زیرا پس از اسلام آوردن حمزه و عمر رضی الله عنهما، قادر به جنگ با آنها نبودند. حمزه یکی از جنگجویان قهار قریش بود و عمر رضی الله عنه نیز شناخته شده است. بنابراین تصمیم گرفتند آنها را تحریم کنند، بنابراین فروش هر چیزی به آنها، ازدواج و نشستن با آنها را ممنوع کردند تا زمانی که رسول خدا ﷺ را به آنها تحویل دهند تا او را بکشند. آنها پیمانی را بر روی طوماری نوشتند و برای بزرگداشت آن را در کعبه آویزان کردند.

در اینجا ابوطالب نگران برادرزاده اش شد، بنابراین به فرزندان عبد مناف (که فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب هستند) پیشنهاد داد که به شعب بنی هاشم بروند و از کشته شدن پیامبر ﷺ جلوگیری کنند. همه آنها، چه مسلمان و چه غیرمسلمان، پذیرفتند؛ زیرا آنها پسرعموهای او بودند و نسبت به او غیرت داشتند، به جز ابولهب که از حمایت پیامبر ﷺ خودداری کرد و به قریش پیوست.

پیامبر ﷺ به همراه تمام اعضای قبیله اش، بنی عبد مناف، در محاصره قرار گرفتند و گرسنگی بر آنها تحمیل شد. آنها به مدت سه سال در دره ماندند تا اینکه برخی از آنها

^{۳۳} . دلایل النبوی: ۴۷۰/۲.

از گرسنگی مردند و برخی دیگر مجبور به خوردن برگ درختان شدند. هیچ چیز، جز مخفیانه به آنها نمی‌رسید، آنها به مدت سه سال کامل، از محرم سال هفتم بعثت تا محرم سال دهم بعثت، به همین منوال ماندند تا اینکه قریش پس از آنکه پسرعموهایشان نیز به مصیبتی که آنها متحمل شدند، دچار شدند، تصمیم به نقض پیمان گرفتند. آنها سند را پاره کردند و مردم آنها را ترک کردند و پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** با حمایت عمویش ابوطالب به دعوت به اسلام مانند گذشته بازگشت، تا اینکه عمویش درگذشت. و پس از درگذشت ابوطالب آزار و اذیت از جانب قریش شدت گرفت، بنابراین پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پس از آن تصمیم به هجرت گرفت.^{۳۴}

ششمین نوع آسیبی که پیامبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متحمل شد، مهاجرت اجباری بود.** پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** هنگامی که آسیب‌های وارده از سوی قریش بر او شدت گرفت، مجبور به مهاجرت از شهرش مکه به مدینه شد و یارانش قبل و بعد از هجرت ایشان به آنجا مهاجرت کردند.

همچنین یارانش نیز پیش از او دو بار به حبشه مهاجرت کرده بودند؛ بار اول در سال پنجم بعثت و بار دوم در سال ششم.^{۳۵}

^{۳۴} . جریان محاصره در شعب ابیطالب در منابع متعددی ذکر شده است از جمله: الطبقات الكبرى (۱۷۷/۱-۱۷۸) تألیف الزهری، تصحیح دکتر علی محمد عمر، چاپ مکتبه الخنجی، قاهره، مصر، تاریخ الطبری (۳۳۵/۲-۳۳۶) چاپ دارالمعارف مصر، دلائل النبوه و معرفت احوال صاحب الشریعه (۳۶۵/۲) بیهقی، تصحیح دکتر عبدالمعنی قلجی، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، السنن الكبرى (۵۹۴/۶/شماره ۱۳۰۷۶) بیهقی، تصحیح محمد عبدالقادر عطا، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت.

^{۳۵} . در مورد روایات هجرت به مدینه:

- به کتاب «سیره ابن هشام»، بخش «حدیث هجرت به مدینه» مراجعه کنید.
 - به کتاب «السیره النبویه» نوشته ابن کثیر، بخش «آغاز هجرت از مکه به مدینه» مراجعه کنید.
 - به کتاب «صفوة السیره النبویه» نوشته مهدی رزق الله احمد از صفحه ۱۷۶ به بعد مراجعه کنید.
- در مورد هجرت به حبشه:
- به کتاب «السیره النبویه» نوشته ابن کثیر مراجعه کنید.
 - به کتاب «هجرت حبشه» نوشته خلدون ربایعه (منتشر شده توسط کتابخانه اردنی هاشمی) مراجعه کنید.
 - به کتاب «الهجرت الی الحبشه و اثرها فی نشر الدعوة الاسلامیه» نوشته اروی الیزیدی مراجعه کنید.
 - به کتاب «صفوة السیره النبویه»، از صفحه ۱۳۹ به بعد مراجعه کنید.

هفتمین نوع آسیبی که پیامبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** متحمل شد، تهمت بود. منافقان به او تهمت زدند و همسرش عایشه **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** را به زنا متهم کردند؛ اما خداوند در سوره نور او را از این اتهام مبرا دانست.^{۳۶}

هشتمین نوع آسیبی که پیامبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** متحمل شد، جنگ بود. جنگ‌هایی بین پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و مشرکانی که قصد کشتن او و یارانش را داشتند رخ داد، اما آن‌ها شکست خوردند، مانند جنگ‌های احد و خندق. در عوض، اسلام قوی‌تر شد و تعداد کسانی که اسلام را پذیرفتند افزایش یافت.

نهمین نوع آسیبی که پیامبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** متحمل شد، کشته شدن یارانش قبل و بعد از هجرت بود، اما در مورد قبل از هجرت، سخن بسیار طولانی است و از جمله مشهورترین چیزهایی که در مورد آن ذکر شده، شکنجه خاندان یاسر است. ابن اسحاق می‌گوید: بنی مخزوم، عمار بن یاسر و پدر و مادرش را که یک خانواده مسلمان بودند، بیرون می‌بردند. وقتی گرمای ظهر شدید می‌شد، آن‌ها را روی شن‌های داغ مکه شکنجه می‌دادند. سپس رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از کنار آن‌ها می‌گذشت و - همانطور که به من گفته شده است - می‌گفت: ای خاندان یاسر، صبر کنید؛ زیرا پاداش شما بهشت است.^{۳۷}

^{۳۶} . به داستان افک در کتاب صحیح بخاری حدیث: ۲۵۱۸ مراجعه کنید.
^{۳۷} . سیرت ابن هشام، فصل شکنجه آل یاسر.

ابن هشام در کتاب «سیرت» ذکر می‌کند که ابوجهل کارش این بود که ببیند تا چه کسی مسلمان شده پس اگر مرد محترم و بانفوذی و از خاندان سرشناسی بود (که نمی‌توانستند او را صدمه جانی بزنند) شروع به سرزنش و ملامت او می‌کردند و می‌گفتند: دین پدرت را با اینکه بهتر از این دین بود رها ساخته‌ای! بدانکه ما تو را در نزد مردم به بی‌خردی معرفی خواهیم کرد، و رأی و اندیشه‌ات را به خطا و زشتی نسبت داده و از قدر و شوکت خواهیم کاست! و اگر مرد تاجری مسلمان می‌شد به او می‌گفتند: بخدا بازاریت را کساد خواهیم کرد، و تو را به ورشکستگی می‌کشانیم! و اگر از فقرا و بیچارگان بود او را میزدند و با انواع مصیبت‌ها دچار می‌ساختند.^{۳۸}

سعید بن جبیر گوید: به ابن عباس گفتم: آیا شکنجه و آزار مشرکان نسبت به اصحاب رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بدان حد بود که ناچار شوند دست از دین خود بکشند؟

گفت: بله بخدا سوگند، گاهی چنان آن‌ها را شکنجه میدادند و کتک می‌زدند و گرسنه و تشنه نگه میداشتند که قادر نبودند سرپا بایستند و به ناچار سخن آنان را می‌پذیرفتند، و در پاسخ آن‌ها که می‌گفتند: آیا لات و عزی خدای شما هستند؟ می‌گفتند: آری، حتی اینکه گاهی حشراتی چون «جعل» (سرگین غلطان) و غیره را که روی زمین حرکت می‌کردند بدان‌ها نشان داده می‌گفتند: آیا این جعل خدای تو است؟ آن‌ها برای خلاصی از دستشان می‌گفتند: آری.^{۳۹}

دهمین نوع آسیبی که پیامبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متحمل شد، ترور بود که به کثرت برای ترور آنحضرت **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تلاش کردند که بی‌نتیجه بود که از آن جمله**

^{۳۸} . سیرت ابن هشام: فصل شکنجه آل یاسر.
^{۳۹} . سیرت ابن هشام: فصل شکنجه مسلمانان.

مسموم شدن به دست یک زن یهودی بود که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پس از گذشت سه سال بر اثر آن سم وفات نمود که داستان آن در ادامه بیان می شود.^{۴۰}

گوستاو لوبون (۱۸۴۱ - ۱۹۳۱ میلادی) در کتاب «تمدن عرب»، در بیان دلایل عقلی نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آورده است که ایشان در برابر انواع آزار و شکنجه، با صبر و سعه صدر برخورد می کردند. او می گوید:

«به توصیفات پیشین، آنچه مورخان دیگر عرب روایت کرده اند نیز اضافه می شود که محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بسیار خویشن دار، بسیار متفکر، ساکت و مصمم، خوش نیت، بسیار متکی به خود بود و حتی پس از بهبود شرایط مادی خودش شخصا کارهای شخصی را انجام می داد. محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** صبور، قادر بر تحمل سختی ها، استوار، بلندهمت، خوش خو و بردبار بود.»^{۴۱}

فصل در خصوص گذشت پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از کسانی که بر او ظلم کردند

علاوه بر این، پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** کسانی را که او را مورد آزار و اذیت قرار دادند و باعث شدند او شهر خودش را ترک کند و هجرت کند درگذشت و آن ها را بخشید، که ده مثال در این مورد بیان می کنیم.

^{۴۰} . مراجعه شود به کتاب «محاولات اغتيال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» تالیف: عبدالمنعم هاشمی، ناشر: مکتبه بخاری-کویت.
^{۴۱} . حضارة العرب: ص ۱۱۵، مؤلف: غوستاف لوبون، ترجمة: عادل زعيتر، ناشر: مؤسسة هنداوي للنشر والثقافة القاهرة - مصر، ۲۰۱۲م

۱- رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** زمانی که مکه را فتح کرد اهالی آن را بخشید، اهل مکه همان کسانی بودند که ایشان را مورد انواع آزار و اذیت قرار دادند که قبلاً ذکر شدند.

ابن اسحاق در کتاب سیرت در مورد داستان فتح مکه ذکر می کند که یکی از اهل علم به من گفت که رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در روز فتح مکه بر در خانه کعبه ایستاد و فرمود: معبودی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد، وعده او راست است و بنده اش را یاری کرد، و احزاب را به تنهایی شکست داد ...
آنگاه فرمود:

به نظر شما من با شما چه رفتاری انجام می دهم؟

پاسخ دادند: ما جز نیکی گمان دیگری درباره شما نداریم تو برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی ...

رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: بروید همه شما آزاد هستید.

قابل توجه است که رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** توانایی و قدرت این را داشت که انتقام خود و یارانش را که اهل مکه آنان را از مکه بیرون کردند و باعث شدند که آنان هجرت کنند و سپس در جنگ بدر و احزاب و جنگهای دیگر با آنان جنگیدند، انتقام بگیرد؛ اما رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آن ها را بخشید و به سبب این رفتار رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** دسته دسته اسلام را پذیرفتند و پذیرش اسلام ادامه یافت؛ زیرا آنان با با چشمان خود دیدند که رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** خواهان دنیا نیست؛ بلکه خواهان انتشار دین و آیین برگزیده است و اگر خواهان دنیا بود برای خودش انتقام می گرفت و مکه و بازارهای آن را همان گونه که پادشاهان انجام

می دهند غارت می کرد، هر کس ذره‌ای عقل و بینش داشت مطمئن شد که او پیامبر خداست و اسلام را پذیرفت.^{۴۲}

۲- رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** هشتاد نفری را که در صلح حدیبیه قصد حمله به او را داشتند و از کوه تنعیم پایین آمدند، بخشید، هنگامی این هشتاد نفر دستگیر شدند با وجود اینکه رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** قدرت انتقام داشت آن‌ها را بخشید، حضرت انس **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** نقل می کند که هشتاد نفر از اهالی مکه مسلحانه از کوه تنعیم پایین آمدند در حالی که می خواستند با استفاده از غفلت مسلمانان به صورت مخفیانه بر ایشان حمله کنند، پس رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ایشان را زنده دستگیر کرد و آن‌ها را بخشید، پس الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرْتُمْ عَلَيْهِمْ﴾ [سورة الفتح: ۲۴]

«او کسی است که دست آن‌ها را از شما، و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آن‌ها پیروز ساخت؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست!»

۳- رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پس از فتح مکه با وجود اینکه قدرت انتقام داشت وحشی غلام مطعم بن جبیر که عمویش حضرت حمزه بن عبدالمطلب **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** را به شهادت رسانده بود، بخشید؛^{۴۳}

۴- از جابر بن عبد الله **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت است که می گوید من با پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به سوی نجد به جهاد رفتم، چون ایشان از غزوه بازگشتند، من هم همراهشان باز

^{۴۲} . سیرت ابن هشام فصل فتح مکه.

^{۴۳} . صحیح بخاری: ۴۰۷۲.

گشتم. هنگام قیلوله (خواب نیمروز) به سرزمینی رسیدیم که بسیار خار داشت. آنحضرت **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** زیر درخت طلحی نشستند و شمشیر خود را بر آن آویزان نمودند و لحظه‌ای خوابیدیم. ناگهان متوجه شدیم که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ما را صدا می‌زنند و در کنار شان یک بادیه‌تشین ایستاده است. رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: این شخص شمشیر مرا از غلاف کشیده و من خواب بودم، ناگهان بیدار شدم و دیدم که شمشیر برهنه در دستش قرار دارد. به من گفت: چه کسی تو را از من باز می‌دارد؟ من سه بار گفتم الله، رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** او را توبیخ و مجازات ننموده و نشستند.^{۴۴}

در روایتی دیگر آمده است که آن شخص به پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** گفت: آیا از من می‌ترسی؟ رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: نه، گفت: چه کسی تو را از من باز می‌دارد؟ پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: الله من را از تو باز می‌دارد. پس اصحاب پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** او را تهدید کردند پس شمشیر را غلاف کرد و آن را آویزان کرد.^{۴۵}

۵- از عائشه **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** همسر پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** روایت شده که به پیامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: آیا روزی سخت‌تر از روز احد برای شما بوده است؟ فرمود: همانا از قومت آزار و اذیت زیادی متحمل شدم سخت‌ترین چیزی که از آنان به من رسید روز عقبه بود؛^{۴۶} زیرا من دعوت خود را به قبیله ابن عبد یالیل بن عبد کلال عرضه کردم، ولی آنها به درخواست من پاسخ مثبت ندادند. من در حالیکه غمگین بودم به راه افتادم و متوجه نشدم تا اینکه در قرن ثعالب رسیدم.

^{۴۴} . صحیح بخاری: ۲۹۱۰.

^{۴۵} . صحیح مسلم: ۸۴۳، ۹.

^{۴۶} . عقبه مکان مشخصی در منی است، بعضی گفته اند یک مکان در طائف است.

سرم را بالا کردم ناگهان دیدم که ابری بر من سایه افکنده و بدان نگرستم جبریل را در آن دیدم که من را صدا زد و گفت: خداوند سخنی را که قومت به تو گفته و جوابی که به تو دادند را شنید و فرشته فرمانروای کوه‌ها را نزد تو فرستاده تا هر طوریکه بخواهی وی را در مورد شان دستور دهی، سپس فرمانروای کوه‌ها من را صدا زد و سلام کرد و گفت: ای محمد! همانا خداوند سخنی را که قومت به تو گفتند را شنید و من فرمانروای کوه‌ها هستم، مرا پروردگارت به سویت فرستاده تا مرا دستور دهی هر گونه که بخواهی دو کوه بزرگ مکه را بر سر شان فرود آورم.

پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: امیدوارم خداوند از نسل شان کسانی را پدید آورد که خدای واحد را پرستش نموده و به او چیز را شریک نکنند.^{۴۷}

۶- عروه بن زبیر می‌گوید: عکرمه بن ابوجهل می‌گوید: زمانی که نزد رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** رسیدم گفتم: این خانم (ام حکیم دختر حارث بن هشام که همسر عکرمه بن ابی جهل بود) به من خبر داده است که شما به من امان داده‌اید، پس رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: تو در امان هستی، پس گفتم: شهادت می‌دهم که تو خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و هیچ شریکی ندارد و تو بنده و رسول خدا هستی و تو نیکوکارترین و راستگوترین و با وفاترین انسان هستی، عکرمه می‌گوید در زمانی که این سخنان را بر زبان می‌راندم سرم را از شرم به پایین انداخته بودم، سپس گفتم: یا رسول‌الله! برای من طلب بخشش کن برای هر دشمنی‌ای که با شما دشمنی کردم و هر مسیری که برای اظهار شرک

^{۴۷} بخاری: ۳۲۳۱، مسلم: ۱۷۹۵، الفاظ از بخاری است.

پیمودم، پس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: پروردگارا! هر عداوتی که عکرمه با من به عداوت برخاست و یا هر مسیری را که برای سد کردن راه تو پیموده است را ببخش گفتم: مرا به خیری که می دانی راهنمایی کن تا آن را یاد بگیرم، فرمود: بگو گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و رسول اوست و در راه او جهاد کنی، سپس عکرمه گفت: اما بخدا قسم یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! نفقه ای را که قبلا برای مانع شدن از گسترش اسلام خرج می کردم بلکه دو برابر آن را در راه الله خرج می کنم و هیچ جنگی برای مانع شدن از گسترش اسلام نجنگیدم مگر اینکه دو برابر آن را در راه الله به کار می گیرم.^{۴۸}

سپس تمام تلاش خودش را در جهاد بکار برد تا اینکه در جنگ اجنادین^{۴۹} در زمان خلافت ابوبکر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ شهید شد.

۷- ابوهیره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چند سواره نظام را به سوی نجد فرستاد وقتی که برگشتند یک نفر را به نام ثمامه بن اثال از قبیله بنی حنیفه که سردار یمامه^{۵۰} بود با خود به اسارت آوردند، او را به یکی از ستونهای مسجد بستند، رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی او رفت و گفت: ای ثمامه! چه داری؟ گفت: ای محمد! خیر است. اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته ای که مستحق قتل است و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگزاری منت گذاشته ای. و اگر مال می خواهی، هر چه می خواهی، طلب کن به تو داده می شود. سپس، او را تا پس فردا به حال خود، رها ساخت. آنگاه به او فرمود:

^{۴۸} . مستدرک حاکم: ۵۱۲۸.

^{۴۹} . جنگ اجنادین جنگی است که در فلسطین میان مسلمانان و رومیان در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ رخ داد.

^{۵۰} . یمامه اقلیمی در جزیرت العرب است که در جنوب نجد واقع شده است.

ای ثمامه! چه داری؟ گفت: ای محمد! خیر است. اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگزاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن به تو داده می‌شود. پس رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** او را تا روز بعد به حال خود رها کرد، آنگاه به او فرمود: ای ثمامه! چه داری؟ گفت: چیزی که دارم به تو گفتم، اگر مرا به قتل برسانی، کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است و اگر منت بگذاری (و مرا آزاد کنی) بر انسان سپاسگزاری منت گذاشته‌ای. و اگر مال می‌خواهی، هر چه می‌خواهی، طلب کن به تو داده می‌شود. پس رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: ثمامه را آزاد کنید.

پس او به نخلستانی که نزدیک مسجد بود، رفت و غسل کرد. سپس وارد مسجد شد و گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و پیامبر خداست. ای محمد! سوگند به خدا که چهره‌ای منفورتر از چهره‌ی شما برای من در روی زمین، وجود نداشت. ولی امروز، چهره‌ای محبوب‌تر از چهره تو نزد من وجود ندارد. سوگند به خدا که دینی منفورتر از دین تو نزد من وجود نداشت و هم اکنون، دین تو پسندیده‌ترین دین نزد من است. سوگند به خدا که شهری منفورتر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولی امروز، شهر تو محبوب‌ترین شهر نزد من است.

توضیح:

وقتی پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «ثمامه، چه داری؟»، منظور این بود که:

چه چیزی نزد توست؟ یا فکر می‌کنی با تو چه خواهم کرد؟

پس ثمامه گفت: «ای محمد، خیر است»، یعنی: تو از کسانی نیستی که به مردم ظلم می‌کنند، بلکه تو از کسانی هستی که عفو می‌کنی و نیکی می‌نمایی و اگر مرا بکشی، کسی را کشته‌ای که مستحق قتل است. یعنی: صاحب خونی هستم که مستحق کشته شدن (به خاطر آن) هستم؛ پس هیچ عیبی بر تو در کشتن من نیست. یا منظور این است که او به خاطر مقام و فضیلتش، صاحب خون گران‌بهایی است و کشتن او، انتقام را برآورده و قلب را شفا می‌بخشد.

سپس گفت: و اگر با منت گذاشتن و نیکی کردن بدون فدیة (خون‌بها)، به من لطف کنی، به یک انسان سپاسگزار نیکی کرده‌ای، زیرا تو به کسی نیکی می‌کنی که بزرگوار است و این نیکی و احسان و خوبی شما را فراموش نمی‌کند و اگر مال می‌خواهی تا خودم را با آن فدیة دهم، هر چقدر مال بخواهی، درخواست کن؛ آن را به تو خواهم داد.»

پس پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** او را عفو کرد و مالی از او نخواست. این دو (عفو و عدم درخواست مال) دلیلی بر نبوت اوست، و سومین اتفاق این بود که ثمامه از پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** سپاسگزاری کرد، از این رفتار پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تأثیر پذیرفت و اسلام آورد.

۸- سلمه بن اکوع **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می‌گوید: از مدینه بیرون رفتم و راه جنگل را در پیش گرفتم تا اینکه به وسط جنگل رسیدم. در آنجا غلام عبد الرحمن بن عوف را دیدم. به او گفتم: وای بر تو، اینجا چکار می‌کنی؟ گفت: شتران شیرده رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را به سرقت بردند. پرسیدم: چه کسی آن‌ها را به سرقت برد؟

گفت: افراد طایفه غطفان و فزاره. آنگاه، سه بار با صدای بلند، فریاد زد: یا صباحاه (این کلمه را در زمان خطر بکار می‌بردند) طوریکه صدایم را به گوش آنچه میان دو سنگلاخ مدینه وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حرکت کردم تا اینکه به آن‌ها که داشتند شتران را می‌بردند رسیدم. شروع به تیر اندازی کردم و می‌گفتم: من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و اینگونه، شتران را قبل از اینکه شیرشان را بنوشند، نجات دادم و آن‌ها را به سوی مدینه منوره می‌بردم که رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مرا دید. گفتم: ای رسول خدا! آنان، تشنه هستند زیرا من نگذاشتم که شیرشان را بنوشند. لذا عده‌ای را به تعقیب آن‌ها بفرست. رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: «ای فرزند اکوع! تو بر آنان، غالب آمدی. پس عفو و گذشت کن. هم اکنون، آن‌ها در میان قومشان رسیده‌اند (از دسترس ما خارج اند).^{۵۱}

۹- از جمله کسانی که رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آن‌ها را مورد عفو قرار داد عبدالله بن زبیری قریشی سهمی بود، او یکی از مخالفان سرسخت رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و یاران ایشان بود که با دست و زبان با رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مقابله می‌کرد، او یکی از شاعرترین و فصیح‌ترین افراد بود، در فتح مکه مسلمان شد و از رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** عذرخواهی کرد و رسول‌الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** او را عفو کرد.^{۵۲}

^{۵۱}. بخاری: ۳۰۴۱، مسلم: ۱۸۰۶.
^{۵۲}. اسدالغایه: ۲۳۹/۳، استیعاب: ۹۰۱/۳.

۱۰- انس بن مالک **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می گوید: یک زن یهودی به رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**

گوشت گوسفندی مسموم داد و رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از آن خورد، پس از دستگیری آن زن را نزد رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آوردند و گفتند: آیا او را بکشیم؟ رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: نه.^{۵۳}

رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این زن یهودی را که سم را در سردست گوسفند قرار داده بود را بخشید، با وجود اینکه آن زن را احضار کردند و او اعتراف کرد. رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** او را آزاد کرد و از او انتقام نگرفت با وجود اینکه شایسته قتل بود، این نکته داستان شاهد این موضوع است و اثر این سم در بدن رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** باقی ماند و در نهایت بر اثر آن وفات نمود.

اما وقتی که رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** وفات نمود بشر بن براء آن زن را به خاطر قصاص کشت.^{۵۴}

۱۱- عایشه **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می گوید: رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را سحر کردند و به اندازه ای

سستی بدن بر او مسلط شده بود که اگر چه فکر می کرد می تواند مانند سابق باهمسرانش نزدیکی کند ولی نمی توانست، تا اینکه روزی بسیار دعا کرد و سپس، فرمود: ای عایشه! آیا می دانی که خداوند دعایم را استجابت نمود. (آیا می دانی که خداوند، راه علاج مرا به من نشان داد؟) دو مرد، نزد من آمدند. یکی از آنان بر بالینم و دیگری، کنار پاهایم نشست. پس، یکی از آنها به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم. پرسید: به وسیله چه چیزی سحر

^{۵۳} بخاری: ۲۶۱۷، مسلم: ۲۱۹۰، الفاظ از بخاری است.

^{۵۴} ابوداود این حدیث را از ابوهریره نقل کرده است: ۴۵۱۲، شیخ شعبی با استناد به شواهد آن را صحیح دانسته است.

شده است؟ گفت: به وسیله شانه، و جلد تارونه درخت خرما می نرسد. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان، عایشه گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه با جمعی از اصحاب بر سر آن چاه رفت، پس از برگشت به عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا گفت: آبش به رنگ قرمز مانند آب حنای شسته شده شبیه بود، و درخت‌های خرما اطراف آنجا همانند سر شیطان بودند، عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا می گوید: آیا مناسب نیست که او را بسوزانید؟ فرمود: نه! اما من که خداوند شفایم داد، دوست ندارم به کسی از جانب من بدی و شر برسد، پس دستور دادم تا آن چاه را پر از خاک کنند.^{۵۵}

بنابراین رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لیبید بن اعصم همان شخصی که او را سحر کرده بود بخشید و او را با وجود قدرتی که داشت سرزنش و مجازات نکرد.

۱۲- انس بن مالک رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قدم می‌زدم. ایشان چادری نجرانی که دارای کناره ای ضخیم بود، به تن داشت. مردی بادیه نشین به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و چادرش را به سختی کشید، طوری که من به گردن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگاه کردم و اثر کناره چادر را که بشدت کشیده شده بود، بر گردن ایشان دیدم. سپس آن مرد، گفت: ای محمد! دستور بده تا از مال خدا که در اختیار توست، به من هم بدهند. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او نگاه کرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند.^{۵۶}

^{۵۵} بخاری: ۶۰۶۳، مسلم: ۲۱۸۹، الفاظ از مسلم است.
^{۵۶} بخاری: ۳۱۴۹، مسلم: ۱۰۵۷، الفاظ از مسلم است.

اخلاق رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** خصوصا اخلاق گذشت ایشان، شرف شناسان منصف را به تعجب واداشته است؛ زیرا گذشت رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بعد از ظلم و آزار و اذیت و اجحافی است که نسبت به ایشان روا داشتند که عموما انسان‌ها در این حالت بعد از پیروزی بر طرف مقابل انتقام می‌گیرند.

یکی از بارزترین صفات رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** که باعث پیروزی اسلام شد گذشت او در مقابل دشمنانش بود، ایشان در جایگاههایی گذشت نمودند که رهبران دیگر در این حالت انتقام سخت می‌گیرند، اما گذشت رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در مقابل دشمنان و معاندان باعث بزرگی و برتری ایشان نسبت به همه ی رهبران قرن شده است.

رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مانند غربی‌ها و مدعیان حقوق انسان در جنگ‌های عصر حاضر عمل نکرد که باعث قتل و آوارگی و تجاوز و انهدام منازل و بازارها و دکان‌های تجاری می‌شوند همان گونه که صهیونیست‌ها امروزه در فلسطین چنین می‌کنند و یا آنگونه که صرب‌ها با زنان بی‌گناه در بوسنی و هرزگوین انجام دادند و آنگونه که فرنگی‌ها در دوران جنگ‌های صلیبی که در آن زمان بیشتر از هفتاد هزار مسلمان بی‌گناه را کشتند همان کسانی که به مسجد الاقصی پناه برده بودند.

نکته جالب در مورد صاف بودن قلب رسول الله ﷺ

زمانی که رسول الله ﷺ به مدینه تشریف آوردند مردم به ایشان روی آوردند در حالی که می‌گفتند رسول الله ﷺ آمد، رسول الله ﷺ آمد، رسول الله ﷺ آمد، پس رسول الله ﷺ شروع به دعوت ایشان به سوی نیکی کرد و از رفتاری که قومش با او و یارانش داشتند و او و یارانش را از مکه آواره کردند شکایت نکرد؛ بلکه برعکس آن رفتار کرد. عبدالله بن سلام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که یکی از دانشمندان یهود بود می‌گوید: به همراه مردم برای تماشا آمدم، چون چهره اش را دیدم دانستم این چهره، چهره یک دروغگو نیست، اولین چیزی که از او شنیدم این بود که فرمود: ای مردم سلام را عام کنید و صله رحم را بجای آورید و شب، هنگامی که مردم در خواب هستند نماز را بر پا دارید که در این صورت با سلامتی وارد بهشت می‌شوید.^{۵۷}

متون عمومی در خصوص گذشت رسول الله ﷺ

الله متعال به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴].

^{۵۷} . ابن ماجه: ۳۲۵۱، شيخ شعيب أن را صحيح دانسته است.

«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!»

الله متعال به پیامبرش **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** می گوید: **﴿حُذِرِ الْعَفْوُ وَأُمِرَ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾** [الأعراف: ۱۹۹].

« با آن‌ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!»

ابن سعدی **رَحْمَةُ اللهِ** در تفسیر این آیه می گوید: این آیه در خصوص اخلاق نیکو با مردم و شیوه رفتار با مردم جامع است. شیوه ای که باید با مردم رفتار کرد این است که گذشت را پیشه کرد یعنی با آنان رفتاری داشت که از درون شاد باشند و اخلاق و کرداری باشد که با آن آسوده باشند و آن‌ها را مکلف به رفتاری نکند که طبع آن‌ها با آن راحت نیست؛ بلکه از هر کس با آنچه شایسته اوست سپاسگزاری کند، چه با فعل و یا چه با سخن و یا امثال آن، و با بچه‌ها به خاطر بچه بودنشان و با ناقص‌العقل‌ها به خاطر ناقص بودن عقلشان و با فقیران به خاطر فقرشان تکبر نورزد؛ بلکه با همه با رفتاری سرشار از لطف و برخوردی که با شرایط مناسب باشد و باعث شادی طرف مقابل باشد رفتار کند.

﴿وَأُمِرَ بِالْعُرْفِ﴾؛ «و به نیکی‌ها دعوت نما»؛ یعنی با هر سخن نیکو و رفتار مناسب به نیکی‌ها دعوت بده و با اخلاق کامل با آشنا و غریبه نفع برسان و باعث شو که چیزی که از تو به مخاطبان منتقل می‌شود یا آموزش دانش و یا ترغیب به انجام کار نیک از جمله صله رحم و یا نیکی به پدر و مادر و آشتی میان مردم و یا نصیحتی سودمند و یا نظری سودمند و یا یاری رساندن در کار خیر یا تقوا و یا دوری از کاری ناپسند و یا راهنمایی به تحقق یک مصلحت دینی یا دنیایی باشد.

همچنین زمانی که از طرف یک نادان به تو آسیبی رسید؛ الله متعال دستور داده است که با جاهل با رویگردانی و مقابله با جهل او مواجهه شود، پس اگر کسی با سخن و یا رفتار باعث آزار و اذیت شما شد پس شما به او آزار نرسان و کسی که شما را محروم کرد او را محروم نکن و هر کسی با تو قطع رابطه کرد با او صله رحم کن و هر کسی بر تو ظلم کرد در مقابل او عدالت را پیشه کن.

زمانی که رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در مدینه بودند از جانب یهودیان مدینه انواع خیانت را مشاهده کردند، پس الله متعال این آیات را بر ایشان نازل فرمود: ﴿ **فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** ﴾ [سورة المائدة: ۱۳].

«(ولی) بخاطر پیمان شکنی آنها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران به ناحق، و به خاطر اینکه (از روی استهزا) می گفتند: «بر دل‌های ما، پرده افکنده (شده و سخنان پیامبر را درک نمی کنیم!)» رانده درگاه خدا شدند.) آری، خداوند به علت کفرشان، بر دل‌های آنها مهر زده؛ که جز عده کمی ایمان نمی آورند.»

ابن جریر طبری **رَحِمَهُ اللهُ** در تفسیر خودش می گوید: الله متعال به رسول خودش می گوید ای محمد! از این یهودیان که خواستند دستشان را به سوی تو و به سوی یاران تو دراز کنند و پیمانی را که میان شما و آنها بود را گسستند و به تو یاران تو خیانت کردند، تعجب نکن، این عهد شکنی عادت ایشان و عادت گذشتگان ایشان است، یکی از این عهد شکنی‌ها عهدی است که در زمان حضرت موسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** بر اطاعت از خود از ایشان گرفتم و

دوازده سردار برایشان انتخاب کردم و به ایشان وعده نصرت دادم و وعده دادم که سرزمین و اموال ایشان را به ایشان برگردانم بعد از اینکه نشانه‌ها و دلایل - هلاکت فرعون و قومش در دریا و شکافته شدن دریا برای آن‌ها و نشانه‌های دیگر - را به ایشان نشان دادم، پس عهدی و میثاقی را که بسته بودند را شکستند که به سبب این عهدشکنی ایشان را لعنت و نفرین کردم.

پس زمانی که بهترین‌های ایشان چنین کردند پس عهدشکنی از امثال این فرومایگان بعید نیست.

پس رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در مقابل این یهود صبر را پیشه کرد و درگذر کرد تا اینکه اجازه پروردگار برای راندن ایشان از مدینه و مجازات پیمان شکنان از جانب الله رسید.

الله متعال می‌فرماید: **﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آتَوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا ۚ وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾** [سورة آل عمران: ۱۸۶].

«و از کسانی که پیش از شما به آن‌ها کتاب (آسمانی) داده شده [= یهود]، و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید! و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته‌تر است؛ زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.»

کسانی که به آن‌ها کتاب داده شد، یهود و نصارا هستند الله متعال آن‌ها را به این نام اهل کتاب ذکر می‌کند چون دارای کتاب آسمانی هستند که کتاب یهود تورات و کتاب نصارا انجیل است که نام بردن آن‌ها به عنوان اهل کتاب یک شرف برای ایشان است.

از عبدالله بن عمرو بن عاص **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا** روایت شده است که گفت: این آیه ای که در قرآن ذکر شده است و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵] «ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستاده ایم»؛ در تورات (نیز چنین) گفته است: «ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم و تو را به عنوان پناهگاهی [برای مردم] امی قرار دادیم؛ (منظور از مردمان امی عرب‌ها هستند که پیامبر پناهگاهی برای اعراب در مقابل شیطان است و یا از غلبه و حمله غیر عرب‌ها، به این جهت از عرب‌ها به اسم امی ذکر شده است زیرا اکثرشان سواد خواندن و نوشتن نداشتند) تو بنده ی من و فرستاده ی من هستی. تو را [به خاطر قناعت و اعتمادت به خداوند] متوکل نامیدم؛ این پیامبر نه بد اخلاق و تندخوست و نه قساوت قلب دارد، او فردی نیست که [به سبب تندخویی اش] در بازار [و میان جمع مردم] داد و فریاد راه بیندازد؛ او هرگز جواب بدی را با بدی نمی‌دهد؛ بلکه می‌بخشد و [نسبت به کسی که نسبت به او بدی کرده است] گذشت می‌کند و خداوند جان او را نمی‌گیرد، تا زمانی که ملت کجرو و گمراه را به وسیله ی او [به راه راست] هدایت دهد و راست کند به این که [بعد از گمراهی شان] بگویند: هیچ خدایی جز الله نیست، آن وقت با این جمله است که چشم‌های کوری را بینا و گوش‌های کوری را شنوا و دل‌های فرو بسته ای را باز می‌کند».^{۵۸}

معنای این حدیث این است که اوصاف رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در تورات همانند اوصاف او در قرآن هستند.

حضرت عایشه **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا** نقل می‌کند که هرگز پیامبر خدا با دست خودش هیچ زن و یا خادمی را نزده است مگر در راه جهاد فی سبیل الله، و هیچگاه برای خود به نفع شخصی

^{۵۸}. بخاری: ۴۸۳۸.

از هیچ احدی انتقام نگرفته مگر زمانیکه چیزهای مورد احترام خداوند مورد تجاوز و بی حرمتی قرار می گرفت که در مقابل آنان بخاطر رضای خداوند از متجاوز انتقام می گرفت.^{۵۹}

قبل از پایان

هر خواننده راهکارهایی برای همه مشکلاتی که پیامبران و پیروانشان با آن درگیر شدند را در قرآن می یابد، همچنین در قرآن وعده نصرت را که به پیامبران داده شده را می بیند که از جمله آن این کلام الله است که به رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** می فرماید: **﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّل لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ﴾** (سورة الأنعام: ۳۴). «پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیبها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه)، آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید. (تو نیز چنین باش! و این، یکی از سنتهای الهی است؛) و هیچ چیز نمی تواند سنن خدا را تغییر دهد؛ و اخبار پیامبران به تو رسیده است».

تفسیر آیه این است که ای محمد! کفار پیامبرانی را که قبل از تو به پیامبری رسیدند و الله آنها را به سوی قومشان فرستاد را تکذیب کردند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، پس پیامبران در مقابل این آزار و اذیت صبر کردند و به دعوت و جهاد خود ادامه دادند تا اینکه نصرت و یاری الله رسید و هیچ تغییر دهنده ای برای اراده الله نیست و این همان وعده الهی است که در کتابهای آسمانی برای پیامبرانش فرستاده است که وعده داده که پیامبرانش را در مقابل دشمنان نصرت و یاری می کند.

^{۵۹} . مسلم: ۲۳۲۸.

ای پیامبر اخبار پیامبران قبلی به تو رسیده است که الله چگونه آنان را نصرت کرد و بر سر کسانی که آنها را تکذیب کردند چه عذاب و غضب الله نازل شد و تو برای ایشان یک اسوه هستی. این آیات برای تسلی رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نازل شدند.

دلیل سوم: بشارت به انتشار دین او که متحقق شد

۱- یکی از دلایل عقلی بر اثبات نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که ایشان با وجود اینکه او و پیروانش در ابتدا تعدادشان کم و مستضعف بودند به انتشار دینش بشارت داد که این بشارت متحقق شد.

خباب بن ارت **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می گوید: نزد رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** که چادرش را در سایه کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت بردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی کنی؟ آیا نزد خداوند برای ما دعا نمی کنی؟ فرمود: «برای افرادی از امت های گذشته، چاله ای در زمین، حفر می کردند و او را در آن قرار می دادند. سپس اره ای می آوردند و بر سرش می نهادند و او را از وسط، دو نیم می کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی داشت. و شانه های آهنی را در گوشت آنان فرو می بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می رسید و این کار هم آنان را از دینشان باز نمی داشت. سوگند به خدا که این دین، کامل خواهد شد تا جایی که سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جز خدا و یا گرگ بر گوسفندانش، از چیزی دیگر، نترسد. اما شما عجله دارید».^{۶۰}

۶۰. بخاری: ۳۶۱۲.

رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** می فرماید: اسلام تا جایی که شب و روز رسیده اند، خواهد رسید. هیچ خانه ی چادری یا سنگی و گلی پیدا نمی شود که اسلام در آن داخل نگردد، این وعده ی الهی با عزت عزت مندان یا ذلت ذلیلان تحقق پیدا خواهد کرد. عزتی که خداوند اسلام را بدان عزت خواهد داد یا ذلتی که کفر را بدان ذلیل خواهد کرد.^{۶۱}

این یقین در بیان این بشارت و پیشگویی یکی از دلایل صادقانه نبوت ایشان **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است.

این یقین در زمانی است که در زمان سختی و مصیب بود جز از زبان پیامبری که به او وحی می شود و به صداقت وعده الهی یقین دارد امکان پذیر نیست؛ زیرا مدعیان دروغین نبوت هیچ گاه به هدف خود نخواهند رسید و الله متعال آن ها را رسوا می کند و هر چند بعد از مدتی الله متعال آن ها را رسوا می کند.

الله متعال در قرآن به ظهور دین وعده داده است و فرموده است: **﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾** [الصف: ۹]

«اوست خدایی که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد هر چند مشرکان ناراضی و مخالف باشند».

رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** قبل از اینکه مسیر مدینه را در پیش بگیرند به همراه همسفرش ابوبکر صدیق **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** سه شب در غار ثور پنهان شدند، زمانی که افراد قریش به آن ها نزدیک شدند در حالی که نمی دانستند که رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و ابوبکر **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** داخل

^{۶۱} . احمد: ۱۶۹۵۷، محققان مسند گفته اند سندش صحیح است به شرط مسلم.

غار هستند، ابوبکر صدیق **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** ترسید و گفت: ای رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** اگر یکی از آنان زیر پای خود را نگاه کند حتما ما را می بیند، رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** گفت: ای ابو بکر! چطور فکر می کنی درباره دو نفری که خداوند سومین نفر آنان است؟^{۶۲}

ابوبکر **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می گوید: ما سفر خویش را ادامه دادیم و قریشیان نیز در جستجوی ما بودند. هیچ یک از آن تعقیب کنندگان به ما دست پیدا نکردند بجز سراقه بن مالک بن جُعثَم که بر اسب خویش سوار بود، و به ما نزدیک شد. گفتیم: این تعقیب کنندگان اند که به ما رسیدند؛ ای رسول خدا! فرمودند: لا تحزن ان الله معنا؛ غم مخور، بی گمان خدا با ماست.^{۶۳}

در واقع تمام این وقایع گواه هستند که اخباری را رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در این حدیث ذکر کرده اند صحت دارند و دین اسلام از شرق تا چین و از غرب تا اقیانوس اطلس و از جنوب تا هند و از شمال تا شمال ترکیه انتشار پیدا کرد که همه این اتفاقات پس از وفات رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** رخ دادند، پس اگر او پیامبر الهی نبود و این اخبار از جانب وحی به او نرسیده است پس او از کجا می دانست که این دین بعد از وفات ایشان به این شکل انتشار پیدا می کند؟

علاوه بر این سرشماری های جهانی در غرب مانند یونیسکو نشان می دهد که اکثر کسانی که تغییر دین داده اند به دین اسلام گرویده اند که این گواهی بر صحت کلام رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است که دلیل بر نبوت ایشان است.^{۶۴}

۲- یکی از دلایل عقلی نبوت رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** اطمینان او بر الله است، حضرت عایشه **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می گوید: از رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نگهبانی می شد

^{۶۲} . بخاری: ۳۶۵۳، مسلم: ۲۳۸۱.

^{۶۳} . بخاری: ۳۶۵۳، مسلم: ۲۰۰۹، الفاظ از بخاری است.

^{۶۴} . براهین الرساله- البراهین العقلیه علی نبوه الرسول : ۶۷، ۱۳۷.

تا اینکه این آیه نازل شد ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛ «و خدا تو را از مردم حفظ می کند». پس رسول الله ﷺ به نگهبانان فرمود: ای مردم! برگردید، الله من را حفاظت کرد.^{۶۵}

پس از آن بدون نگهبان بود و با وجود کثرت معاندین بدون نگهبان رفت و آمد می کرد. اگر حضرت محمد ﷺ پیامبر و با وحی تایید نشده بود پس چگونه بدون نگهبان در شهر تردد می کرد؟!

۳- یکی از دلایل عقلی نبوت رسول الله ﷺ این است که ایشان وارد نبره‌هایی نابرابر شدند و تعداد مسلمانان در آن جنگ‌ها در مقایسه با دشمنان همیشه کمتر از نصف بود و با وجود این رسول الله ﷺ پیروز شدند، بجز جنگ حنین که تعداد مسلمانان بیشتر بود و باز هم مسلمانان پیروز شدند.

۴- یکی از دلایل عقلی نبوت رسول الله ﷺ بعضی از رهبرانی هستند که با او می جنگیدند، رهبران سپاه مشرکان در جنگ احد همگی مسلمان شدند که عبارتند از: خالد بن ولید، ابوسفیان بن حرب، عکرمه بن ابوجهل، صفوان بن امیه و عبدالله بن ابی ربیع.

۵- یکی از دلایل عقلی نبوت رسول الله ﷺ این است که پیروزی‌هایی که به آن بشارت داده شده بود باعث تکبر او نشدند؛ زیرا او برای اعتلای اسلام می جنگید و برای مصلحت شخصی نمی جنگید، بلکه با وجود این پیروزی‌ها در تمام حالت‌ها تواضع و فروتنی خودش را حفظ کرد و اخلاق گذشت و عدم انتقام از مخالفانی را که با او در نبرد بودند در زمانی که دولت تشکیل داد ترک نکرد.

^{۶۵} . ترمذی: ۳۰۴۶، آلبنی آن را حسن دانسته است.

یکی از شواهد آن چیزی است که عبدالله بن ابوبکر ذکر می کند که هنگامی که آن حضرت **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به محل ذی طوی که یکی از وادی های شمال مکه است رسید، دید که خداوند ایشان را فاتح و با عزت فتح مفتخر گردانیده، بر مرکب خود توقف کردند تا سر نیاز به بارگاه بی نیاز خم کنند. چنانکه سر خم کردند به طوری که چانه ایشان نزدیک بود به چوب کجاوه برخورد کند.^{۶۶}

یکی از مستشرقان منصف در مورد رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و اشنگتن ارفنج است که در کتاب خودش «حیات محمد» می گوید: پیروزی های نظامی حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** باعث تکبر ایشان نشد؛ زیرا او به خاطر اسلام می جنگید و نه به خاطر مصلحت شخصی، حتی در اوج عظمت همان سادگی و تواضع پیشین را که در زمان مکه داشت هنوز داشت گویا هیچ چیز تغییر نکرده است. تنها نیرویی که او می خواست بر یارانش ببیند، نیروی ایمان بود. اما قدرت زمینی که تحت اختیارش بود را برای دین استفاده کرد و نه برای خودش. این کاری است که فقط یک پیامبر انجام می دهد.^{۶۷}

دلیل چهارم: سیرت پیامبر با سیرت پیامبران منطبق است

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** سیره ایشان است. زیرا سیره او نشان می دهد که سیره یک پیامبر است و این سیرت و شیوه زندگی جز بر یک پیامبر صدق

^{۶۶} . سیرت ابن هشام:

^{۶۷} . محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و خلفاءه: ۴۶۰.

نمی‌کند. و این برای کسانی که او را مستقیماً دیدند، یا اخبارش را شنیدند و یا سیره اش را مطالعه کردند آشکار است؛ پس برایشان روشن گردید که هر کس چنین صفاتی داشته باشد، نمی‌تواند یک مدعی نبوت بدون پشتوانه و یا یک دروغگو باشد.

علاوه بر این، حتی یک مورد در سیره پیشین او وجود ندارد که باعث سرزنش او شود؛ بلکه او آراسته به صفات نیکو بود، چنانکه خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به او گفت: به خدا سوگند، تو صله رحم به جا می‌آوری، راست می‌گویی، بار دیگران را به دوش می‌کشی، برای افراد نیازمند کسب درآمد می‌کنی، مهمان را گرمی می‌داری و در مشکلات مردم را یاری می‌رسانی.^{۶۸}

علاوه بر آن در طول زندگی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ لغزش یا خطایی در سیره او ذکر نشده است، علیرغم اینکه او در شرایطی قرار داشت که انسان را به ارتکاب اشتباهات و لغزش‌ها وامی‌دارد؛ مهمترین این شرایط، کثرت همسرانش، کثرت فرزندان، کثرت یارانش، کثرت دشمنانش و تنوع آن‌ها، و کثرت نبردهایش بود. با وجود همه اینها، تاریخ ثبت نکرده است که او عهده‌ی را شکسته باشد یا دروغی گفته باشد، بلکه او را به راستی و امانت‌داری توصیف کرده است که این وصف تا به امروز ادامه دارد!

^{۶۸}. بخاری: ۲، مسلم: ۱۶۰، الفاظ از مسلم است.

• یکی دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که اگر نیت بدی در دل داشت، این نیت یک بار هم از طریق سیره او ظاهر می‌شد، زیرا همانطور که گفته شده است:

ومهما تكن عند امرىء من خليقةٍ
ولو خالها تخفى على الناس تُعلم
«هر خصلتی که در کسی باشد، حتی اگر گمان کند از مردم پنهان است، آشکار خواهد شد.»

• یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تعادل و توازن در زندگی اوست، همانطور که سیره او بر این امر دلالت دارد. هیچ جنبه‌ای بر جنبه دیگر غلبه نداشت؛ نه دعوت (الهی) او را از خانواده‌اش بازداشت، و نه یارانش او را از خودش، و نه مهمانانش او را از عباداتش، و همینطور الی آخر.^{۶۹}

پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** یارانش را به اصل تعادل در زندگی راهنمایی کرد، چنانکه از عبدالله بن عمرو **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** روایت شده است که گفت: رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به من فرمود: ای عبدالله، به من خبر رسیده است که تو روزها روزه می‌گیری و شب‌ها به عبادت می‌پردازی؟ گفتم: بله، ای رسول خدا. فرمود: پس این کار را نکن؛ روزه بگیر و افطار کن، و شب را برای عبادت قیام کن و بخواب؛ زیرا جسم تو بر تو حقی دارد، و چشم تو بر تو حقی دارد، و همسر تو بر تو حقی دارد، و مهمان تو بر تو حقی دارد.^{۷۰}

^{۶۹} . براهین الرساله (البراهین العقلیه علی نبوه الرسول **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**): ۳۸.
^{۷۰} . بخاری: ۱۹۷۵، مسلم: ۱۱۵۹.

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که تمام نیازهای کمال بزرگی که نزد انسان‌ها معتبر هستند، همانطور که سیره پاک او بر این دلالت دارد، در او جمع شده بودند و آن چهار عامل عبارتند از: کمال خلقت، کمال اخلاق، کمال گفتار، و کمال اعمال.^{۷۱}

خلاصه اینکه اخلاق بزرگوارانه، صفات برجسته، و کمالات عملی و علمی، و زیبایی‌های مربوط به نفس، بدن، نسب و وطن، در او جمع شده بود، که عقل حکم می‌کند این صفات جز در یک پیامبر جمع نمی‌شوند؛ زیرا هر یک از اینها اگرچه ممکن است در غیر پیامبر یافت شود؛ اما مجموع آن‌ها تنها در پیامبران حاصل می‌شود؛ پس وجود این صفات کمال به طور یکجا در ذات او از دلایل نبوت است و مخالفان نیز به وجود این زیبایی‌ها و اخلاق بزرگوارانه در ذات او اقرار کرده‌اند.^{۷۲}

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که سیره او با جزئیات دقیق حفظ شده است؛ در تاریخ امت‌ها از قدیم الایام سابقه ندارد که زندگینامه هیچ انسانی جز او، از قبل از تولد تا قرن‌ها پس از وفاتش این چنین مورد توجه قرار گرفته باشد؛ زیرا در سیره او جزئیات زندگی، دقیق‌ترین حالات، وصف جسمانی او، شیوه راه رفتنش، سخنانش هنگام سخن گفتن، تلاوتش هنگام خواندن، نمازش هنگام نماز خواندن، لباس‌هایی که می‌پوشید، آنچه را که میل

^{۷۱} . براهین الرساله (البراهین العقلیه علی نبوه الرسول **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**): ۶۶.

^{۷۲} . مختصر اظهار الحق، رحمت الله هندی، اختصار د. محمد مكاوی، باب رابع اثبات نبوه محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**، المسلك الثاني.

داشت و آنچه را که میل نداشت، و وصف خانه‌های که در آن سکونت داشت، ثبت شده است.^{۷۳}

بدین وسیله، پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** کتابی گویا برای هر جوینده و طالب هدایت ربانی تا پایان دنیا است.

ابوالحسن ندوی در کتاب نبی خاتم می گوید:

« چون محمد رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** الگوی شایسته و اسوه نیکویی برای همه طبقات مردم و نسل‌های بشری در هر زمان و مکانی بود؛ عنایت الهی به حفظ اخبار، آثار، صفات، اخلاق، عادات و رفتارهای او معطوف گردید. خداوند دل‌های مسلمانان را به پیگیری هر آنچه از او سر می‌زد، چه حرکت و چه سکون، چه گرفتن و چه دادن، چه عادت و چه عبادت، اختصاص داد و به آن‌ها الهام کرد که با نهایت دقت به او بپردازند، گویی که یک نیرویی آن‌ها را به سوی این امر سوق می‌داد.

این عنایت الهی به روشنی در احادیث، سیره و کتاب‌های شمایل (صفات ظاهری و باطنی پیامبر) و آنچه از توصیف‌کنندگان ماهر از اصحاب و اهل بیت او در وصف او نقل شده است، تجلی یافته است. کتاب‌های ادب، تاریخ و نسب، هیچ وصفی را با این دقت و با این گستردگی در برگیرنده خصوصیات بشری و جزئیات خلقی (ظاهری) ثبت نکرده‌اند. صرف یک نگاه گذرا - به عنوان مثال - به کتاب «شمائل» امام ابی عیسی ترمذی (۲۰۹-۲۷۹ هجری) برای ایمان به این کفایت می‌کند که این اهتمام فوق‌العاده و خارق‌العاده در ثبت جزئیات خلقت، اخلاق، عادات، عبادات، گفتار و کردار، و هر آنچه که به این شخصیت گرامی

^{۷۳} . . براهین الرساله: ۱۵.

مرتبط است به شکلی که ذهن بشر تصور می کند، و با چنین بسط و تفصیلی که در سرگذشت پیامبران و تاریخ بزرگان بی نظیر است، صرفاً یک تصادف نبوده و یا محصول گرایش شخصی و عمل فردی نبوده است.

همچنین، هر کس کتاب «الأدب المفرد» امام ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴-۲۵۶ هجری) را مرور کند، که آن مؤلف بزرگ آن را به آنچه در آداب اسلامی، مکارم اخلاق، خوش رفتاری و معاشرت، حقوق همراهی، تهذیب نفس و ادب زندگی وارد شده است، اختصاص داده و در همه این موارد به آنچه از رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به اثبات رسیده است و نقل شده، استناد کرده است؛ به علم یقین خواهد دانست که اینها لغزش‌های روزگار نبوده‌اند، بلکه تقدیر خدای عزیز دانا بوده است تا در هر عصر و نسلی این آیه شریفه تحقق یابد: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [سورة الأحزاب: ۲۱]؛ «به راستی برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکو است»، و آیه ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]، «بگو اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد» و نیز برای اینکه هیچ شخص بهانه‌جویی به دلیل از بین رفتن آثار و قطع اخبار، عذری برای ترک پیروی و عدم الگوگیری نداشته باشد، چنانکه در مورد پیامبران سلف نیز چنین است که از برخی آن‌ها جز نامی یا اخباری ناقص باقی نمانده که برای پیروی و الگوگیری کافی نیست.

اما حدیث نبوی را می‌توان «سجل وقایع روزانه» نامید، و شبه خاطراتی - اگر این تعبیر درست باشد - برای مدت بیست و سه سالی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پس از آنکه خداوند او را گرامی داشت و به نبوت رساند، بر روی زمین گذراند. این احادیث به ما نشان می‌دهند که رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** چگونه در این زندگی

می زیست، چگونه روز و شب خود را سپری می کرد، و ما از جزئیات اخلاق، عادات، تمایلات، خواسته‌ها، گفتار و کردار او چیزی را می دانیم که از بسیاری از شخصیت‌هایی که چند سال قبل زیسته اند، بلکه گاهی از شخصیت‌های معاصر نمی دانیم. این مجموعه، تصاویری گویاست که انسان از طریق آن‌ها پیامبر خود را می شناسد و از همراهی او لذت می برد، گویی که در مجلس او حضور یافته، سخنانش را شنیده و با او زیسته است. این امر برای اقتدا به ایشان و دوری از مضرات بت پرستی و عبادت بت‌ها است، آنگونه که امتهای گذشته، انبیاء خوشان را به تصویر می کشیدند و مجسمه آن‌ها را می تراشیدند.

برای خواننده کافی است که داستان حجة الوداع را در کتاب‌های حدیث بخواند. راویان در آنجا هر دقیقه از دقائق این سفر و هر حادثه‌ای از حوادث آن را که جلب توجه نمی کند و اهمیت تاریخی زیادی ندارد و امثال آن‌ها در سفرهای بزرگان، رؤسا، پادشاهان، امرا، دانشمندان و نوابغ مورد توجه قرار نمی گیرد، ثبت کرده‌اند.

به لطف این ثروت حدیثی، نویسندگان ماهر در اعصار و نقاط مختلف توانسته‌اند کتاب‌هایی برای مسلمانان تألیف کنند که قانون اساسی کاملی برای زندگی آن‌ها باشد، تا جایی که اگر مسلمانی - هر شغل و طبقه‌ای که داشته باشد - بخواهد گامی برنماید، امری را شروع نکند، یا فعالیتی را انجام ندهد مگر در پرتو هدایت نبوی، برایش ممکن است.

کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شده‌اند، فراوانند و به اکثر زبان‌های جهان اسلام وجود دارند و بین ساده، متوسط و مختصر دسته‌بندی می‌شوند. بهترین آن‌ها «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» (توشه آخرت در هدایت بهترین بندگان)

از علامه ابن قیم جوزی (۶۹۱ - ۷۵۱ هجری) است که نابغه‌ترین شاگرد شیخ الاسلام ابن تیمیه و یکی از پیشوایان امت بود.

این راز الهی در وضوح این سیره و جاودانگی آن و در دسترس بودن آن برای کسانی که می‌خواهند اقتدا کنند و پیروی نمایند، آشکار می‌شود. هنگامی که انسان این سیره را با سیرت پیامبران پیشین و زندگی آن‌ها مقایسه کند، بیشتر آن‌ها در تاریکی جهل و اهمال و حوادث خونین تاریخی پنهان شده‌اند و رسالت خود را در دوره زمانی خاصی به پایان رساند، سپس نیازی به حفظ آن‌ها و انتقال آن به نسل‌ها باقی نمانده است. همین بس که زندگی حضرت مسیح **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را مرور کنیم. او آخرین پیامبر قبل از حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بود و امتی به او منتسب است که به دانش و تألیف علاقه وافر و افراط در حب پیامبر خود داشتند و او را تا حد الوهیت و تقدیس ستایش می‌کردند، اما نتوانستند جز تکه‌هایی از اخبار و سخنان او را که چارچوبی از یک زندگی کامل انسانی را تشکیل نمی‌دهد، به جهان ارائه دهند؛ تا انسان در زندگی فردی خود از آن تقلید کند، یا جامعه‌ای فاضل در پرتو آن حرکت کند. اعتقاد غالب در جهان مسیحیت تا همین اواخر این بود که «عهد جدید» اخبار سه سال پایانی زندگی مسیح و اخبار او را در بر می‌گیرد، در حالی که تحقیقات پژوهشگران و متخصصان در این زمینه در زمان اخیر به این نتیجه رسیده است که این اخبار بیش از پنجاه روز از زندگی او را نه بیشتر و نه کمتر در بر نمی‌گیرد.

اما پیامبران دیگر، و بزرگان ملت‌ها و ادیان گذشته، می‌توان گفت که اخبار و تصاویر زندگی آن‌ها در خاکستر اخبار گذشته دفن شده است، و حلقه‌های اصلی که تاریخ بدون آن‌ها کامل نمی‌شود و اقتدا و پیروی بدون آن‌ها میسر نیست،

مفقود شده‌اند که جستجو و یافتن آن‌ها در این عصر متأخر ممکن نیست، و این دقیقاً همان چیزی است که حکمت الهی و منطق اشیا ایجاب می‌کند؛ زیرا انسان‌های بزرگ و تاثیرگذار، عمر طبیعی و پویایی محدودی نداشتند، پس هنگامی که وفات کردند، سودی در انتقال اخبار و وقایع زندگی آن‌ها نبود؛ اما آنچه نیاز به آن دائمی بود، باقی ماند و با وجود اختلاف زمان و مکان، ادامه یافت، پخش شد، شکوفا شد و میوه داد.

هرکس آنچه را از آداب و احکام درباره پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در سوره‌های احزاب، حجرات، تحریم، و مجادله وارد شده است، و آنچه را از تکریم خداوند متعال به او و نعمت‌هایش بر او در سوره‌های فتح، ضحی، و انشراح وارد شده است، بخواند، با دلالت عقل و سلامت ذوق خواهد دانست که اینها صفات پیامبری است که برای همه نسل‌ها و همه دوران‌ها مبعوث شده است، و خورشید رسالت او کسوف نمی‌کند، و ستاره او افول ندارد.»

پایان سخن ابوالحسن علی حسنی ندوی رحمه الله در کتاب «النبي الخاتم».^{۷۴}

^{۷۴}. نبي خاتم: ۱۲-۱۷.

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کتابی گویا در طول تاریخ تا پایان دنیا^{۷۵}

مقدمه

از نشانه‌های عظمت مقام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که سیره و زندگانی ایشان کتابی گویا برای هر خواننده و هدایت‌جویی تا پایان دنیا محسوب می‌شود. ایشان تنها پیامبری هستند که مردم از ایشان همه چیز را می‌دانند، حتی آنچه در اتاق خواب و زندگی خانوادگی با همسرانش می‌گذشته است. هیچ چیزی از زندگی عمومی یا خصوصی ایشان پنهان نمانده است، چرا؟ چون ایشان خاتم پیامبران و رسولان هستند و شایسته است کسی که چنین مرتبه و جایگاهی دارد، هیچ امری از او پنهان نماند تا مردم در هر جنبه‌ای از زندگی‌شان تا آخرالزمان از ایشان الگو بگیرند.

یکی از یهودیان از جامعیت تعالیم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پوشش دادن ایشان همه‌ی جوانب و ارکان زندگی را، شگفت‌زده شد و به برخی از مسلمانان گفت: آیا پیامبرتان همه چیز را به شما آموخت، حتی قضای حاجت؟ گفتند: آری، ایشان ما را از رو کردن به قبله برای قضای حاجت یا استنجا با دست راست، یا استنجا با کمتر از سه سنگ، یا استنجا با پس افکنده حیوانات یا استخوان، نهی کرده‌اند.^{۷۶}

برای اینکه خداوند متعال انتشار این فضایل و مکارم را کامل گرداند، اصحابی امین و همسران فاضلی را برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فراهم کرد که هر آنچه را از

^{۷۵} . این فصل مهمی است که از کتاب مفید «من أسرار عظمة الرسول (صلى الله عليه وسلم)» (صفحات ۴۱-۵۰) اثر خالد ابو صالح، منتشر شده توسط انتشارات مدار الوطن للنشر - ریاض، انتخاب شده است. من آن را خلاصه کرده، ویرایش کردم و از منابع علمی که در جاهای مناسب به آن‌ها اشاره شده، مطالبی به آن افزودم.
^{۷۶} . مسلم: ۲۶۲.

پیامبرشان شنیده و از ایشان دیده‌اند، در سفر و حضر، در آسایش و ترس، در سختی و آسانی، در صلح و جنگ، در عبادت و اخلاق، در خرید و فروش، و اینکه هنگام خواب، هنگام بیداری، هنگام نگرانی، هنگام بی‌خوابی، هنگام ترس، هنگام ورود و خروج از حمام، هنگام ورود و خروج از منزل، هنگام ورود به بازار، هنگام دیدن هلال، هنگام نزول باران، هنگام پوشیدن لباس نو، هنگام دیدن اهل بلا، هنگام وضو، و پس از فراغت از وضو، هنگام آغاز نماز، در اثنای نماز، و پس از نماز، حتی در هنگام نزدیکی با همسر، نقل کرده‌اند. چنانکه ابن عباس از ایشان روایت کرده‌اند که فرمودند: «اگر یکی از شما هنگامی که قصد آمدن به سوی خانواده‌اش را دارد، این دعا را بخواند و بگوید: **بِسْمِ اللّٰهِ، اللّٰهُمَّ جُنَّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجُنَّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا**؛ «بسم الله، خدایا! مرا از شیطان دور بدار و شیطان را از آنچه به ما روزی می‌کنی، دور ساز». پس اگر فرزندی برای آن دو مقدر شود، شیطان هرگز به او ضرر نخواهد رساند.^{۷۷}

در زیر، فهرستی از یکی از کتاب‌های مربوط به سیره پیامبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آورده شده است تا خواننده بداند که تا چه حد خداوند به حفظ تمام جزئیات زندگی پیامبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** عنایت داشته است، تا بتوانند از ایشان اقتدا کنند.

این فهرست، مربوط به کتاب «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» از امام ابن قیم رحمه الله است. ایشان در آن، هر آنچه را که به هدایت و سنت پیامبر **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در عبادات، معاملات، اخلاق، آداب و شئون روزانه‌شان مربوط می‌شود، ذکر کرده‌اند، که این خود نشان‌دهنده ممتاز بودن شریعت اسلام در

^{۷۷}. بخاری: ۵۱۶۵، مسلم: ۱۴۳۴، الفاظ از مسلم است.

حفظ دقیق زندگینامه پیامبرش و تدوین آن است. این کتاب بر بیش از هشتاد فصل تقسیم شده است که عبارتند از:

- ۱- در ذکر نسب ایشان؛
- ۲- چگونگی تربیت ایشان و وفات والدینشان؛
- ۳- در ذکر بعثت و مراتب وحی؛
- ۴- در ختنه‌ی ایشان؛
- ۵- در ذکر زنانی که ایشان را شیر دادند؛
- ۶- در ذکر دایگان‌شان؛
- ۷- در ذکر بعثت ایشان و اولین آیه‌ای که نازل شد؛
- ۸- در ذکر نام‌های او؛
- ۹- در ذکر فرزندان او؛
- ۱۰- در ذکر عموها و عمه‌های او؛
- ۱۱- در ذکر همسران او؛
- ۱۲- در ذکر خادمان او؛
- ۱۳- در ذکر کاتبان او؛
- ۱۴- در ذکر نامه‌ها و فرستادگان او به پادشاهان؛
- ۱۵- در ذکر مؤذنان او که برای نماز اذان می‌گفتند؛
- ۱۶- در ذکر امیران او که بر بلاد می‌گماشت؛
- ۱۷- در ذکر نگهبانان او؛

- ۱۸- در ذکر کسانی که بر مخارج گماشته بود و کسانی که بر او اجازه ورود می دادند؛
- ۱۹- در ذکر شاعران و خطیبان او؛
- ۲۰- در ذکر پیشگامانش در سفر (کسانی که در سفر جلوی حرکت می کردند)؛
- ۲۱- در ذکر غزوات، فرستادگان و سریه های او؛
- ۲۲- در ذکر سلاح و اثاثیه او؛
- ۲۳- در ذکر چهارپایان او؛
- ۲۴- در ذکر لباس های او؛
- ۲۵- در ذکر عمامه، شلوار، کفش، انگشتر و امثال آن؛
- ۲۶- در ذکر شیوه او در خوردن و آشامیدن؛
- ۲۷- در ذکر شیوه او در ازدواج و معاشرت با خانواده اش؛
- ۲۸- در ذکر شیوه و سیره او در خواب و بیداری؛
- ۲۹- در ذکر شیوه او در سوار شدن بر مرکبش؛
- ۳۰- شیوه او در نگهداری گوسفند و رفتارش با کنیزان و بردگان؛
- ۳۱- شیوه او در خرید و فروش و معاملاتش؛
- ۳۲- شیوه او در مسابقه دادن؛
- ۳۳- شیوه برخورد او؛
- ۳۴- شیوه او در راه رفتن، به تنهایی یا با اصحابش؛
- ۳۵- روش او در نشستن و تکیه دادن؛
- ۳۶- روش او هنگام قضای حاجت؛

- ۳۷- روش او در امور فطری (کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن، تراشیدن موی زیر بغل، کندن موی زیر بغل و غیره)؛
- ۳۸- روش او در سخن گفتن و سکوتش؛
- ۳۹- روش او در خطبه خواندن؛
- ۴۰- روش او در وضو و ذکر نماز؛
- ۴۱- روش او در نماز؛
- ۴۲- روش او در نمازهای سنت و نوافل در حضر و سفر؛
- ۴۳- روش او در شب زنده داری؛
- ۴۴- روش او در خواندن و ترتیل قرآن؛
- ۴۵- روش او در نماز ضحی؛
- ۴۶- روش او در سجده شکر؛
- ۴۷- روش او در سجده قرآن؛
- ۴۸- روش او در نماز جمعه؛
- ۴۹- روش او در دو نماز عید فطر و قربان؛
- ۵۰- روش او در نماز آیات (نماز خسوف و کسوف)؛
- ۵۱- روش او در نماز استسقاء (نماز برای طلب باران)؛
- ۵۲- روش او در سفر و عبادت در سفر؛
- ۵۳- روش او در عیادت بیماران؛
- ۵۴- روش او در تشییع جنازه، زیارت قبور و تعزیت؛
- ۵۵- روش او در نماز خوف؛
- ۵۶- روش او در صدقه، زکات و انفاق مال؛

- ۵۷- روش او در روزه؛
- ۵۸- روش او در حج و عمره؛
- ۵۹- روش او در ذبح (ذبح حیوان برای خوردن)؛
- ۶۰- روش او در نام گذاری نوزاد و ختنه او؛
- ۶۱- روش او در نام‌ها و کنیه‌ها (القاب)؛
- ۶۲- روش او در اذکار مطلق و مقید (اذکارهایی که به زمان یا حال خاصی محدود نیستند و اذکارهایی که به زمان یا حال خاصی مقیدند)؛
- ۶۳- روش او در سلام کردن؛
- ۶۴- روش او در اجازه گرفتن (برای ورود یا انجام کاری)؛
- ۶۵- روش ایشان در عطسه و خمیازه؛
- ۶۶- روش ایشان هنگام خشم؛
- ۶۷- روش ایشان در جهاد و غزوات؛
- ۶۸- روش ایشان در تدارک لشکر و به کارگیری وسائل برای جنگ؛
- ۶۹- روش ایشان در برخورد با اسیران؛
- ۷۰- روش ایشان در پیمان‌های امان، معاهدات صلح، برخورد با فرستادگان کفار، اخذ جزیه، و برخورد با اهل کتاب و منافقین؛
- ۷۱- روش ایشان در عقد ذمه (پیمان با اهل ذمه) و اخذ جزیه؛
- ۷۲- روش ایشان در مکاتباتش با پادشاهان و دیگران؛
- ۷۳- روش ایشان در درمان بیماری‌های قلب (نفس) و بدن، از جمله: درمان تب، اسهال، طاعون، استسقا (ورم)، جراحات، حجامت، صرع، سیاتیک،

سردرد، خارش، رمَد (التهاب چشم)، ورم‌ها و آبسه‌ها، سم، زخم،
گزیدگی، و غیره؛

۷۴- روش ایشان در درمان غم، اندوه و بی‌خوابی؛

۷۵- روش ایشان در درمان مصیبت‌ها؛

۷۶- روش ایشان در حفظ سلامتی؛

۷۷- روش ایشان در تدبیر امور مسکن؛

۷۸- روش ایشان در خواب و بیداری؛

۷۹- روش ایشان در ورزش؛

۸۰- روش ایشان در آمیزش جنسی؛

۸۱- روش ایشان در درمان عشق؛

۸۲- روش ایشان در قضاوت‌ها و احکام در مسائل مختلف، مانند سرقت، زنا،

اسیران، تقسیم غنایم، مجازات ساحر، نکاح، طلاق، خلع، نسب‌شناسی،

حضانة، نفقه، رضاع (شیردهی)، عده وفات، و بیوع (معاملات)؛

پایان نقل از فهرست کتاب «زاد المعاد فی هدی خیر العباد».

- و از دلایل عقلی نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** کثرت تألیفات در مورد سیره ایشان و ترجمه‌هایی است که بر اساس آن‌ها انجام شده است. چرا که هیچ دوره زمانی نیست مگر اینکه تحقیقی در مورد شخصیت ایشان از سوی یک مدرس مسلمان یا

غیرمسلمان منتشر می‌شود. تا جایی که تألیفات مهم درباره سیره ایشان به بیش از صد عنوان رسیده است، اما در مورد تعداد ترجمه‌های سیره نبوی خدا داناتر است.

قاضی عیاض **رَحْمَةُ اللَّهِ** می‌گوید: همین بس است که سیره، آثار، سخنان و اعمال او در طول زمان جمع‌آوری شده و مورد توجه قرار گرفته است. موافقان و مخالفان آن را نقل می‌کنند و کسانی که به آن یقین دارند و کسانی که در آن شک دارند آن را روایت می‌کنند. در هیچ کدام از آن‌ها اشکالی در سخنی یا اقراری به وجود اشتباهی در سخنانش دیده نمی‌شود و اگر هم بود، همان گونه که سهو ایشان در نماز یا خوابیدن از نماز نقل شده، آن هم نقل می‌شد.^{۷۸}

ادیب رافعی می‌گوید: در تمام تاریخ عرب، جز پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** کسی نیست که صفاتش جمع‌آوری شده، کمالاتش بیان شده و نقل آن به صورت متواتر از طرق مختلف با اسناد موثق صورت گرفته باشد.

پس اگر محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پیامبر نبود، قرن‌ها این چنین به سیره او عنایت نمی‌شد، و این خود گواه بر نبوت ایشان است.

• یکی از دلایل عقلی نبوت محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** عدم وجود ابهام در سیره ایشان است. بیان آن این است که هیچ بزرگی نیست مگر اینکه جوانب و جنبه‌هایی دارد

^{۷۸} . إكمال المعلم: ۵۱۴/۲.

که بر پوشاندن و کتمان آن‌ها حریص است و از اینکه مردم بر آن‌ها مطلع شوند، می‌ترسد؛ مانند اختلافات خانوادگی و راه‌های حل آن‌ها، یا مواقف ضعف که از آن گذر کرده است، یا جنبه‌های مربوط به آداب قضای حاجت. اما پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تنها کسی از میان بزرگان است که سیره خود را برای همگان آشکار ساخته است، تا جایی که کتابی گویا بود. هرگز از هیچ‌یک از همسرانش روایت نشده که به کسی که از زندگی پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسیده، گفته باشند: «این مسئله‌ای خصوصی بین ماست». این وضوح و عدم ابهام، دلالت بر آن دارد که ایشان پیامبری هستند که باید از ایشان الگو گرفت.^{۷۹}

خاتمه

شیخ علی طنطاوی **رَحْمَةُ اللهِ** راست می‌گفت که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** سیرتی از خود به جا گذاشت که بزرگان عالم همگی از آوردن آن مانند آن عاجزند.^{۸۰} ابن حزم **رَحْمَةُ اللهِ** می‌گوید: «هر کس در سیره محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تدبیر کند، به ضرورت او را تصدیق می‌کند و شهادت می‌دهد که او قطعاً فرستاده خدا است. اگر او معجزه‌ای جز سیره خود نداشت، همین برای اثبات نبوتش کافی بود.»^{۸۱}

^{۷۹} . براهین الرسالة: ۹۳.

^{۸۰} . تعریف عام بدین الإسلام: ۱۸۷.

^{۸۱} . الفصل بين الملل والنحل: ۳۴۲/۱.

دلیل پنجم: صداقت او

• یکی دلایل عقلی نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ظهور صداقت در چهره او بود. این موضوع را دانشمندی از علمای یهود، یعنی عبدالله بن سلام، پیش از اسلام آوردنش، بیان کرده است. هنگامی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به مدینه وارد شدند، مردم به سوی ایشان شتافتند و می گفتند: «رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد، رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد، رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد.» عبدالله گفت: «من در میان مردم آمدم تا بنگرم. هنگامی که چهره او را دیدم، شناختم که چهره اش، چهره دروغگویان نیست. پس اولین چیزی که شنیدم این بود که فرمود: «ای مردم! سلام منتشر کنید، صله رحم به جا آورید، و شبها در حالی که مردم در خوابند نماز بخوانید، تا به سلامت وارد بهشت شوید.»^{۸۲}

همچنین قبیله اش قریش، او را به دروغگویی متهم نمی کردند. هرقل، پادشاه روم، از ابوسفیان درباره پیامبر اسلام **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسید. ابوسفیان در سفری تجاری به شام بود. هرقل از او پرسید: «آیا او را به دروغگویی متهم می کردید؟» ابوسفیان گفت: «نه.» هرقل گفت: «که کسی که با مردم دروغ نگفته است، نمی تواند درباره الله، دروغ بگوید؟»^{۸۳}

قرطبی در تفسیر آیه **﴿وَحْتَمَ عَلَي سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ﴾**؛ «و بر گوش و دلش مهر نهاده شده» ذکر کرده است که مقاتل گفته است: این آیه درباره ابوجهل نازل شد. او شبی در

^{۸۲} ابن ماجه: ۳۲۵۱. شیخ شعيب آن را صحيح دانسته است.

^{۸۳} بخاری: ۷، مسلم: ۱۷۷۳. الفاظ از بخاری است.

کنار کعبه طواف می کرد و ولید بن مغیره همراهش بود. درباره پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** با هم صحبت می کردند. ابوجهل گفت: «به خدا سوگند، من می دانم که او راستگوست!» ولید گفت: «بس کن! چه چیزی تو را به این باور رساند؟» ابوجهل گفت: «ای ابا عبدالشمس، ما او را در کودکی «صادق امین» می نامیدیم. هنگامی که عقلش کامل شد و رشدش تمام گشت، او را دروغگو و خائن بنامیم؟! به خدا سوگند، من می دانم که او راستگوست.»

ولید گفت: «پس چه چیزی مانع می شود که او را تصدیق کنی و به او ایمان بیاوری؟» ابوجهل گفت: «دختران قریش درباره من خواهند گفت که من شکست خوردم و از یتیم ابوطالب پیروی کردم. به لات و عزی سوگند، هرگز از او پیروی نخواهم کرد.» پس آیه: **﴿وَحْتَمَ عَلَي سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ﴾**؛ «و بر گوش و دلش مهر نهاده شده» نازل شد.

از مشهورترین دلایلی که بر اعتماد قریش به او پیش از بعثتش دلالت دارد، این است که او را در واقعه قرار دادن حجرالاسود در جایگاهش در کعبه، حکم و قاضی قرار دادند. کعبه بر بنای زمان ابراهیم و اسماعیل **عَلَيْهِمَا السَّلَامُ** ساخته شده بود و در زمان قریش، بنای آن دچار ترک شد. قریش ترسیدند که کعبه فرو ریزد، پس در این باره مشورت کردند و تصمیم گرفتند کعبه را بازسازی کنند. بازسازی کعبه برای قریش شرافت بزرگی محسوب می شد. هنگامی که بنای کعبه به پایان رسید، نوبت به قرار دادن حجرالاسود در جایگاهش در رکن جنوبی رسید. این افتخار بزرگی بود که هر کسی آرزوی آن را داشت. از این رو، هر قبیله از قبایل قریش می خواست این افتخار از آن او باشد. با هم نزاع کردند و به توافق نرسیدند.

گفتند: «کسی را به عنوان داور میان خود انتخاب کنید.» گفتند: «اولین کسی که از دره (شکاف کوه) بیرون می‌آید او میان ما حکم و قاضی است.» پس پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد. پس همگی گفتند: «امین (راستگو و مورد اعتماد) به سوی شما آمد.» پس با او درباره اختلافشان صحبت کردند. او حجرالاسود را در پارچه‌ای قرار داد، سپس طوایف قریش را صدا زد. آنان لبه‌های پارچه را گرفتند و همراه او به جایگاهش در کعبه بردند، سپس او آن را در جایگاهش قرار داد. پس این افتخار نصیب پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** شد. خلاصه کلام این است که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پیش از بعثت، ملقب به «صادق امین» بودند.^{۸۴}

• یکی دلایل عقلی بر اینکه محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پیامبر بود، این است که قوم او در صداقت و پاکدامنی او تردید نداشتند و هنگامی که به آنان گفت از جانب الله به پیامبری مبعوث شده است هیچ گاه او را با وجود دشمنی شدیدشان به این چیز متهم نکردند و هیچ‌یک از آنان نگفتند که محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** قبل از بعثت دروغگو خیانتکار بوده است.

بر خواننده گرامی پوشیده نیست که انگیزه‌ای که کفار را به انکار نبوت و تکذیب او واداشت، مبارزه او با دین اجدادشان بود که بدان پایبند بودند، نه شک در صداقت و امانت او.

هنگامی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تصمیم به هجرت از مکه به مدینه گرفتند تا از خطر قتل که قریش او را تهدید می‌کردند، در امان باشند؛ امانت‌ها و ودیعه‌هایی

^{۸۴} . ابن تیمیه رحمه الله این مطلب را در کتاب «درء تعارض العقل والنقل» جلد ۸، صفحه ۴۵ بیان کرده است.

را که نزد او از قریش (دشمنانش) بود، بازگرداندند. آن‌ها را برنداشت و رها نکرد؛ بلکه علی بن ابی طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را مأمور کرد تا آن‌ها را به صاحبانشان بازگرداند. آیا امانتی بزرگتر از این وجود دارد؟

• یکی از دلایل عقلی بر اینکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راستگو بود و فریبکار نبود، این است که فریب و دروغ، تمدنی و ملتی را که چهارده قرن امتداد یابد، به وجود نمی‌آورد.

توضیح این مطلب این است که هیچ کس نمی‌تواند مردم را برای مدتی بیش از بیست سال فریب دهد. اگر فرض شود که شخصی بتواند برای مدتی کوتاه، آنچه را در باطن دارد خلاف آنچه ظاهر می‌کند، نشان دهد؛ او برای مدت طولانی موفق نخواهد بود و نشانه‌های دروغش آشکار خواهد شد، به‌ویژه اگر در میان پیروان دعوتش، افراد تیزبین، باهوش و مدبر مانند ابوبکر، عمر و ابوعبیده رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ باشند.

بلکه کسانی که با او دشمنی می‌ورزیدند، پس از درک صداقت او، دینش را پذیرفتند، مانند: ابوسفیان، عکرمه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص و دیگران.

یکی از این موارد، این است که خواص و نزدیکان او، مانند همسرانش و اکابر صحابه، در ظاهر و باطن، سرسخت‌ترین یاران او در زندگی‌اش و پس از مرگش بودند. اگر چیزی از او بروز می‌کرد که به تکذیبش منجر می‌شد، آنان در این کار پیشی می‌گرفتند و از او رو برمی‌گرداندند.

از مشهورترین کسانی که با انصاف درباره پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نوشته است، «توماس کارلایل»، فیلسوف مشهور انگلیسی است که بین سال‌های ۱۷۹۵ تا ۱۸۸۱ میلادی زندگی می‌کرد. او برنده جایزه نوبل شد و در کتاب «قهرمانان» خود، سخنان طولانی درباره پیامبر اسلام **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بیان کرد و خطاب به هم‌کیشان مسیحی خود، به وضوح به صدق پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در نبوتش و عظمت او در تمام جنبه‌های زندگی و شخصیتش اشاره کرد. بخشی از سخنان او در کتاب مذکور، در صفحه ۵۴، چنین است: «برای هر فرد متمدن در این عصر، ننگ بزرگی است که به سخنان کسانی که می‌گویند دین اسلام دروغ است و محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فریبکار و دروغ‌گو است، گوش فرا دهد».

زمان آن فرا رسیده است که با آنچه از این گفته‌های سخیف و شرم‌آور شایع شده است، مبارزه کنیم، زیرا رسالتی که آن پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ادا کرد، به مدت دوازده قرن برای حدود دویست میلیون نفر، چراغی روشن بوده است.^{۸۵}

آیا شما گمان می‌کنید که این رسالتی که این میلیون‌ها نفر بی‌شمار، با آن زیستند و مردند، دروغ و فریب بوده است؟!!

اما من هرگز نمی‌توانم این نظر را بپذیرم. اگر دروغ و فریب نزد خلق خدا این‌گونه رواج یابد و با چنین تصدیق و پذیرشی از سوی آنان مواجه شود؛ پس مردم جز احمق و دیوانه نیستند.

متأسفانه این ادعا چقدر بد است و پیروانش چقدر ضعیف و سزاوار ترحم و دلسوزی هستند!

^{۸۵} . این سخن ایشان که: «... به مدت دوازده قرن برای حدود دویست میلیون نفر»؛ این در زمان او بود، زیرا او در سال ۱۸۸۱ میلادی درگذشت، و در زمان ما در هزاره سوم، مسلمانان به لطف خدا از دو میلیارد فراتر رفته‌اند.

ای برادران! آیا تاکنون دیده‌اید که مرد دروغگویی بتواند دینی ایجاد کند و آن را منتشر سازد؟! بخدا عجیب است، مرد دروغگو اگر به خواص و شیوه کاربرد سیمان، گچ، خاک و امثال آن دانشی نداشته باشد، نمی‌تواند خانه‌ای از آجر بسازد. بلکه فقط به یک تپه از مصالح ساختمانی تبدیل می‌شوند و امکان ندارد این ساختمان دوازده قرن بر پایه‌های خود باقی بماند و دویست میلیون نفر در آن سکونت کنند؛ بلکه پایه‌هایش فرو می‌ریزد و ویران می‌شود، گویی که اصلاً وجود نداشته است.»

سپس می‌گوید: «بنابراین، ما محمد را هرگز مردی دروغگو و متظاهر نمی‌دانیم که بخواهد با حيله و واسطه قرار دادن این امور به هدفش برسد، یا به مقام پادشاهی یا سلطنت، یا مواردی مشابه آن طمع کند. رسالتی که او ادا کرد، جز حق صریح نبود، و سخنان او جز ندایی صادق که از عالم غیب صادر شده بود، نبود. هرگز، محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نه دروغگو بود و نه تهمت‌زننده... و این حقیقتی است که هر باطلی را دفع می‌کند و حجت کافران را باطل می‌سازد.»

سپس در صفحه ۶۷ می‌گوید: «و موضوع دیگری را نباید فراموش نکنیم و آن اینکه پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** هرگز نزد استادی درس نخواند... محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از علم هیچ انسانی بهره نبرد، و از دانش دیگران نیاموخت، و در میان هم‌نوعان خود به هیچ کس جز پیامبران شباهت نداشت؛ همان پیامبرانی که من آن‌ها را به چراغ‌های هدایت‌گر در تاریکی‌های قرون تشبیه می‌کنم.»^{۸۶} (نقل با اختصار و تصرف اندک).

^{۸۶} . ابطال: ترجمه مجید سباعی.

شایان ذکر است که توماس کارلایل، نویسنده اسکاتلندی، کتاب «قهرمانان» را دارد که در آن به نبوت و عظمت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتراف کرده است. (برای مطالعه زندگینامه او به wikipedia.org مراجعه کنید).

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صداقت او در دعوت‌هایش این است که او تا زمانی که دنیا را ترک گفت خداوند را در پنهان، در دل شب عبادت می‌کرد. اگر او دروغگو بود (و العیاذ بالله چنین نبود)، چنین امری از او صادر نمی‌شد که لذت خواب را رها کند و هر شب نیمه‌های شب برخیزد و ساعت‌ها با خداوند مناجات کند؛ زیرا دروغگو به دنبال لذت نفس و راحتی و آسایش آن است.

- یکی از دلایل عقلی بر صداقت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نبوتش، این است که فرق آشکاری بین پیامبر راستین و کسانی که در زمان او ادعای نبوت کردند، مانند مسیلمه کذاب، سجاح و اسود عنسی، وجود دارد. سخنان آنان متناقض بود و زندگی و گذشته بدی داشتند، پس مردم دروغگویی آنان را تشخیص دادند و پذیرشی برایشان حاصل نشد و مردم به سرعت از آنان روی گرداندند.

بر این اساس، مدعی نبوت یا راستگوترین راستگویان است یا دروغگوترین دروغگویان.^{۸۷}

^{۸۷}. براهین الرسالة - البراهین العقلية على نبوة الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ص ۳۸، تألیف أحمد بن غانم الأسدي.

ابن تیمیه **رَحْمَةُ اللَّهِ** گفته است: «کار دروغگو به سرانجام نمی‌رسد؛ زیرا خداوند حکیم است و شایسته نیست که دروغگویی را بر دروغش تأیید کند و دروغش را آشکار نکند.»^{۸۸}

دلیل ششم: کثرت واردشوندگان به دینش و شدت تمسک آنان به آن

دین

- یکی از دلایل عقلی نبوت محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که دین اسلام، سریع‌تر از هر دین دیگری در قلب پیروانش جای گرفت و سریع‌ترین گسترش را داشت. این امر با وجود کارزارهای تخریب آن، مطابق آمار غربی در سایت‌های رسمی مانند یونسکو، صادق است.

- یکی از دلایل عقلی نبوت محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که دین اسلام، شدیدترین تمسک را از سوی پیروانش دارد. کسی که وارد آن می‌شود، از آن خارج نمی‌شود، زیرا دین، دین اقلیتی قلبی است. پس ایمان در قلب، استوار باقی می‌ماند. به پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به «سنگ» که نماد صلابت است، اشاره شده است. در سفر مزامیر (مزمور ۱۱۸: ۲۱-۲۲) (چاپ فون‌دایک)، پیامبر داوود **عَلَيْهِ السَّلَامُ** در وصف برادرش، حضرت محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** می‌گوید:

«تو را شکر می‌کنم که مرا اجابت کردی و یاور من شدی. سنگی که بناها رد کردند، سر زاویه شد.»

^{۸۸} . الجواب الصحيح لمن حرف دين المسيح: ۴۱۹/۶.

سنگی که بنیان رد کردند، محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بود. بنیان (یعنی پیامبران) در زمان موسی و عیسی **عَلَيْهِمَا السَّلَامُ** از قرار دادن او خودداری کردند، زیرا نبوت با آنان کامل نمی‌شد. هنگامی که محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد، بنا و ساختمان نبوت با قرار دادن این سنگ کامل شد.

این بشارت تحقق یافت و اشاره به اجابت دعای پیامبر داوود **عَلَيْهِ السَّلَامُ** دارد. نکته جالب این است که این بشارت با شادمانی و تعجب، در عهد جدید نیز به همان معنا آمده است. در انجیل متی (۲۱: ۴۲-۴۳) آمده است: «عیسی به آنان گفت: آیا هرگز در کتب نخوانده‌اید: سنگی که بنیان رد کردند، همان سنگ رأس زاویه شد از جانب خداوند. این در نظر ما عجیب بود. از این رو به شما می‌گویم: ملکوت خدا از شما گرفته شده و به امتی که ثمرات آن را عمل می‌کنند، داده خواهد شد.»

خلاصه کلام این است که دین اسلام، شدیدترین تمسک را از سوی پیروانش دارد.

ذکر این نکته در این زمینه جالب است که هرقل، پادشاه روم، به این مسئله پی برد. او از ابوسفیان درباره پیامبر اسلام **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسید. ابوسفیان در سفری تجاری به شام بود. هرقل از او پرسید: «اشراف مردم او را پیروی می‌کنند یا ضعفا؟» ابوسفیان گفت: «بلکه ضعفا.»

هرقل گفت: «آیا تعدادشان زیاد می‌شود یا کم؟» ابوسفیان گفت: «بلکه زیاد می‌شوند.»

هرقل گفت: «آیا کسی از آنان به خاطر دینش، پس از ورود به آن، مرتد می‌شود؟» ابوسفیان گفت: «نه.»

وقتی هرقل از ابوسفیان سوالات متعددی درباره پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسید؛ دلایل آن سوالات و حکمت آنها را برای او بیان کرد. زیرا هرقل بر اساس آنچه در کتب اهل کتاب که نزدشان بود و در وصف پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمده بود، از ایشان اطلاع داشت. هرقل به مترجم گفت که به ابوسفیان بگوید:

«از او پرسیدم که نسبش چگونه است و گفتمی که در میان شما دارای نسب است، پس رسولان در میان خاندان قومشان مبعوث می‌شوند و پرسیدم که آیا کسی از شما این سخن را گفته است، گفتمی نه. پس گفتم: اگر کسی پیش از او این سخن را گفته بود، می‌گفتم مردی است که از سخنی که پیش از او گفته شده، پیروی می‌کند. پرسیدم آیا از پدرانش کسی پادشاه بوده است، گفتمی نه. پس گفتم: اگر از پدرانش کسی پادشاه بود، می‌گفتم مردی است که به دنبال ملک پدرش است و پرسیدم پیش از آنکه ادعای پیامبری کند او را به دروغگویی متهم می‌کردید؟ گفتمی نه. پس دانستم که او بر مردم دروغ نمی‌گوید و بر خدا هم دروغ نمی‌بندد.

پرسیدم آیا اشراف مردم او را پیروی می‌کنند یا ضعفا؟ و گفتمی که ضعفا او را پیروی می‌کنند، و آنان (انسان‌های ضعیف و درمانده) پیروان رسولان هستند. پرسیدم آیا تعدادشان زیاد می‌شود یا کم؟ و گفتمی که زیاد می‌شوند، و امر ایمان نیز چنین است تا کامل شود.

پرسیدم آیا کسی پس از ورود به دینش، به خاطر دینش مرتد می‌شود؟ گفتمی نه، و ایمان نیز چنین است هنگامی که شیرینی آن با دل‌ها درآمیزد. پرسیدم آیا او پیمان‌شکنی می‌کند؟ گفتمی نه، رسولان نیز پیمان‌شکنی نمی‌کنند.

پرسیدم که شما را به چه امر می‌کند؟ گفتی که شما را امر می‌کند که خدا را عبادت کنید و چیزی را شریک او قرار ندهید و شما را از عبادت بت‌ها نهی می‌کند، و شما را به نماز، صدق و عفت امر می‌کند.

پس اگر آنچه می‌گویی حق باشد، بزودی جای این دو پای مرا (پادشاهی) مالک خواهد شد.^{۸۹} و من می‌دانستم که او خواهد آمد، اما گمان نمی‌کردم از شما باشد. اگر می‌دانستم که می‌توانم خود را به او برسانم، خود را به مشقت دیدارش می‌انداختم، و اگر نزد او بودم، از پایش (غبار) می‌شستم.»

• یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که کسانی که اسلام آوردند، صرفاً از روی اختیار و نه از وی اجبار، اسلام آوردند. علامه ابن قیم رحمه الله در کتاب «هدایه الحیاری فی اجوبه یهود و نصاری» می‌گوید:

کسانی که از ورود به اسلام از میان اهل کتاب و غیر آنان خودداری کردند، تنها بخش بسیار کوچکی نسبت به کسانی هستند که وارد اسلام شده‌اند. بلکه بیشتر امت‌ها از روی میل، رغبت و اختیار، نه از روی اجبار و ناچاری، وارد اسلام شدند. زیرا خداوند سبحان و تعالی، محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را به عنوان رسول برای اهل زمین مبعوث کرد، در حالی که آنان پنج دسته بودند که زمین را فرا گرفته بودند: یهودیان، مسیحیان، مجوسیان، صابئان و مشرکان. این دسته‌ها همان کسانی بودند که از شرق تا غرب دنیا را در اختیار داشتند.

اما یهودیان؛ بیشتر آنان در یمن، خبیر، مدینه و اطراف آن بودند. عده‌ای یهودی در اطراف شام، در حالی که تحت سلطه مسیحیان بودند، زندگی می‌کردند. همچنین

^{۸۹}. این اتفاق در زمان حضرت عمر **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** افتاد.

در سرزمین فارس، گروهی از آنان تحت سلطه مجوسیان بودند. و دسته‌ای نیز در سرزمین مغرب (شمال آفریقا) سکونت داشتند. بیشترین قدرت و مرکزیت آنان در مدینه و خیبر بود، گویی خداوند سبحان آنان را در زمین به صورت امت‌های پراکنده درآورده و حکومت و عزتشان را سلب کرده بود.

اما مسیحیان؛ آنان زمین را فرا گرفته بودند. تمام شام مسیحی بودند، و سرزمین مغرب عمدتاً در اختیار مسیحیان بود، همچنین مصر، حبشه، نوبه، جزیره، موصل، سرزمین نجران و سایر بلاد.

اما مجوسیان؛ آنان اهل مملکت فارس و مناطق متصل به آن بودند.

اما صابئان؛ آنان اهل حران و بسیاری از بلاد روم بودند.

اما مشرکان؛ تمام جزیره العرب، سرزمین هند، و سرزمین ترک‌ها و مناطق مجاور آن بودند.

و ادیان اهل زمین از این پنج دین خارج نیست، و دین حنیف (توحید ابراهیمی) در میان آنان اصلاً شناخته شده نبود.

این پنج دین، همگی متعلق به شیطان هستند، چنانکه ابن عباس **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** و دیگران گفته‌اند: ادیان شش گانه‌ها، یکی برای رحمان (خداوند) و پنج تا برای شیطان.

این شش دین در آیه فصل (جدایی) ذکر شده ان آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (الحج: ۱۷)

«به راستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئان و نصاری

و مجوس و کسانی که شرک ورزیدند، خداوند در روز قیامت میان آنان داوری

خواهد کرد؛ به راستی خداوند بر هر چیزی گواه است.»

پس هنگامی که خداوند رسولش **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را مبعوث کرد، اکثر اهل ادیان، با اختیار و انتخاب خود به پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و جانشینانش پس از او پاسخ مثبت دادند و هرگز کسی را به زور بر دین مجبور نکرد. او تنها با کسانی می‌جنگید که با او می‌جنگیدند. اما کسانی که با او صلح کردند و پیمان بستند، با آنان نجنگید و آنان را به ورود به دینش مجبور نکرد، همانگونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (البقرة: ۲۵۶)

«هیچ اجباری در دین نیست؛ یقیناً راه هدایت از گمراهی روشن شده است.»

این آیه در معنای نهی است، یعنی کسی را بر دین مجبور نکنید.

این آیه در مورد مردانی از صحابه نازل شد که فرزندانی داشتند که قبل از اسلام، یهودی یا مسیحی شده بودند. پس هنگامی که اسلام آمد، پدران آن‌ها اسلام آوردند و خواستند فرزندانشان را به زور مجبور کنند تا مسلمان شوند، الله متعال آنان را از این کار نهی کرد تا اینکه خودشان اسلام را انتخاب کنند. قول صحیح این است که آیه به طور کلی در حق هر کافری صادق است، پس غیرمسلمانان نباید برای پذیرش دین اسلام مجبور شوند.

هر کس در سیره پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را تدبیر کند، برایش روشن می‌شود که او هرگز کسی را بر دینش مجبور نکرد، و تنها با کسانی جنگید که با او جنگیدند. اما کسانی که با او پیمان صلح بستند، تا زمانی که به پیمان خود پایبند بودند، با آنان نجنگید. بلکه خداوند متعال به پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** دستور داد که تا زمانی که آنان

بر پیمان‌شان استوارند، به آنان وفادار باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَا

اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾. (التوبة: ۷)

«پس تا زمانی که آنان با شما استوارند، شما نیز با آنان استوار باشید.»

هنگامی که پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به مدینه آمد، با یهودیان صلح کرد و آنان را بر دین خودشان باقی گذاشت. پس هنگامی که با او جنگیدند، پیمان‌ش را شکستند و آنان آغازگر جنگ با او شدند، پس با آنان جنگید. بر برخی از آنان منت گذاشت و بدون هیچ عوضی آن‌ها را آزاد کرد، برخی را تبعید کرد و برخی را کشت.

همچنین هنگامی که با قریش به مدت ده سال پیمان صلح بست، آغازگر جنگ با آنان نشد تا زمانی که آنان آغازگر جنگ با او شدند و پیمان‌ش را شکستند. در آن زمان به سرزمین‌شان لشکر کشید.

پیش از آن نیز آنان با او جنگیده بودند، چنانکه در روز احد، روز خندق و روز بدر نیز با او جنگیدند. آنان برای جنگ با پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمدند، و اگر منصرف می‌شدند، با آنان نمی‌جنگید.

مقصود این است که پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** هرگز کسی را بر ورود به دینش مجبور نکرد؛ بلکه مردم با اختیار و میل خود در دین او وارد شدند؛ اکثر اهل زمین به دعوت او پاسخ مثبت دادند، زمانی که هدایت برایشان روشن شد و یقین کردند که او واقعا رسول خداست.

بیشترشان اهل یمن یهودی بودند؛ چنانکه پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به معاذ هنگامی که او را به یمن فرستاد، فرمود: «به زودی به نزد قومی از اهل کتاب خواهی رفت، پس اولین چیزی که آنان را به سوی آن دعوت می‌کنی، گواهی دادن به اینکه جز الله خدایی نیست و محمد بنده

و فرستاده اوست.» و ... حدیث را ذکر کرد. سپس بدون طمع به دست آوردن مال و ثروت و یا اکراه و ترس (از شمشیر) وارد اسلام شدند.

همچنین کسانی از یهودیان مدینه که اسلام آوردند، که گروه بسیاری غیر از عبدالله بن سلام بودند و در کتب سیره و مغازی ذکر شده‌اند، نه از روی رغبت به دنیا اسلام آوردند و نه از ترس شمشیر. بلکه در زمانی اسلام آوردند که مسلمانان نیازمند بودند و دشمنانشان زیاد بودند و اهل زمین با آنان می‌جنگیدند. بلکه آنان دشمنی خویشاوندان خود و محرومیت از منافعشان (مالی و جانی) را تحمل کردند، در حالی که قدرت مسلمانان کم و امکاناتشان اندک بود. پس هر کدام از آنان با پدر و مادر و اهل خانه و قبیله خود دشمنی می‌کرد و از دنیا (مقام و مال) دل می‌برید به خاطر رغبت به اسلام، نه برای ریاست و نه مال. بلکه از ریاست و مال کناره‌گیری می‌کرد و آزار کفار از ضرب و شتم و ناسزاگویی و انواع آزارها، را تحمل می‌کرد؛ ولی این امور او را از دینش باز نمی‌داشت.

اگر بسیاری از احبار (دانشمندان یهود) و رهبان (راهبان مسیحی) و قسیسین (کشیشان) کفر را انتخاب کردند، اما جمهور و اکثریت فرقه‌های کفار بر روی زمین اسلام آوردند و نسبت به کسانی که اسلام آوردند تنها اقلیتی باقی ماندند.

تمام شام مسیحی بودند، سپس جز افراد نادر، مسلمان شدند. که تعداد غیرمسلمانان در میان مسلمانان مانند یک موی سیاه در بدن یک گاو سفید بودند.

همچنین مجوسیان، امتی بودند که جز خداوند کسی تعدادشان را نمی دانست، سپس همگی جز افرادی نادر اسلام آوردند و سرزمین هایشان بلاد اسلام شد، و کسانی که از آنان اسلام نیاوردند، تحت جزیه و ذلیل شدند.

همچنین اکثر یهودیان اسلام آوردند و جز گروه کوچکی که در بلاد پراکنده بودند، باقی نماندند.

کلام ابن قیم رحمه الله پایان یافت.^{۹۰}

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که هیچ انسانی نتوانسته است در مدت زمانی کوتاه، تغییری به مانند محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ایجاد کند. او انقلابی اخلاقی، روحی و اجتماعی به پا کرد که هیچ کس در تاریخ نتوانسته است با آن سرعت شگفت‌انگیز به آن دست یابد.

آلفونس دو لامارتین، نویسنده، شاعر و سیاستمدار فرانسوی که بین سال‌های ۱۷۹۰ تا ۱۸۶۹ زندگی می کرد، در کتاب خود (زندگی محمد) می گوید:

«در نهایت، هیچ انسانی نتوانست در مدت کوتاهی، انقلابی بزرگتر و پایدارتر از آنچه او (محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**) انجام داد، در زمین ایجاد کند؛ چرا که اسلام در کمتر از دو قرن کامل، سرزمین عربستان، ایران، خراسان و ماوراءالنهر، غرب هند، شام، مصر، حبشه، و بسیاری از جزایر دریای مدیترانه و اسپانیا را فرا گرفت. اگر عظمت هدف، ناچیز بودن ابزار، و بزرگی نتیجه، سه معیار نبوغ انسانی باشند؛ پس چه کسی جرأت دارد - در مقیاس انسانی - یکی از بزرگان تاریخ مدرن را با محمد مقایسه کند؟»

^{۹۰} . هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود والنصارى: ص ۲۷-۳۲،

زیرا مشهورترین آنان تنها به سلاح‌ها، قوانین و پادشاهی‌ها متکی بودند و اگر چیزی بنا کرد، تنها قدرتی مادی بود که اغلب پیش از نابودی خودش، نابود شد! اما محمد، ارتش‌ها و قوانین را متزلزل ساخت، پادشاهی‌ها بنا نهاد، ملت‌ها، تخت‌های پادشاهی و میلیون‌ها انسان را در یک سوم خشکی مسکونی زمین به لرزه درآورد، بلکه معابد، خدایان، ادیان، افکار، عقاید و ارواح را به لرزه درآورد، و در آن امت اسلامی، نفرت از خدایان دروغین و عشق به خدای واحد و یکتا را حک کرد.» سخنانش با اختصار و تصرف به پایان رسید.^{۹۱}

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که کسانی که پس از وفاتش از او پیروی کردند، چندین برابر کسانی هستند که در زمان حیاتش از او پیروی کردند. و دعوت او قرن‌ها گذشته و همچنان باقی است، و این اتفاق برای هیچ دروغگوی افتراپردازی رخ نداده است.^{۹۲}

دلیل هفتم: شهادت‌های کتاب‌های آسمانی اهل کتاب و علما و متفکرانشان

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** وجود بشارت‌ها به او در تورات و انجیل است. بحث در این مورد بسیار طولانی است و کتاب‌های فراوانی به زبان‌های مختلف در این باب تألیف شده است. برای کسی که مایل به آگاهی بیشتر

^{۹۱} . مختارات من کتاب حياة محمد: ۱۲۲-۱۲۳.

^{۹۲} . هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى: ۱۹۹-۲۰۰.

است، کافی است عبارت «محمد در تورات و انجیل» را در موتورهای جستجو در شبکه اطلاعات فضای مجازی جستجو کند تا بسیاری از تألیفات را بیابد.

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که قرآن به اهل کتاب خبر داد که نام پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در کتاب‌هایشان ذکر شده است، و این با واقعیت مطابقت داشت، زیرا آن‌ها این مطلب را پنهان و کتمان می‌کردند.
- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسش‌هایی است که هرقل، بزرگ روم، از ابوسفیان (از بزرگان قریش) درباره پیامبر محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پرسید، هنگامی که از او شنید. قبلاً به این پرسش‌ها و فواید آن‌ها پرداخته شد. این پرسش‌ها نشان می‌دهد که هرقل از طریق اخبار ثبت شده درباره محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در کتاب‌های اهل کتاب (تورات و انجیل)، به این نتیجه رسیده بود که او یک پیامبر است.

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که یهودیان از شام به مدینه مهاجرت کردند آمدند و منتظر ظهور ایشان بودند، بر اساس اخباری که در کتاب‌هایشان درباره او ذکر شده بود. هنگامی که او ظهور کرد و آن‌ها فهمیدند که از نسل اسماعیل **عَلَيْهِ السَّلَام** است، از روی حسد و با غرض شخصی به او کافر شدند؛ زیرا انتظار داشتند که او از بنی اسرائیل باشد.

ابن هشام در کتاب سیرت می‌گوید: «ابن اسحاق گفت: عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم برای من حدیث بیان کرد که به من خبر رسید از صفیه دختر حُیَّ بن أخطب

که او گفت: من محبوب‌ترین فرزند پدرم و عمویم ابویاسر نزد بودم، هیچگاه آن‌ها را با فرزندانشان ندیدم مگر اینکه مرا بر آن‌ها ترجیح می‌دادند. او گفت: هنگامی که رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** وارد مدینه شد و در قُبَاء در میان بنی عمرو بن عوف فرود آمد، پدرم، حُیِّ بن اخطب، و عمویم ابویاسر بن اخطب، صبح اول وقت به سوی او رفتند و تا غروب خورشید بازنگشتند. او گفت: آن‌ها خسته و افسرده و لرزان آمدند و به آرامی راه می‌رفتند. او گفت: من همانطور که عادت داشتم، به استقبالشان رفتم، اما به خدا قسم، به خاطر غم و اندوهی که داشتند. هیچکدام از آن‌ها به من توجه نکردند، و از عمویم ابو یاسر شنیدم که به پدرم، حُیِّ بن اخطب، می‌گفت: آیا او همان است؟ گفت: آری، به خدا قسم. گفت: آیا او را می‌شناسی و تأییدش می‌کنی؟ گفت: آری. گفت: پس در دلت نسبت به او چه داری؟ گفت: به خدا قسم دشمنی او، تا زمانی که زنده هستم.^{۹۳}

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که مسیحیان شام، هنگامی که صحابه را پس از فتح شام و گسترش نفوذ اسلامی بر آن دیدند، و با هدایت، سیره، عدالت، علم، رحمت، زهد در دنیا و رغبت به آخرت آن‌ها شاهد بودند؛ بیشترشان با اختیار و میل خود ایمان آوردند و گفتند: کسانی که با مسیح همراه بودند، بهتر از اینان نبودند.^{۹۴}

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که اگر او پیامبر نبود، پیامبران دیگر از او هشدار می‌دادند، چنانکه ابن کثیر **رَحْمَةُ اللهِ** می‌گوید: «سپس دعوت او در شرق و غرب منتشر شد، و دولت امتش عموماً اقصای آفاق را فرا گرفت، به گونه‌ای که برای هیچ امتی از امت‌های پیشین چنین اتفاقی نیفتاد. پس اگر محمد

^{۹۳} این داستان در کتاب «دلائل النبوة» تألیف ابو نعیم اصفهانی ص ۳۷، با تحقیق قلعچی روایت شده است. همچنین بیهقی آن را در کتاب «دلائل النبوة و معرفة أحوال أصحاب الشريعة»، جلد ۲، صفحه ۵۳۳، چاپ دارالکتب العلمیة نیز نقل کرده است.
^{۹۴} ابن القیم آن را در (إغاثة اللهفان)، در خاتمة فصل: (ومن تلاعب الشيطان بعباد الصليب) ذکر کرده است.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر نبود، ضرر او از هر کس دیگری بیشتر بود، و اگر چنین بود، پیامبران به شدت از او هشدار می‌دادند و امت‌هایشان را به شدت از او بر حذر می‌داشتند، زیرا همه آن‌ها از دعوت‌کنندگان به گمراهی هشدار داده بودند و امت‌هایشان را از پیروی و اقتدا به آن‌ها نهی کرده بودند و از مسیح دجال هشدار دادند و حتی نوح عَلَيْهِ السَّلَام - که اولین رسولان بود - قوم خود را از او انذار کرد.^{۹۵}

روشن است که هیچ‌یک از پیامبران، مردم را از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر حذر نداشته‌اند، و نه از او اعلام بیزاری کرده‌اند، و نه درباره‌ی او چیزی برخلاف ستایش و مدحش گفته‌اند؛ بلکه همگی به آمدنش بشارت داده‌اند، او را ستوده‌اند، به پیروی از او فرمان داده‌اند و از مخالفت با او و خروج از طاعت او نهی کرده‌اند.^{۹۶}

من می‌گویم: علاوه بر این حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبران قبل از خودش را تکذیب و تحقیر نکرد، مانند کاری که پادشاهان مسلط بر مردم با پادشاهان پیش از خود می‌کنند، بلکه آن‌ها را تصدیق کرد و به نبوتشان شهادت داد، و اگر دروغگو بود و از نزد خود و یا از روی سیاست سخن می‌گفت؛ کسانی را که پیش از او بودند را تصدیق نمی‌کرد، بلکه آن‌ها را تحقیر و طعن می‌کرد، همانطور که دشمنان پیامبران چنین می‌کنند.^{۹۷}

^{۹۵} بخاری: ۳۳۳۷، ۳۳۳۸، مسلم: ۲۹۳۶.

^{۹۶} با اندکی تصرف از «البدایة والنهایة» ابن کثیر، کتاب دلائل النبوة، باب المسائل التي سئل عنها رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، ناشر: دار ابن کثیر - دمشق.

^{۹۷} این فایده را از ابن قیم رحمت‌الله علیه در کتابش «إغاثة اللهفان» (جلد ۲، صفحه ۱۱۳۶) که تحقیق آن توسط محمد عزیر شمس و ناشر آن دار عالم الفوائد - مکه است، بهره‌برداری کرده‌ام.

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که متفکران، شرق‌شناسان، مورخان، و فیلسوفان غربی و شرقی از ایشان تعریف و تمجید کرده‌اند و اقوال خود را در کتاب‌هایشان ثبت کرده‌اند.^{۹۸} مشهورترین اینان عبارتند از:
 - ۱- آلفونس دو لامارتین، کتاب: حیاة محمد (زندگی محمد)، ترجمه: دکتر محمد قوبعه، انتشارات موسسه الباطین ۲۰۰۶ میلادی.
 - ۲- لرد بودلی، کتاب: حیاة محمد (زندگی محمد)، دار مصر للطباعة والنشر، قاهره، ۱۹۹۴ میلادی.
 - ۳- تولستوی، کتاب: حکم النبي محمد (سخنان حکیمانه پیامبر محمد)، کتابخانه النافذه، قاهره ۲۰۱۰ میلادی.
 - ۴- جرج برنارد شاو، کتاب: محمد أعظم الرسل (محمد بزرگترین رسولان)، ترجمه: محمد عبد الشافی القوصی، دار الفجر للنشر، ۲۰۱۱ میلادی.
 - ۵- کارن آرمسترانگ، کتاب: سیره النبي محمد (زندگی‌نامه پیامبر محمد)، ترجمه: دکتر فاطمه نصر، سلسله سطور، قاهره ۲۰۰۶ میلادی.
 - ۶- نیل بیاوی (مصری)، کتاب: عبقریه محمد (نابغه محمد)، دار البیاوی للنشر، قاهره ۲۰۰۷ میلادی.
 - ۷- نصری سلهب (لبنانی)، کتاب: فی خطی محمد (در گام‌های محمد)، الکتاب العربی، بیروت ۱۹۷۰ میلادی.
 - ۸- نظمی لوقا (مصری)، کتاب: محمد الرسالة والرسول (محمد، پیام و پیامبر)، کتابخانه غریب، قاهره ۲۰۰۴ میلادی.

^{۹۸} . این مطالب را از کتاب «محمد مشتهی الأمم» (محمد، آرزوی ملتها)، صفحات ۳۶۵ تا ۳۶۶، نوشته‌ی محقق محمد عبد الشافی القوصی، جزاء الله خیراً اخذ شده است. من از کتاب مذکور ایشان بسیار بهره بردم.

- ۹- آنا ماری شمیل، کتاب: حیاتی الغرب شرقیة (زندگی شرقی-غربی من)، دار الکتب العربی، دمشق، ۱۹۹۸ میلادی.
- ۱۰- توماس کارلایل، کتاب: الأبطال (قهرمانان)، ترجمه: محمد السباعی، انتشارات هیئه قصور الثقافة، قاهره ۲۰۰۹ میلادی.
- ۱۱- گوستاو لوبون، کتاب: حضاره العرب (تمدن عرب)، دار المعارف، قاهره، ۱۹۷۸ میلادی.
- ۱۲- رودی بارت، کتاب: الدراسات الإسلامیة فی الجامعات الألمانية (مطالعات اسلامی در دانشگاه‌های آلمان)، ترجمه: صالح فرید، دار النشر العربیة، ۱۹۸۶ میلادی.
- ۱۳- زیگرید هونکه، کتاب: قوافل عربیة فی رحاب قیصر (کاروان‌های عرب در دیار قیصر)، الزهراء للنشر والتوزیع، قاهره، ۲۰۰۱ میلادی.
- ۱۴- فیلیپ حتی (لبنانی)، کتاب: الإسلام منهج حیاة (اسلام، روش زندگی)، دار الفکر المعاصر، دمشق، ۱۹۹۴ میلادی.
- ۱۵- مایکل هارت، کتاب: الخالدون مئة أعظمهم محمد (صد شخصیت ماندگار؛ بزرگترین آن‌ها محمد است)، المکتب المصری الحدیث، قاهره ۲۰۰۴ میلادی.
- ۱۶- مجدی مرجان، کتاب: الله واحد أم ثلاث (خدا یکی است یا تثلیث)، کتابخانه النافذه، قاهره ۲۰۰۵ میلادی.
- ۱۷- محمد عبد الشافی قوصی، کتاب: محمد فی شعر النصارى العرب (محمد در شعر مسیحیان عرب)، انتشارات سازمان ایسکو ۲۰۱۱ میلادی.

- ۱۸- مکرم غمری، کتاب: مؤثرات عربیه و اسلامیة فی الأدب الروسي (تأثيرات عربی و اسلامی در ادبیات روسیه)، عالم المعرفة، کویت، ۱۹۹۱ میلادی.
- ۱۹- موريس بوكای، کتاب: القرآن والتوراة والإنجيل والعلم (قرآن، تورات، انجیل و علم)، دار الحرم للتراث، قاهره ۲۰۱۰ میلادی.
- ۲۰- هانس کونگ، کتاب: الإسلام طريق الأمل (اسلام، راه امید)، دار الشروق، قاهره ۲۰۰۷ میلادی.

• یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که بیش از سی شاعر مسیحی عرب‌زبان او را تعریف و تمجید کردند، عبارتند از:^{۹۹}

۱- الأخطل التغلبي (۶۴۰ - ۷۱۰ میلادی) در قصیده‌ای که در برابر قصیده کعب بن زهیر سرود.

در عصر جدید، تعداد زیادی از ادیبان و شاعران مسیحی ظهور کردند، مانند:

- ۲- خلیل مطران (۱۸۷۲ - ۱۹۴۹ میلادی) - لبنانی
- ۳- ایلیا أبو ماضی (۱۸۸۹ - ۱۹۵۷ میلادی) - لبنانی
- ۴- رشید سلیم الخوری (۱۸۸۷ - ۱۹۸۴ میلادی) - لبنانی
- ۵- جبران خلیل جبران (۱۸۸۳ - ۱۹۳۱ میلادی) - لبنانی
- ۶- عبد الله خوری، معروف به الأخطل الصغير (۱۸۸۵ - ۱۹۶۸ میلادی) -

لبنانی

۷- جورج صیدح (۱۸۹۳ - ۱۹۷۸ میلادی) - سوری

^{۹۹} . این فهرست از کتاب «محمد مشتهی الأمم» (محمد، آرزوی ملت‌ها)، صفحه ۳۴۹، نوشته‌ی محقق محمد عبد الشافی قوصی، جزاه الله خیراً تهیه شده است. من از کتاب مذکور ایشان بسیار بهره بردم. پس از ذکر نام این شاعران، شیخ قوصی بخشی از اشعار آن‌ها را نیز ذکر کرده و به کتابی دیگر در این زمینه اشاره کرده است که عنوان آن «محمد فی شعر النصارى العرب» (محمد در شعر نصرانیان عرب) است، که توسط سازمان آپسکو در سال ۲۰۱۱ میلادی منتشر شده است.

- ۸- میثال المغربي (۱۹۰۱ - ۱۹۷۷ میلادی) - سوری
- ۹- شبلی الملاط (۱۸۷۵ - ۱۹۶۱ میلادی) - لبنانی
- ۱۰- نقولا قیاض (۱۸۷۱ - ۱۹۳۰ میلادی) - لبنانی
- ۱۱- وصفی قرنفلی (۱۹۱۱ - ۱۹۷۲ میلادی) - سوری
- ۱۲- محبوب الخوری الشرتونی (۱۸۵۵ - ۱۹۳۱ میلادی) - لبنانی
- ۱۳- حسنی رشید غراب (۱۸۹۹ - ۱۹۵۰ میلادی) - سوری
- ۱۴- إلیاس طعمه (۱۹۰۳ - ۱۹۴۷ میلادی) - لبنانی
- ۱۵- نصر سلیم عیسی سمعان (۱۹۰۵ - ۱۹۶۷ میلادی) - سوری
- ۱۶- إلیاس فاعور (متوفی قبل از ۱۹۴۲ میلادی) - لبنانی
- ۱۷- نقولا حنا (۱۹۲۳ - ۱۹۹۹ میلادی) - در فلسطین و سوریه زیست
- ۱۸- ناصیف آیوب الحسینی (۱۹۱۲ - ۱۹۹۶ میلادی) - لبنانی
- ۱۹- نیفون سابا (۱۸۹۰ - ۱۹۶۱ میلادی) - لبنانی
- ۲۰- یوسف حنا العید (۱۸۹۹ - ۱۹۶۷ میلادی) - سوری
- ۲۱- جمیل الخوری (۱۸۸۵ - ۱۹۶۸ میلادی) - لبنانی
- ۲۲- مارون عبود (۱۸۸۶ - ۱۹۶۲ میلادی) - لبنانی
- ۲۳- إلیاس قنصل (۱۹۱۱ - ۱۹۸۱ میلادی) - سوری
- ۲۴- سعید جریس العیسی (۱۹۱۷ - ۱۹۹۱م) - فلسطینی
- ۲۵- جاک صبری شماس (۱۹۴۷ - ۲۰۱۷ میلادی) - سوری
- ۲۶- میخائیل خیر الله یردی (۱۸۶۸ - ۱۹۴۵ میلادی) - سوری
- ۲۷- ریاض المعلوف (۱۹۱۲ - ۲۰۰۲م) - لبنانی
- ۲۸- عبد الله یورکی حلاق (۱۹۱۱ - ۱۹۹۶م) - سوری

۲۹- یوسف اَبی رزق (۱۹۱۲-۱۹۹۷م) - لبنانی

۳۰- اِلیاس فرحات (۱۸۹۳-۱۹۷۶م) - لبنانی

۳۱- حلیم دموس (۱۸۸۸-۱۹۵۷م) - لبنانی

دلیل هشتم: تصدیق قرآن بر نبوت محمد ﷺ

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد ﷺ این است که اگر او واقعاً مدعی نبوت و سازنده قرآن بود، قرآن را با کلمه‌ای که به آن تسلط نداشت، یعنی «اقرأ» (بخوان)، آغاز نمی‌کرد؛ بلکه از نقطه قوت خود آغاز می‌کرد، نه از چیزی که قادر بر انجام آن نبود؛ زیرا معلوم است که محمد ﷺ امی بود، نه می‌خواند و نه می‌نوشت. هنگامی که وحی بر او نازل شد و با کلمه «اقرأ» آغاز شد، در حالی که او نمی‌توانست بخواند؛ این نشان می‌دهد که او آنچه را که می‌خواست به مردم ابلاغ کند، انتخاب نمی‌کرد و از نزد خود اختراع نمی‌کرد، بلکه آنچه را که به او وحی شده بود، بدون تغییر ابلاغ می‌کرد.^{۱۰۰}

- یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد ﷺ این است که اگر او واقعاً مدعی نبوت و سازنده قرآن بود، آیاتی که او را مورد عتاب و تربیت قرار می‌دهند، در قرآن

^{۱۰۰} . به کتاب (براهین الرسالة - البراهین العقلية على نبوة الرسول صلى الله عليه وسلم)، ص ۴۹، تألیف أحمد بن غانم الأسدي، ط آفاق المعرفة مراجعه کنید.

نمی‌آمد. مانند سخن خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي

مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [تحریم: ۱]

«ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت

همسرانت، حرام می‌کنی؟ و خدا آمرزنده مهربان است.»

و مانند سخن خداوند متعال: ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ

أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۗ﴾ [سورة الأحزاب: ۳۷]

«و در دل خود چیزی را پنهان می‌کنی که خدا آشکارکننده آن است و از مردم

می‌ترسی، در حالی که خدا سزاوارتر است که از او بترسی.»

و مانند سخن خداوند متعال: ﴿عَمَّا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكَ الَّذِينَ

صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ [سورة التوبة: ۴۳]

«خدا از تو درگذرد، چرا به آنان اجازه دادی تا زمانی که راستگویان برایت روشن

شوند و دروغگویان را بشناسی؟»

و مانند سخن خداوند متعال: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ۗ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ

فَمِنَ نَفْسِكَ ۗ﴾ [سورة النساء: ۷۹]

«هر حسنه (خیر) که به تو می‌رسد، از جانب خداست و هر سیئه (شر) که به تو

می‌رسد، از جانب خود توست.»

معنای این آیه این است: هر خیری که به تو می‌رسد از جانب خداست و هر شری که به تو می‌رسد به سبب گناهان توست. نکته اینجاست: اگر محمد سازنده قرآن بود و نه پیامبر؛ آیا امکان داشت چنین خطاب قوی‌ای به خود روا دارد؟!

و مانند سخن خداوند متعال: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [سورة الزمر: ۶۵]

«و به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است که اگر شرک ورزی، قطعاً عملت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»

و مانند سخن خداوند متعال: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ [سورة الأحزاب: ۳۰]

«ای همسران پیامبر، هر کس از شما فحشای آشکاری مرتکب شود، عذابش دو برابر خواهد شد و این برای خدا آسان است.»

توضیح همه این آیات: اگر قرآن از تألیفات محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بود و او مدعی نبوت بود؛ آیا امکان داشت که همه این عتاب‌ها و توبیخ‌ها را متوجه خود کند، سپس مردم را به خواندن آن‌ها تشویق کند و سپس پاداش و ثواب را بر آن مرتب کند؟!^{۱۰۱}

و از آن جمله است سخن او تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ﴾ [ماید: ۶۷]

«ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده است، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالتش را ابلاغ نکرده‌ای، و خدا تو را از مردم (در ابلاغ رسالت)

^{۱۰۱} . براهین الرسالة - البراهین العقلية على نبوة الرسول صلى الله عليه وسلم: ۱۱۰، ۱۳۶.

حفظ می کند»، زیرا در آیه، او را از کوتاهی در ابلاغ رسالت پروردگارش باز می دارد.

• یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که اگر او واقعاً مدعی نبوت و سازنده قرآن بود، آیاتی که اتهامات وارده به او را بیان می کنند، در قرآن نمی آمد؛ زیرا با این کار از ارزش خود می کاست. مانند اتهام او به دیوانگی، که ذکر آن در چندین آیه آمده است، و اتهام او به جادوگری، دروغگویی، و اینکه او جادوگر است، و اینکه او هر آنچه به او گفته شود را تصدیق می کند.

اگر قرآن از تألیفات محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و او مدعی نبوت بود؛ آیا ممکن بود اتهامات وارده به خود را برای مردم آشکار کند، سپس مردم را به خواندن آن ها تشویق کند و سپس پاداش و ثواب را بر آن مرتب کند؟!^{۱۰۲}

• یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که اگر او واقعاً مدعی نبوت و سازنده قرآن بود، وقایع شخصی دشوار خود را در آن ذکر می کرد. بزرگترین آن ها وفات عمویش ابوطالب بود که او را در بر گرفته و حمایت می کرد، و وفات همسرش خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا که هر دو در یک سال اتفاق افتادند. همچنین وفات تمامی پسران و دخترانش در زمان حیات او، جز فاطمه، که شش ماه پس از او وفات یافت. همه این ها برای او اتفاق افتاد و در قرآن ذکر نشد؛ زیرا قرآن از دیکته او نبود.

^{۱۰۲}. همان: ۱۱۱.

اگر از دیکته او بود، همانطور که از تمام نوشته‌ها ظاهر می‌شود، این امر نیز آشکار می‌شد. ۱۰۳

• یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که اگر او واقعاً مدعی نبوت و سازنده قرآن بود، خود را در آن معرفی و به آن افتخار می‌کرد. هنگامی که در قرآن کریم تأمل می‌کنیم، می‌یابیم که هیچ ذکری از قبیله پیامبر محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**، یعنی قبیله قریش، وجود ندارد و هیچ سوره‌ای به نام (بنی‌هاشم) که قبیله اوست، یا بنی‌عبدالمطلب که جد اوست، وجود ندارد.

همچنین هیچ سوره‌ای به نام آمنه بنت وهب مادرش وجود ندارد و قرآن نام هیچ یک از دخترانش و هیچ یک از یاران نزدیکش را ذکر نکرده است. بلکه نام‌هایی که تکرار شده، نام پیامبران ابراهیم، موسی، عیسی و بسیاری دیگر است.

یکی از کسانی که به اسلام هدایت شد به نام جوزف گفت: چه تأثیری بر روح من گذاشت این امر، که آنطور که بعضی می‌گویند دانستم که قرآن نمی‌تواند از جانب محمد، پیامبر اسلام، باشد، در غیر این صورت، سوره‌هایی برای خانواده و دوستانشان قرار می‌داد.

در حالی که در سمت دیگر، نام خاندان مسیح را در قرآن می‌یابیم. جوزف می‌گوید: من مبهوت شدم وقتی دیدم که در قرآن کریم، سوره‌ای به نام آل عمران

وجود دارد که نام خانواده مسیح **عَلَيْهِ السَّلَامُ** است. سپس برایم روشن شد که لفظ «آل» کلمه‌ای است که با خانواده‌های شریف و نیکو خطاب می‌شوند، چنانکه روشن شد که این سوره، دومین سوره طولانی در قرآن کریم است.

همچنین خواننده گرامی می‌یابد که نام دیگر پیامبران، چند برابر نام محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ذکر شده است. نام محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** چهار بار ذکر شده، در حالی که نام نوح ۴۳ بار، نام ابراهیم ۶۳ بار، نام موسی ۱۳۳ بار و نام پیامبر عیسی در قرآن بیست و پنج بار ذکر شده است، همچنین با نام المسیح ۹ بار ذکر شده است. نام عیسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** در قرآن با عناوین و نام‌های متعددی آمده است: عیسی ابن مریم، ابن مریم، المسیح، عبدالله، رسول الله.

همچنین نام مادرش (مریم) ۳۱ بار در قرآن ذکر شده است، در حالی که نام هیچ یک از دختران پیامبر محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** یا همسرانش در قرآن ذکر نشده است.

همه این‌ها دلایلی بر این است که محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آنچه را در قرآن است انتخاب نمی‌کند و آن را اختراع نمی‌کند، بلکه این قرآن را که به او وحی شده است، همانگونه که هست، به مردم ابلاغ می‌کند و همین برای نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** کافی است.^{۱۰۴}

^{۱۰۴}. همان: ۱۱۲.

• یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که قرآن کریم که او آورده است، از ده وجه معجزه‌ای برای بشر است و این دلیلی بر این است که از جانب پروردگار، سبحانه و تعالی، است و این ده وجه اعجاز عبارتند از:

اولین وجوه اعجاز قرآن: بیان و فصاحت قرآن است. قرآن کریم به زبان عربی و در زمانی نازل شد که عرب‌ها در اوج فصاحت، بلاغت، بیان و سرودن شعر به بهترین شکل بودند. در ابتدا گمان کردند که می‌توانند مانندی برای آن بیاورند، لذا گفتند: **﴿لَوْ نَشَاءُ لَفَلَنَّا مِثْلَ هَذَا، إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾** [سورة الأنفال: ۳۱]

«اگر بخواهیم، مانند این را می‌گوییم؛ این جز افسانه‌های پیشینیان نیست». پس قرآن با سه مرحله آن‌ها را به چالش کشید؛ مرحله اول این بود که مثل و مانندی برای قرآن بیاورند،^{۱۰۵} مرحله دوم این بود که ده سوره مانند آن بیاورند^{۱۰۶} و مرحله سوم این بود که سوره‌ای مانند آن بیاورند.^{۱۰۷} با وجود تمایل شدیدشان بر غلبه بر قرآن و قوت و اتقان‌شان در فصاحت، عاجز شدند. لذا خداوند طمع آن‌ها را تا روز قیامت قطع کرد، در آیه شریفه: **﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾** [سورة الإسراء: ۸۸]

«بگو اگر انس و جن جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند که یاور یکدیگر باشند».^{۱۰۸}

۱۰۵ . سورة الطور: ۳۳ - ۳۴ .
۱۰۶ . سورة هود: ۱۳ .
۱۰۷ . سورة البقرة: ۲۳ .
۱۰۸ . مراجعه شود به سخن شنقیطی رحمه الله در تفسیر قول الله متعال: (وما كان هذا القرآن أن يفترى من دون الله ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين) (سورة يونس: ۳۷).

ابن تیمیه رَحْمَةُ اللَّهِ می گوید:

معجزه قرآن، در طول زمان از زمانی که پیامبر آن را آورد تا قیام قیامت باقی است. آیات تحدی آن تلاوت می شود و آیه ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ «پس اگر [در ادعای خود] راستگویید، سخنی مانند آن بیاورید» و ﴿فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ﴾ «پس ده سوره مانند آن بیاورید» و ﴿بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، «سوره ای مانند آن و هر کس را غیر از خدا می توانید بخوانید» و ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾، «بگو اگر انس و جن جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند که یاور یکدیگر باشند» تلاوت می شود. خود خبر پیامبر در ابتدا و قطعیت او بر این امر، با علم او به کثرت خلق، دلیلی بر این است که آوردن قرآن یک کار خارق العاده ای بوده که انسان ها و جن ها توان معارضه و مقابله با آن را ندارند و عاجز هستند و آوردن چنین چیزی جز برای پیامبران امکان پذیر نیست.

سپس با گذشت زمان طولانی، موافق و مخالف، عرب و عجم آن را شنیده اند و در میان امت ها کسی کتابی که مردم آن را بخوانند و بگویند مانند قرآن است، نیاورده است. این را همه می داند. هیچ کلامی که مردم گفته اند - حتی اگر در بالاترین طبقات کلام از نظر لفظ و معنا باشد - نیست مگر اینکه مردم نظیر و شبیه و نزدیک به آن را گفته اند، چه شعر باشد یا خطابه یا سخن در علوم، حکمت ها، استدلال ها، موعظه ها، نامه ها و غیره و هیچ یک از امثال این ها تألیف و تدوین نشده مگر اینکه شبیه و نزدیک به آن نیز تألیف و تدوین شده است.

قرآن از جمله چیزهایی است که مردم، چه عرب و چه عجم، می‌دانند که با وجود حرص عرب و غیر عرب بر معارضه با آن، نظیری برای آن یافت نشده است. پس لفظ آن کار خارق العاده و معجزه است همان گونه که نظم آن یک کار خارق العاده و معجزه آیت الهی است، اخباری که از غیب بیان می‌کند آیت الهی هستند، امر و نهی آن آیت الهی هستند، وعده و وعید آن آیت الهی هستند، جلالت و عظمت و سلطه آن بر قلب‌ها آیت الهی هستند و اگر به غیر عربی ترجمه شود، معانی آن آیت الهی هستند. همه این‌ها در جهان نظیری ندارد.^{۱۰۹}

الله متعال در شش آیه از آیات قرآن تمام انسان‌ها و جن‌ها را به تحدی طلبیده است که قرآنی مثل این قرآن و یا سوره و یا یک آیه مانند قرآن بیاورند که نتوانستند.

آن شش آیه عبارتند از:

۱- ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ لَمِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

« و اگر در آنچه بر بنده خود [محمد] نازل کرده‌ایم، تردید دارید، پس اگر راست می‌گویید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا فراخوانید. »

تفسیر: اگر درباره قرآن که بر بنده ما محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نازل کردیم شک دارید و گمان می‌کنید که از سوی خدا نیست، پس یک سوره مانند آن بیاورید

^{۱۰۹} . کتاب «النبوات»: ص ۵۱۵ - ۵۱۷ .

و هر کمکی از دیگران (غیر از خدا) که می‌توانید، یاری بگیرید، اگر در ادعای خود صادق هستید.

۲- ﴿أَمْ يَتَّبِعُونَ آفْتِرَاءَ قُلُوبِهِمْ فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ كَذَبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾.

«بلکه می‌گویند: آن را از خود ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید، پس سوره‌ای مانند آن بیاورید و هر کس را غیر از خدا می‌توانید [برای یاری] فراخوانید. بلکه آن‌ها چیزی را که به دانش آن احاطه نیافته‌اند و هنوز [حقیقت] تأویل آن برایشان نیامده، تکذیب کرده‌اند؛ همان‌گونه تکذیب کردند کسانی که پیش از آن‌ها بودند؛ پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه بود.»

تفسیر: کافران که باور ندارند قرآن از جانب خداست، می‌گویند: این قرآن را محمد از نزد خود ساخته است؟ پس ای پیامبر به آن‌ها بگو: اگر در ادعای خود صادق هستید، شما یک سوره از جنس این قرآن در نظم و هدایتش بیاورید و در این راه از همه کسانی که می‌توانید غیر از خدا یاری بگیرید.

بلکه آن‌ها با شنیدن قرآن، پیش از آن که در آیاتش تدبر کنند، شتابزده تکذیب کردند و به آنچه از دانش آن آگاه نبودند و هنوز حقیقت وعده‌هایی که در کتاب به آن‌ها داده شده مانند جزای اعمال و بهشت و دوزخ برایشان نیامده است، کفر ورزیدند.

همان‌گونه که مشرکان امروز وعده عذاب خدا را تکذیب کردند، امت‌های پیش از آن‌ها نیز تکذیب کردند؛ پس بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بود؛ خداوند برخی را با زمین لرزه، برخی را با غرق شدن و برخی را به شکلی دیگر هلاک کرد.

۳- ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

«بلکه می گویند: آن را از خود ساخته است. بگو: اگر راست می گوید، پس ده سوره مانند آن، که از دروغ‌های [خودتان] باشد، بیاورید و هر کس را غیر از خدا می توانید [برای یاری] فرا خوانید.»

تفسیر: بلکه این مشرکان مکه می گویند: محمد این قرآن را از خود ساخته است. پس به آن‌ها بگو: اگر ادعای شما درست است، ده سوره مانند آن بیاورید که خودتان ساخته‌اید و هر کسی را از تمام مخلوقات خدا می توانید برای کمک به خودتان بخوانید، اگر در ادعای خود صادق هستید.

۴- ﴿قُلْ لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾.

«بگو: اگر انس و جن گرد هم آیند تا مانند این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند یاور یکدیگر باشند.»

تفسیر: به کسانی که باور ندارند قرآن کلام خداست، بگو: اگر همه انسان‌ها و جنیان دست به دست هم دهند تا کلامی مانند این قرآن معجزه‌آسا بیاورند، قادر به آوردن آن نخواهند بود، حتی اگر یکدیگر را یاری کنند.

۵- ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَقَوْلَهُ ۚ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ﴾.

«آیا مشرکان می گویند: پیامبر، این قرآن را از نزد خود به دروغ ساخته [و به خدا نسبت داده؟] پس اگر راست می گویند، سخنی مانند آن بیاورند.»

تفسیر: مشرکان می گویند: محمد این قرآن را از جانب خود آورده است؟ نه، بلکه آن‌ها ایمان ندارند و اگر ایمان داشتند، چنین حرفی نمی زدند. پس اگر در ادعای خود صادق هستند که محمد آن را از خود ساخته، سخنی مانند آن بیاورند.

۶- ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

ترجمه: «و این قرآن چنین نیست که از غیر خدا ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق کننده [کتاب‌های] پیش از خود و تفصیلی از کتاب [الهی] است، که هیچ تردیدی در آن نیست؛ [و] از سوی پروردگار جهانیان است.»

تفسیر: آوردن این قرآن توسط کسی غیر از خدا ممکن نیست، زیرا هیچ کس از مخلوقات قادر بر آن نیست. بلکه این قرآن تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی پیشین است و تفصیلی از احکام و معارف الهی است که هیچ شک و تردیدی در حقانیت آن نیست؛ و از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است.

نکته:

یکی از دلایلی که نادرستی این ادعا را که محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این قرآن را از جانب خود آورده است این است که محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در دوران پیش از نزول قرآن، با عالمان و شاعران معاشرت نداشته است. همچنین، او در هیچ دوره‌ای (نه قبل و نه بعد از نزول قرآن) شعر را حفظ نمی کرده است. پس چگونه توانسته این قرآن را که در نظم و سبک خود، عرب و عجم را به شگفتی واداشته، بسازد؟

از کجا دانش اخبار تاریخی را که در قرآن آمده است، به دست آورده است، در حالی که معلوم است در شهر مکه مدرسه‌ای وجود نداشته که در آن این اخبار تدریس شود؟ از کجا آشنایی با امور علمی ذکر شده در قرآن را کسب کرده است، اموری که تنها در دوران کنونی، پس از گذشت چهارده قرن از نزول قرآن، کشف شده‌اند؟ از این موارد می‌توان به مراحل خلقت انسان در شکم مادر، و همچنین به چگونگی تشکیل کوه‌ها، دریاها و سایر امور طبیعی اشاره کرد.

نکته: از نظر لفظی معجزه بودن تورات و انجیل قطعی نیست

قطعی نیست که تورات و انجیل از نظر لفظ و نظم، مانند قرآن معجزه باشند. این (معجزه بودن) به زبانی که بر آن‌ها نازل شده، یعنی زبان عبری، مربوط می‌شود. بلکه آن‌ها به خاطر معانی‌ای که در بر دارند، معجزه‌اند؛ مانند خبر دادن از غیب‌ها، و آنچه در آن‌ها از هدایت و نور است، و آنچه در آن‌ها از بشارت به نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** وجود دارد.

دومین وجوه اعجاز قرآن: نداشتن کجی و ناراستی در الفاظ و معانی است که در قرآن هیچ کجی و ناراستی نیست، نه از جهت الفاظ و نه از جهت معانی. علامه شنقیطی **رَحْمَةُ اللهِ** در تعلیقی بر سخن خداوند متعال **﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾**؛ «ستایش خدایی را که بر بنده خود، کتاب را نازل کرد و در آن هیچ کجی قرار نداد» فرموده است:

یعنی: هیچ‌گونه کجی و انحرافی در آن قرار نداده است، به هیچ وجه؛ نه از جهت الفاظ و نه از جهت معانی. پس الفاظ آن در نهایت اعجاز و سلامت از عیوب و نقص‌هاست، و

معانی آن همگی در نهایت کمال است. اخبار آن راست و احکام آن عادلانه است. ﴿وَمَثَّ

كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾

«و کلمه پروردگارت [از نظر] راستی در اخبار و عدل در احکام، تمام شد.»

سومین وجوه اعجاز قرآن: حفاظت از تحریف در همه زمان‌ها است، هیچ کتاب آسمانی دیگری به اندازه قرآن از تحریف در طول زمان حفظ نشده است. این حفظ، خود یکی از وجوه اعجاز قرآن است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [سورة الحجر: ۹]

«همانا ما ذکر [قرآن] را نازل کردیم و همانا ما نگهبان آن هستیم»

چهارمین وجوه اعجاز قرآن: حسن تشریحات و احکام آن است که برای همه بشر و در همه زمان‌ها و مکان‌ها مناسب است و شامل تمام آنچه بندگان در دنیایشان و آخرتشان به آن نیاز دارند، در عقیده، شریعت، آداب، اقتصاد، سیاست و غیره، می‌شود و آن را از قوانین و قانون اساسی دیگر بی‌نیاز می‌سازد.

پنجمین وجوه اعجاز قرآن: صدق اخبار و اطلاعاتی است که در بر دارد، چه اخباری که در گذشته رخ داده، یا اخباری که همزمان با نزول قرآن در طول زمان نزول قرآن رخ داده است، یا آیاتی که در آن‌ها به برخی امور آینده اشاره شده است. اما اخبار گذشته مانند خبر دادن از خلقت آسمان‌ها و زمین، و داستان آدم و ابلیس، و داستان پیامبران پیشین با قومشان،

و داستان صاحب دو باغ، و داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین، و غیر اینها؛ همه این اخبار به زبان پیامبر امی (درس نخوانده) بیان شده است که خواندن و نوشتن نمی دانست.

قرآن همچنین برخی از احکامی که در تورات آمده اند را ذکر کرده است، و بیان کرده است که این احکام توسط علمای یهود کتمان شده است، تا جایی که قرآن آن‌ها را به چالش کشید و فرمود: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [سورة آل عمران: ۹۳]

« بگو: اگر راست می گوید تورات را بیاورید و بخوانید! ».

و اما آیاتی که هم‌زمان با نزول قرآن نازل شد و صدق آن در همان زمان آشکار گردید، مانند آیاتی است که برای آشکار ساختن حالات منافقان نازل شد، و نیز آیاتی که پاسخ پرسش‌ها را بیان می کند، همچون آیاتی که با جمله ﴿وَيَسْأَلُونَكَ﴾ آغاز می شوند و امثال آن. همچنین آیاتی که حاکی از تحقق وعده خدا به پیامبرش **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در پیروزی در جنگ‌ها بود و همه آن‌ها تحقق یافتند.

و اما آیاتی که از رخدادهایی که در آینده رخ می دهند خبر داده و آنچه پیش‌بینی کرده بود، دقیقاً همان‌گونه اتفاق افتادند، مانند خبر ورود به مسجد الحرام که در پایان سوره فتح آمده است. همچنین سخن خداوند: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ﴾ [سورة القمر: ۴۵]

«به‌زودی جمع دشمنان شکست می‌خورند و پشت به میدان می‌گذارند.»

ابن جریر و ابن ابی حاتم روایت کرده‌اند: هنگامی که این آیه نازل شد، عمر گفت: کدام لشکر شکست خواهد خورد؟ در جنگ بدر، پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را دیدم که در زره خود به این سو و آن سو می‌رفت و این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ﴾

در روایتی دیگر ابن ابی حاتم گفت: «در همان روز تأویل و تحقق آن را دریافتم.»

همچنین آیاتی که ناتوانی انسان را در آوردن چیزی همانند آیات قرآن بیان می‌کنند، و در واقع هیچ کس نتوانست نظیر آن را بیاورد، و نیز آیات مربوط به حفظ الهی قرآن، مانند آیه: **﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾** که همان گونه که وعده داده شد، تحقق یافت. چه بسیار کسانی که کوشیدند تا صدق قرآن را ابطال کنند، ولی عاجز ماندند.

همچنین آیاتی که عزت، کرامت و برتری امت اسلامی را وعده داده‌اند، مشروط بر پایداری بر فرمان خدا. چنان که خداوند فرمود: **﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾**. [نور: ۵۵] «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقاند.»

و چنین نیز شد، در سه قرن نخستین اسلام و پس از آن، امت اسلامی به عزت و اقتدار رسید. اما وقتی شرک، بدعت و انحراف از منهج سلف صالح در عقیده و شریعت و سلوک در میان آنان رواج یافت، در سرایش سقوط افتادند، امت‌های دیگر بر آنان تسلط یافتند و سرزمین‌هایشان قرن‌ها اشغال شد.^{۱۱۰}

^{۱۱۰} . عمداً از کلمه اشغال به جای کلمه استعمار استفاده کردم و این انتخاب را مدیون علامه سلفی محمد بشیر ابراهیمی (رحمه الله) هستم. ایشان واژه (استعمار) را مورد انتقاد قرار داد و گفت که معنای آن این است که ریشه این کلمه (عـمـارت) است و از مشتقات آن (تعمیر و

از نشانه‌های صدق قرآن، برخی امور علمی است که در قرآن آمده اند. که پس از اکتشافات علمی جدید مشخص شد که اکتشافات جدید کاملاً مطابق با آنچه قرآن گفته بود، هستند. مثلاً مراحل آفرینش انسان در رحم مادر، که قرآن چهارده قرن پیش از آن سخن گفته، در حالی که دانش پزشکی تا دهه‌های اخیر از این مراحل آگاه نبود. قرآن کریم بیان می‌کند که زندگی انسان در رحم مادر از پنج مرحله می‌گذرد، خداوند در آغاز سوره «مؤمنون» فرمود:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾. [مؤمنون: ۱۳-۱۶]

«و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛ سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [= رحم] قرار دادیم؛ سپس نطفه را بصورت علقه [= خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!؛ سپس شما بعد از آن می‌میرید؛ سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید!».

اصل آفرینش، خلقت آدم (ع) از خاک است، چنان که خداوند فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾؛ «و به راستی ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم»

عمران) است، همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾؛ «او کسی است که شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن آباد ساخت». آنچه از فرنگی‌ها در آن دوره زمانی رخ داد، ویرانی بود نه آبادانی؛ زیرا آنها وطن‌ها، دین‌ها، عقل‌ها، افکار و ارکان را ویران کردند و پس از عقب‌نشینی از سرزمین‌هایی که اشغال و بر آنها تسلط داشتند، آثار و ردیاب‌های بدی برجای گذاشتند. با کمال تأسف، اصطلاح رایج در میان مسلمانان پس از عقب‌نشینی آنها و تا به امروز، استعمار است و این یک خطای واضح لفظی است. (آثار الابراهیمی، ج ۳، ص ۵۰۶-۵۰۷).

اما پنج مرحله تدریجی تشکیل انسان در رحم مادر عبارت است از: مرحله نطفه، سپس مرحله علقه، سپس مضغه، سپس تشکیل استخوان، سپس پوشیده شدن استخوان‌ها با گوشت.

مراد از ﴿خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾؛ آن است که نطفه به خون بسته‌ای سرخ‌رنگ تبدیل می‌شود. پس از حدود چهل روز، آن علقه به مضغه (توده‌ای از گوشت به اندازه چیزی که انسان در دهان می‌جود) بدل می‌شود.

سپس مضغه نرم به استخوان تبدیل شده، بعد استخوان‌ها با گوشت پوشانده می‌شوند، و آنگاه خداوند با دمیدن روح، آن را آفرینشی دیگر می‌گرداند. پس بزرگ است خدایی که آفرینش هر چیز را نیکو ساخت.

شاهد این بیانات آن است که علم پزشکی نوین تمام این مراحل را کشف کرد و شگفت‌زده شد که این تفصیل‌ها در قرآن چهارده قرن پیش آمده است، و این خود دلیلی شد بر اینکه قرآن کلام خداست که هیچ انسانی توان آوردن آن را ندارد.

همچنین درباره پیدایش دریاها و کوه‌ها نیز چنین است؛ قرآن تشکیل طبیعی آن‌ها را بیان کرده بود و اکتشافات جدید مطابقت تامی با آن نشان داد.

در این زمینه، کتاب‌های فراوانی درباره انطباق اکتشافات علمی با آموزه‌های قرآن نوشته شده است، و به سبب این هماهنگی، شمار قابل توجهی از دانشمندان علوم طبیعی مسلمان شده‌اند. هر کس بخواهد در این باره بیشتر بداند، می‌تواند به انتشارات «هیئت اعجاز علمی» وابسته به «رابطة العالم الإسلامی» در مکه مکرمه مراجعه کند.

ششمین وجوه اعجاز قرآن: تنوع علمی است که در خود جای داده است. علاوه بر اینکه قرآن کریم عقیده صحیح را در مورد صفات خداوند متعال و حقانیت او در عبادت، را بیان کرده است و اسطوره‌های خرافه و توسل به مخلوقات را برچیده کرده است؛ تنها به این اکتفا نکرده است. بلکه علمای نحو، بلاغت و زبان، بهره‌ی فراوانی از آن گرفته‌اند، بلکه قرآن معیار اصلی برای سنجش علوم آنهاست.

این تنوع علوم، همگی دلالت بر این دارد که پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در آنچه از جانب پروردگارش ابلاغ می‌کند، صادق است؛ زیرا در میان قومش امی (درس ناخوانده) شناخته شده بود، نمی‌خواند و نمی‌نوشت، پس، اگر از جانب پروردگارش به او وحی نمی‌شد از کجا این همه اخبار قرآنی را می‌آورد؟ خداوند متعال فرموده است: **﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنْتَ الْمُبْطَلُونَ﴾** * **بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ۗ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾** [سورة العنكبوت: ۴۸ - ۴۹]

«و تو پیش از این هیچ کتابی را نمی‌خواندی و با دست آن را نمی‌نوشتی، در این صورت اهل باطل (در صدق تو) شک می‌کردند. بلکه (قرآن) آیات روشنی در سینه‌های کسانی است که علم به آن‌ها داده شده است؛ و جز ستمگران کسی آن را انکار نمی‌کند.»

هفتمین وجوه اعجاز قرآن: تأثیر عمیق قرآن بر نفوس چه مومن و چه کافر است، الله متعال می‌فرماید: **﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾** [سورة الحشر: ۲۱]

«اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، آن را از ترس خدا خاشع و از هم شکافته می‌دید.»

﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَفْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَحْسَبُونَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [سورة الزمر: ٢٣]

«خدا بهترین حدیث را نازل کرده است؛ کتابی که آیاتش متشابه و دوبه‌دو (در معانی و الفاظ) است؛ پوست کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، از (تلاوت) آن به لرزه درمی‌آید، سپس پوست‌ها و دل‌هایشان به یاد خدا نرم می‌شود.»

قرآن بر بسیاری از سران کافر قریش تأثیر گذاشت، یکی از نمونه‌های آن داستان ولید بن مغیره است، که زمانی که قرآن را شنید تحت تأثیر قرار گرفت.

ابن جریر در تفسیر خود و حاکم در مستدرک، از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا نقل کرده‌اند که ولید بن مغیره نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و برایش قرآن تلاوت نمود. گویی تحت تأثیر قرار گرفت. وقتی خبر این تأثیر به ابوجهل رسید، نزد ولید رفت و گفت: ای عمو، قوم تو می‌خواهند برایت مالی جمع کنند.

گفت: برای چه؟

ابوجهل گفت: تا آن را به تو بدهند، زیرا به امید مال و ثروت نزد محمد رفته‌ای

گفت: قریش می‌داند که من از نظر مالی از آنان ثروتمندترم.

ابوجهل گفت: درباره او سخنی بگو که به قوم تو برسد که تو آن را انکار می‌کنی، یا آن را ناپسند می‌داری.

گفت: چه بگویم؟ به خدا قسم در میان شما مردی عالم‌تر از من به شعر و عالم‌تر به رجز و قصیده و نه به اشعار جن نیست، به خدا قسم آنچه او می‌گوید شبیه هیچ کدام از اینها نیست.

به خدا قسم سخنش شیرینی دارد، و جمالی دارد، و بالایش پرثمره و پایشش پر از فراوانی است. و آن برتری می‌یابد و چیزی بر آن برتری نمی‌یابد، و آنچه در زیر دارد درهم می‌شکند. ابوجهل گفت: قوم تو از تو راضی نمی‌شوند مگر اینکه درباره او سخنی بگویی. گفت: بگذار فکر کنم.

وقتی فکر کرد، گفت: این جادویی است که از دیگران آموخته شده است. سپس این آیه نازل شد: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾؛^{۱۱۱} «مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریده‌ام واگذار!».

ابن اسحاق در کتاب سیرت^{۱۱۲} و بیهقی در «دلائل النبوة»^{۱۱۳} (و لفظ از اوست) از زهری روایت کرده است که گفت: شنیدم که ابوجهل و ابوسفیان و اخنس بن شریق شبی بیرون رفتند تا از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** که شبانه در خانه‌اش نماز می‌خواند، استماع کنند. هر کدام از آنان در جایی نشستند تا گوش فرا دهند، و هیچ کس از جایگاه دیگری خبر نداشت. آنان شب را به استماع گذراندند تا اینکه صبح شد و سپیده دمید، پراکنده شدند. وقتی به هم رسیدند، یکدیگر را سرزنش کردند و بعضی به بعضی گفتند: «بازنگردید، اگر برخی از سبک‌مغزان شما ما را می‌دیدند، در دل آنان چیزی ایجاد می‌شد.» سپس رفتند.

شب دوم که شد، هر کدام از آنان به جایگاه خود بازگشتند، و شب را به استماع گذراندند تا اینکه سپیده دمید، پراکنده شدند. وقتی به هم رسیدند، همان چیزی را که بار اول گفته بودند، به یکدیگر گفتند، سپس رفتند. شب سوم که شد، هر کدام از آنان به جایگاه خود

^{۱۱۱} . ادامه ﴿وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا* وَبَيِّنَ شُهُودًا﴾ «و برایش ثروت گسترده و فراوان قرار دادم؛ و فرزندان که نزدش حاضرند». که

مقصود ولید بن مغیره است.

^{۱۱۲} . صفحه: ۱۶۹.

^{۱۱۳} . ۲۰۶/۲.

بازگشتند، و شب را به استماع گذراندند تا اینکه سپیده دمید، پراکنده شدند. وقتی به هم رسیدند، گفتند: "نمی‌رویم مگر اینکه پیمان ببندیم که بازنگردیم." با هم پیمان بستند، سپس پراکنده شدند.

صبح روز بعد، اخنس بن شریق عصایش را برداشت و بیرون رفت تا به خانه ابوسفیان رفت و گفت: ای ابوحنظله، نظرت را درباره آنچه از محمد شنیدی به من بگو.

گفت: ای ابوثلعبه، به خدا قسم چیزهایی شنیدم که آن‌ها را می‌شناسم و می‌دانم که منظور از آن‌ها چیست.

اخنس گفت: من نیز همینطور.

سپس از نزد او رفت تا به خانه ابوجهل رسید و گفت: ای ابالحکم، نظرت درباره آنچه از محمد شنیدی چیست؟

گفت: "چه شنیدی؟ ما و بنی عبد مناف در شرف با هم رقابت کردیم. آنان اطعام کردند، ما نیز اطعام کردیم. آنان حمل کردند، ما نیز حمل کردیم. آنان عطا کردند، ما نیز عطا کردیم. تا اینکه زانو زدیم و مانند دو اسب مسابقه بودیم؛ آنان گفتند: از ما پیامبری است که از آسمان وحی به او می‌رسد! ما کی به این مرتبه می‌رسیم؟ به خدا قسم هرگز به او ایمان نمی‌آوریم و تصدیقش نمی‌کنیم. سپس اخنس بن شریق از نزد او برخاست.

هنگامی که جبیر بن مطعم **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** شنید که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** سوره طور را تلاوت می‌کند و به این آیات رسید: **﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَّا يُوقِنُونَ * أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ﴾**؛ «آیا از هیچ خلق شده‌اند یا خودشان خالقند؟ * آیا آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه یقین ندارند. * یا گنجینه‌های

پروردگار تو نزد آنهاست یا خودشان مسلطند»، و جبیر در آن روز مشرک بود؛ گفت: قلبم داشت پرواز می کرد، و این اولین باری بود که ایمان در قلبم جای گرفت.^{۱۱۴}

چون قرآن این چنین تأثیر عمیقی بر نفوس داشت، کافران پیمان بستند که به قرآن گوش ندهند، چنانکه خداوند متعال از آنها خبر داده است که فرمود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْعَوَّا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [سورة فصلت: ۲۶]

«و کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش ندهید و در آن هیاهو کنید، شاید پیروز شوید.» و این جز به دلیل تأثیر آن بر نفوسشان نبود، و احساسی که در اعماق دلشان نسبت به آن داشتند، اما آنها قومی بودند که از شنیدن حق سر باز زدند و تکبر می کردند.

قرآن بر برخی از مسیحیان تأثیر گذاشت و ایمان آوردند. خداوند متعال در مورد آنها فرمود: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ [سورة المائدة: ۸۳]

«و هنگامی که آنچه بر رسول نازل شده است را می شنوند، اشک را از چشمانشان جاری می بینی، از آنچه از حق شناختند؛ می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را با گواهان بنویس.»

اما در مورد مؤمنان، تأثیر قرآن در آنها واضح است. خداوند متعال فرمود: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ [سورة الأنفال: ۲]

«همانا مؤمنان کسانی هستند که وقتی خداوند یاد می شود، دل هایشان ترسان می شود و هنگامی که آیاتش بر آنها تلاوت می شود، ایمانشان افزوده می گردد.» و سخن در این زمینه

^{۱۱۴} بخاری: ۴۰۲۳، ۴۸۵۳.

طولانی است، در این باره همین بس که جلال الدین سیوطی رَحْمَةُ اللَّهِ در کتابش «الإتقان في علوم القرآن» ذکر کرده است^{۱۱۰} که گروهی در هنگام شنیدن آیاتی از کتاب خدا از دنیا رفتند، و او اسامی آنها را ذکر کرده است.

هشتمین وجوه اعجاز قرآن کریم: شفای بیماری‌های جسمی و معنوی (یعنی روانی) است. اما بیماری‌های جسمی، قرآن از بعضی از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و رفتارهایی به عنوان پیشگیری از بیماری‌ها، منع کرده است، از جمله آن‌ها تحریم نوشیدن شراب، خوردن گوشت خوک، ارتکاب زنا و لواط، و همچنین آمیزش با زنان در دوران حیض است. اما اگر انسانی به بیماری مبتلا شود، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به درمان با قرائت سوره فاتحه راهنمایی کرده است، چنانکه قرآن به درمان با عسل راهنمایی کرده است، و فرموده است:

﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ [سورة النحل: ۶۹]

«که در آن (عسل) برای مردم شفاست».

اما بیماری‌های روانی، قرآن بهترین داروی آنهاست، بلکه علت این بیماری‌ها دوری از قرآن است، ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [سورة طه: ۱۲۴]

«و هر کس از یاد من روی گرداند، پس همانا برای او زندگی تنگ (و سختی) است.» و از آن بیماری‌ها اضطراب، افسردگی، سحر، و اخلاق رذیله مانند طمع، تکبر، انحراف به دنبال شهوات و غیره است. این بیماری‌ها در نتیجه‌ی خلاء روحی حاصل می‌شوند، و برای خلاء روحی درمانی جز بازگشت به سوی خداوند متعال نیست. و خداوند راست فرمود:

^{۱۱۰} . باب: النوع الرابع والستون في إعجاز القرآن.

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [سورة الرعد: ۲۸]

«آگاه باشید که با یاد خداوند دل‌ها آرام می‌گیرند.»

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [سورة الإسراء: ۸۲]

«و از قرآن آنچه را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می‌کنیم.»

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [سورة

یونس: ۵۷]

«همانا از سوی پروردگارتان پندی و شفایی برای آنچه در سینه‌هاست، و هدایت و رحمتی

برای مؤمنان آمده است.»

﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾ [سورة فصلت: ۴۴]

«بگو: آن (قرآن) برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت و شفاست.»

خداوند با قرائت قرآن، صدها هزار نفر را که به بیماری‌های جسمی و روانی در طول زمان‌ها

مبتلا شده بودند، شفا بخشیده است، و این همچنان مشاهده و اجرا می‌شود، امروزه استشفای

با قرآن در برخی کلینیک‌های روانپزشکی رواج پیدا کرده است.

نهمین وجوه اعجاز قرآن کریم: آسانی حفظ آن برای حافظان است. برخلاف سایر

کتاب‌ها، قرآن به طور کامل در سینه‌های میلیون‌ها نفر از عصر نبوت تا به امروز حفظ شده

است، کسانی که نابینا بودند و همچنین کسانی که غیر عرب بودند و آشنایی زیادی با زبان

دلیل دهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که تمام تعالیمی که او آورده نیکوست. این تعالیم به اصلاح عقیده در مورد خداوند، فرشتگان، پیامبران، کتاب‌های نازل شده از سوی خدا، روز قیامت و اصلاح عقیده در فهم آنچه خداوند بر بندگانش مقدر می‌کند، دعوت می‌کند.

همچنین تعالیمی که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آورده است، به اخلاق نیکو و اصلاح روابط بین افراد جامعه تشویق می‌کنند. به نیکی به والدین، صله رحم، روابط خوب بین همسران و اعضای خانواده، رفتار شایسته با همسایگان و سالمندان، شنیدن و اطاعت از اولیای امور، عفو از خطاکار و غیره امر می‌کنند که باعث ایجاد روابط خوب و مستحکم بین افراد جامعه شده و زندگی را زیبا و شاد می‌سازند.

اگر پیامبر اسلام **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرستاده ای از جانب الله نبود، این تعالیم را نمی‌آورد؛ زیرا تدوین و اختراع آن‌ها فراتر از توانایی بشر است و انسانی (که پیامبر نیست) هرگز چنین کاری را انجام نداده است.

دلیل یازدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که آیات دال بر پیامبری او متنوع است؛ برخی قبل از تولد او، برخی پس از تولدش، برخی در زمان

حیاتش، و برخی پس از وفاتش رخ داده است. برخی با عقل، برخی با حواس، و برخی با نقل شناخته می‌شوند.

دلیل دوازدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که آیات دال بر پیامبری او فراوان است، در حالی که آیات دال بر پیامبری سایر پیامبران محدود است. برای عیسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نه نشانه وجود دارد: او در گهواره با مردم سخن می‌گفت، خداوند تورات و انجیل را به او آموخت، او می‌توانست از گل، شکلی شبیه پرنده بسازد و در آن بدمد و آن به اذن خدا پرنده‌ای می‌شد. او کور (کسی که نابینا به دنیا آمده بود) و سپس را به اذن خدا شفا می‌داد و مردگان را به اذن خدا زنده از قبر بیرون می‌آورد. او مردم را از آنچه می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، مطلع می‌ساخت. سپس معجزه مائده (سفره‌ای) که عیسی از پروردگارش خواست از آسمان نازل شود. پیش از این معجزات، تولد او از مادری بدون پدر بود و با عروج او به آسمان، در حالی که خداوند او را از توطئه قتل یهودیان حفظ کرده بود، با سربلندی پایان یافت.

همین امر در مورد موسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نیز صدق می‌کند. خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا

مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ﴿. [اسراء: آیه ۱۰۱]

«و ما به موسی نه معجزه آشکار دادیم.»

و فرمود: ﴿وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ

كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿. [نمل: ۱۲]

«و دست را در گریانت کن تا بدون هیچ عیبی، سفید و درخشان بیرون آید، [با این دو معجزه که در ضمن] نه معجزه است به سوی فرعون و قومش [برو] که قطعاً آنان گروهی نافرمانند».

و این نشانه‌ها عبارتند از: عصا، دست (یعنی دستش که در گریان می گذاشت و سفید همچون برف بدون بیماری بیرون می آمد)، قحطی (خشکسالی) که به خاطر تکذیبشان بر قوم فرعون عارض شد، کمبود میوه‌ها بر سرشان، طوفان، ملخ، شپش، قورباغه‌ها و خون؛ به طوری که هر کدام از آنها اگر می خواستند آب بنوشند، آن آب به خون تبدیل می شد.

موسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** همچنین معجزات فراوان دیگری دریافت کرد، از جمله زدن سنگ با عصا و جاری شدن نهرها از آن، و همچنین سایه افکندن ابر بر سرشان، و نازل کردن من و سلوی، و غیره که پس از جدایی بنی اسرائیل از مصر به آنها داده شد.^{۱۱۷}

دلیل سیزدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که او بر نظام اجتماعی، سیاسی و دینی قبیله خود عمل نکرد، بلکه نظامی نو آورد که در حقیقت از شریعت پروردگار جهانیان گرفته شده است. اگر او پیامبر نبود، راه و روش قوم خود را تغییر نمی داد، بلکه به آن افتخار می کرد و آن را اجرا و استوار می ساخت.

^{۱۱۷} . ابن کثیر این موارد را در تفسیر آیه اسرا ذکر کرده است: ۱۱۱.

دلیل چهاردهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ویژگی‌های متمایز شریعت اوست که به شصت ویژگی می‌رسد و هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند. شریعتی با این ویژگی‌ها نمی‌تواند از جانب بشری باشد، بلکه از جانب پروردگاری است.

دلیل پانزدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کمال شریعت اوست. هیچ معروف نیکی که عقول سالم آن را معروف می‌دانند، وجود ندارد مگر اینکه به آن امر کرده و هیچ منکر زشتی که عقول سالم آن را منکر می‌دانند، وجود ندارد مگر اینکه از آن نهی کرده است.

توضیح آن این است که او به چیزی امر نکرد که در مورد آن گفته شود: (کاش به آن امر نمی‌کرد) و از چیزی نهی نکرد که گفته شود: (کاش از آن نهی نمی‌کرد). همچنین شریعت او محاسن شریعت‌های پیشین را جمع کرده است؛ هیچ نوع خیری در عقاید، شریعت‌ها و رفتارها که در تورات، انجیل و زبور ذکر شده باشد، وجود ندارد مگر اینکه شریعت اسلام به بهترین وجه آن را آورده است.^{۱۱۸}

دلیل شانزدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که کسانی که در تصدیق او و ایمان به او سبقت گرفتند، در بیشتر موارد از دورترین افراد به او بودند و از افراد قبیله‌اش نبودند. اگر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط یک مدعی پیامبری بود، قبیله‌اش برای کسب شرافت به او ایمان می‌آوردند، اما چنین نبود.

^{۱۱۸} . براهین الرسالة - البراهین العقلية على نبوة الرسول صلى الله عليه وسلم: ۵۸.

ایمان بیگانگان تنها از روی تصدیق کامل است، نه از روی تعصب؛ زیرا تعصب در میان افراد قبیله وجود دارد نه در میان دیگران.

دلیل هفدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که کسانی که در تصدیق و پیروی از او سبقت گرفتند هم از گروه فقرا و هم از گروه اغنیا بودند، هرچند فقرا بیشتر بودند؛ اما اشراف و غلامان هم در جمه آنان بودند و از یک طبقه مردم نبودند. این یکی از دلایل پیامبری اوست، زیرا اگر پیامبر نبود، به احتمال زیاد مردم از یک طبقه او را پیروی می کردند.

دلیل هجدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که کسانی که او را تصدیق کردند و به او ایمان آوردند، به خاطر رغبت به دستیابی به اموال او، یا ترس از او، نبوده است؛ زیرا او مالی نداشت که به آن رغبت کنند و شمشیری نداشت که از آن بترسند. بنابراین دانسته شد که پیروی آنها از او از روی تصدیق کامل بوده است.

دلیل نوزدهم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که نجاشی، پادشاه حبشه، به او ایمان آورد در حالی که او را ندیده بود، و هراکلیوس، بزرگ روم، اگر اسقفها مانع او نبودند نزدیک بود به او ایمان بیاورد.

دلیل بیستم: یکی از دلایل عقلی بر پیامبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که امت او در هر فضیلتی کامل‌ترین امت‌ها هستند. هنگامی که علم آن‌ها با علم سایر امت‌ها مقایسه شود، علمشان بیشتر و استوارتر است و در آن تمسک به خطا وجود ندارد.

اگر عباداتشان برای خداوند سنجیده شود، عباداتشان از دیگر امت‌ها بیشتر است.

اگر صبر، جهاد، بذل مال و تحمل مشقت‌های آن‌ها در راه نشر دین خدا مقایسه شود؛ آن‌ها در این مسیر از دیگر امت‌ها پیشی گرفته‌اند.

اگر بذل و سخاوت، گشاده‌رویی و پاکی قلبشان با دیگر امت‌ها قیاس شود؛ آن‌ها در این زمینه از دیگر امت‌ها برترند.

این فضائل را امت او تنها از پیامبر اکرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آموختند؛ آن‌ها این فضائل را از پیامبران پیشین نیاموختند و نه از کتاب‌های آسمانی که پیش از آن نازل شده بود. زیرا فضائلی که پیروان حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام آموختند، از تورات، انجیل و زبور گرفته شده بود.

سپس متاخران از پیروان مسیح، فلسفه یونان را وارد دین خود کردند و دین مسیح را تغییر دادند و آن به دینی بت‌پرستانه تبدیل شد؛ آن‌ها صورت‌ها را می‌پرستند، چنانکه اکنون مشاهده می‌شود.

اما امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از او کتابی نمی‌خواندند؛ بلکه اکثریت آن‌ها جز از طریق تعلیم پیامبرشان، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پیامبران پیشین ایمان نداشتند.

دلیل بیست و یکم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت حضرت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که خویشان او (بنی عبدالمطلب)، چه زن و چه مرد، شاعر بودند، جز ایشان، که شاعر نبود و شعر نمی گفت.

دلیل بیست و دوم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که ادیان پیشین موقت بودند و خداوند حفظ آن‌ها را بر عهده نگرفته بود؛ بلکه حفظ آن‌ها را به راهبان بنی اسرائیل واگذار کرد. آن‌ها نیز آن‌ها را حفظ نکردند، بلکه تحریف نمودند، در نتیجه دچار تغییر و اضطراب شدند. اما دین محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** همان گونه که هست، محفوظ مانده است؛ نه تغییر کرده و نه مضطرب شده است. این خود بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** دلالت دارد.

در عهدین قدیم و جدید، علمای بنی اسرائیل در بسیاری از موارد با اوصافی چون «کوران»^{۱۱۹}، «افعی زادگان»^{۱۲۰}، «نسل گناهکاران»^{۱۲۱}، «عاملان شر»^{۱۲۲}، «قاتلان پیامبران»^{۱۲۳} توصیف شده‌اند. آنچه از تحریف و تغییر در دین پیامبران موسی و عیسی **عَلَيْهِمَا السَّلَام** به دلیل این صفات رخ داد، تنها خداوند از آن آگاه است.

اما اسلام، همان گونه که هست، پاک و تازه باقی مانده است؛ نه تثلیث در آن وجود دارد، نه قربانی برای غیر خدا، نه «صکوک غفران» (نامه‌های آمرزش)^{۱۲۴} و نه «کرسی اعتراف».

^{۱۱۹} . یوحنا (۴۰:۹).

^{۱۲۰} . یوحنا (۴۰:۹).

^{۱۲۱} . مزامیر (۴:۹۴).

^{۱۲۲} . اشعیا (۲۰:۱۴).

^{۱۲۳} . الملوك الأول (۱۰:۱۹)، متی (۳۱:۲۳)، (۳۷:۲۳).

^{۱۲۴} . «صکوک غفران» (Indulgences) در قرون وسطی، به برگه‌هایی گفته می‌شد که کلیسای کاتولیک در ازای پرداخت پول یا انجام اعمال خاص به مؤمنان می‌داد، و ادعا می‌کرد که این برگه‌ها سبب بخشش گناهان یا کاهش عذاب برزخ آنان می‌شود. به عبارت دیگر، این برگه‌ها نوعی «فروش آمرزش الهی» بود که در عمل به تجارت دینی و سوء استفاده مالی در کلیسا تبدیل شد.

بلکه رابطه در اسلام تنها با خداوند یکتا و بی‌شریک است؛ اوست که استغفار استغفارکنندگان را می‌شنود و آنها را می‌آمرزد.

دلیل بیست و سوم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که خلاصه و اصل دعوت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانند پیامبران پیشین، دعوت به عبادت خداوند یگانه است. دعوت او امتداد و تکمیل دعوت انبیاء گذشته است و ذره‌ای از آن منحرف نمی‌شود.

دلیل بیست و چهارم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این است که خداوند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تا زمان ابلاغ کامل رسالت از گزند مردم حفاظت کرد. خداوند در آیه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ﴾ [سوره مائده: ۶۷]

«ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن. و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می‌دارد.»

خداوند ایشان را حفظ کرد تا رسالت را ابلاغ کرد. سپس آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾؛ «امروز دین شما را برایتان کامل کردم» نازل شد و چهار ماه پس از نزول این آیه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفات کرد.

اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از اتمام ابلاغ رسالت کشته می‌شد، دلیلی بر عدم نبوتش بود، اما او پس از کامل شدن دین، وفات یافت و الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ ﴿۱﴾؛ «امروز دین شما را برایتان کامل کردم». پس مردم به نبوت او یقین پیدا کردند.

دلیل بیست و پنجم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** خبر داد که پیامبری بعد از او نخواهد بود و رسالت او آخرین رسالت است. این پیش‌بینی به وقوع پیوست. الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾. [سوره احزاب: ۴۰]

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه او فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.» ثوبان ر که رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: در امت من سی مدعی دروغگوی نبوت خواهد بود، در حالی که من خاتم پیامبران هستم که بعد من پیامبری نخواهد آمد.^{۱۲۵}

جابر **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می‌گوید رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: «مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند مردی است که خانه‌ای زیبا و کامل بسازد مگر اینکه در گوش‌های، جای یک خشت را خالی بگذارد. مردم، اطراف آن دور می‌زنند و با تعجب می‌گویند: آیا این یک خشت، گذاشته نمی‌شود؟ نبی اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود: من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم.»^{۱۲۶}

و از نکات جالب این است که در انجیل یوحنا (یوحنا)، چیزی وارد شده که این مطلب را تصدیق می‌کند. در باب ۱۴، آیه ۱۶ آمده است: «و من از پدر خواهم خواست تا تسلی دهنده دیگری به شما عطا کند که تا ابد با شما بماند.»

^{۱۲۵} . ابوداود: ۴۵۵۲، احمد: ۲۷۸/۵، آلبانی آن را صحیح دانسته است، همچنین محققان مسند گفته اند به شرط مسلم صحیح است.

^{۱۲۶} . بخاری: ۳۰۳۰، مسلم: ۲۲۸۶.

در اینجا یک سوال جالب برای یهودیان و مسیحیان (نصاری) مطرح می‌شود: اکنون پس از گذشت سه هزار سال از آمدن موسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** و دو هزار سال از آمدن مسیح **عَلَيْهِ السَّلَامُ**؛ آیا باید چنین مدتی دیگر انتظار بکشیم تا تسلی دهنده حقیقی که در بشارت (انجیل) از او نام برده شده، جز محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** ظهور کند؟

به عبارت دیگر، اگر آن تسلی دهنده موعود، محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نباشد، پس او چه کسی خواهد بود؟ با گذشت هزاران سال، جز او کسی ظهور نکرده است!

دلیل بیست و ششم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که دعوت پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** از پادشاهان جهان برای پذیرش اسلام، به منظور حفظ جان و مال آنها، دلیل دیگری بر نبوت و رسالت جهانی اوست. این اقدام نشان می‌دهد که او فرستاده خدا برای تمام امت‌ها است، نه یک پادشاه یا مدعی قدرت زمینی.

او در نامه‌های خود به عنوان «محمد رسول الله» (محمد فرستاده خدا) خود را معرفی می‌کرد، نه به عنوان پادشاهی بر مسلمانان یا حاکمی بر شبه جزیره عربستان.

دلیل بیست و هفتم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به «جوامع الکلم» مجهز بود. این از نشانه‌های نبوت و اعجاز اوست. سخنان او کوتاه، اما در تفسیر بسیار پرمغز و عمیق است.

این ویژگی نشان می‌دهد که او در فصاحت و بلاغت بر عرب‌ها برتری داشته و حکمت‌ها و وصایایی که از زبان او صادر می‌شده، نمی‌توانسته از غیر پیامبر باشد.

روایت شده است که ابوهریره **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** گفت: از رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** شنیدم که می‌فرمودند: «من با جوامع الكلم مبعوث شدم، با رعب یاری شدم، و هنگامی که خوابیده بودم، کلیدهای خزانه‌های زمین به دستم داده شد.»^{۱۲۷}

امام بخاری **رَحِمَهُ اللهُ** در این باره گفته است: به من رسیده است که «جوامع الكلم» یعنی خداوند امور بسیاری را که در کتاب‌های پیشین نوشته می‌شدند را در یک یا دو امر و یا امثال آن جمع کرده است.

امام نووی **رَحِمَهُ اللهُ** در شرح این حدیث گفته است: کلام ایشان **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** جامع بود؛ با الفاظ کم و معانی بسیار.

از عایشه ام المؤمنین **رَضِيَ اللهُ عَنْهَا** روایت شده است که: رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** سخنان شما را پشت سر هم (تند) صحبت نمی‌کردند، بلکه کلامی را بیان می‌فرمودند که روشن و شیوا بود و هر کس که به او گوش می‌داد، آن را به خاطر می‌سپرد.^{۱۲۸}

حافظ ابن رجب حنبلی کتابی تألیف کرده‌اند که در آن پنجاه حدیث از کلام پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را جمع‌آوری کرده و نام آن را «جامع العلوم والحکم فی شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم» گذاشته است. این کتاب از لحاظ علمی از بزرگ‌ترین و مفیدترین کتاب‌ها و شروح است.

^{۱۲۷} بخاری: ۲۹۷۷، مسلم: ۵۲۳.

^{۱۲۸} بسیاری این حدیث را نقل کرده‌اند از جمله ترمذی: ۳۶۳۹، الفاظ از ترمذی است و آلبانی آن را صحیح دانسته است.

نمونه‌هایی از احادیث بلیغ ایشان **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** قول ایشان است که فرمود: «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى**»؛ «همانا اعمال به نیت بستگی دارد و برای هر فرد همان چیزی است که نیت کرده است».

وقتی ایشان وارد مدینه شدند، مردم به استقبال ایشان آمدند و می‌گفتند: رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد! رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد! رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آمد! عبدالله بن سلام می‌گوید: من نیز در میان مردم آمدم تا ایشان را بینم. هنگامی که چهره‌شان را دیدم، دانستم که چهره‌شان دروغگو نیست. اولین چیزی که شنیدم این بود که فرمودند: «ای مردم! سلام را آشکار کنید، صله رحم بجا آورید، و در شب هنگامی که مردم در خوابند نماز بخوانید، تا با سلام وارد بهشت شوید.»^{۱۲۹}

از ابوذر غفاری **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت شده است که پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «تقوای خدا را داشته باش هر کجا که هستی، و چون بدی کردی، نیکی کن که آن را از بین ببرد، و با مردم با اخلاق نیکو معاشرت کن.»^{۱۳۰}

انس بن مالک **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت شده است که پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «هیچ یک از شما ایمان ندارد تا زمانی که برای برادرش همان را دوست بدارد که برای خودش دوست می‌دارد.»^{۱۳۱}

^{۱۲۹} . ابن ماجه: ۳۲۵۱، شیخ شعيب آن را صحيح دانسته است.

^{۱۳۰} . احمد: ۲۱۳۵۴، محققان مسند گفته اند حسن لغیره است.

^{۱۳۱} . بخاری: ۱۳.

از تمیم داری **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** روایت شده است که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «دین، نصیحت است. گفتیم: برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، کتابش، رسولش، و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آن‌ها.»^{۱۳۲}

و این باب را با این داستان جالب به پایان می‌بریم؛ از ابن عباس **رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا** روایت شده است که شخصی به نام «ضِمَاد» که از قبیله «ازد شنوئه» بود به مکه آمد. او درمانی برای کسانی که بیماری صرع داشتند و جن زده می‌شدند بلد بود، او شنید که افراد نادان مکه می‌گویند: محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** دیوانه است. او گفت: اگر محمد را ببینم، شاید خداوند به دست من او را شفا دهد.

او به ملاقات پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** رفت و گفت: ای محمد! من دعایی برای بیماری جنون بلد هستم و الله هر که را بخواهد بر دستان من شفا می‌دهد، آیا به آن نیاز داری؟

رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمودند: «إِنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَمَا بَعْدُ.»؛ «حمد مخصوص خداوند است، او را ستایش می‌کنیم و از او یاری می‌جوئیم. هر کس را خداوند هدایت کند، گمراه کننده‌ای برای او نیست و هر کس را گمراه کند، هدایت کننده‌ای برای او نیست. شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خداوند یگانه، شریک او، وجود ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. اما بعد.»

ضِمَاد گفت: آن سخنان را برایم تکرار کن.

^{۱۳۲}. مسلم: ۵۵.

رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** سه بار آن سخنان را برایش تکرار کردند.

ضماد گفت: من سخنان کاهنان، ساحران و شاعران را شنیده‌ام، اما سخنانی چون سخنان تو شنیده‌ام. این سخنان (از شدت تأثیر) تا اعماق دریا رسیدند.

سپس گفت: دست را بده تا با تو بر اسلام بیعت کنم.^{۱۳۳}

پایان ذکر برخی از جوامع کلم پیامبر اسلام محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**

دلیل بیست و هشتم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که دین اسلام تغییر نکرده و عقیده‌ای که پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** آورده، در هم نشکسته است. این در حالی است که امت اسلام با امپراتوری‌های بزرگی چون روم و فارس، جنگ‌های صلیبی، استعمار و تبلیغات مسیحی (تبشیر) روبرو شده است.

با وجود این همه فشار، عقیده اسلامی همچنان پابرجا مانده است. اگر پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پیامبر الهی نبود، عقیده او نیز مانند قوانین بشر، همانند حل شدن نمک در آب حل می‌شد و به قوانین دیگری تبدیل می‌گشت.

دلیل بیست و نهم: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که دنیا هرگز انسانی را ندیده که اعمالش با چنین دقت فوق‌العاده‌ای ثبت شده باشد، همانطور

^{۱۳۳} . مسلم: ۸۶۸.

که درباره محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** اتفاق افتاده است. حتی مورخ مسیحی لبنانی، فیلیپ حتّه، نیز به این نکته اذعان کرده است.^{۱۳۴}

اعمال و گفتار ایشان به دقت در کتب حدیث (سنت) ثبت شده است؛ چه در عبادات، معاملات، رفتار در سفر و حضر، شب و روز، به تنهایی یا با یاران، در خانه یا بیرون از خانه، قبل یا بعد از بعثت.

دلیل سی ام: یکی از دلایل عقلی بر نبوت محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** این است که آخرین کلمات پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در این دنیا، نصیحت امت در مورد حفظ نماز و توجه به غلامان و کنیزان بود. همانطور که فرمودند: «نماز و غلامان و کنیزان (را دریابید).»^{۱۳۵}

همچنین از غلو در دین که به صورت ساختن مساجد بر روی قبور تجلی می یابد، هشدار دادند. جناب بن عبدالله بجلی **رَضِيَ اللهُ عَنْهُ** می گوید که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** پنج شب قبل از وفات فرمودند: «... بدانید که کسانی که پیش از شما بودند، قبور انبیاء و صالحان خود را مسجد قرار دادند. آگاه باشید که قبور را مسجد قرار ندهید، من شما را از این کار نهی می کنم.»^{۱۳۶}

آیا دلیل واضح تری برای نبوت او جز این وجود دارد؟ او در آستانه مرگ، مردم را به پایبندی به دین و پرهیز از انحراف تشویق می کند. آیا کسی جز پیامبر چنین می کند؟

^{۱۳۴} . محمد عبد الشافی القوصی این مطلب را در کتابش «محمد - صلی الله علیه وسلم - مشتهی الأمم الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والإنجیل» صفحه ۱۰ انتشارات دارامعراج دمشق ذکر کرده است.

^{۱۳۵} . ابن ماجه: ۱۶۲۵، احمد: ۲۹۰/۶، از ام سلمه نقل کرده اند و آلبانی در ارواء آن را صحیح دانسته است: ۲۳۸/۷.

^{۱۳۶} . مسلم: ۵۳۲.

کتاب به حمد خدا به پایان رسید، و درود و برکت خداوند بر پیامبر ما محمد **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** خاندان و اصحاب او باد.

منابع برای مطالعه بیشتر منتشر شده در اینترنت

۱. سبع رسائل لطيفة لمحبي مريم العذراء وابنها المسيح ابن مريم
۲. سبعون دليلاً إنجيلياً على أن يسوع المسيح نبي ورسول ومعلم ومبشر ومبلغ ومرشد وإنسان وابن الإنسان ورجل
۳. ستون دليلاً على تكريم الإسلام لمريم العذراء، وابنها المسيح ابن مريم

۴. لماذا خلقنا الله؟
۵. الأصول الثلاثة التي يقوم عليها دين الإسلام
۶. الإسلام دين الفطرة
۷. أسماء الله الحسنى وصفاته العليا
۸. شعب الإيمان في شريعة الإسلام
۹. تعريف موجز بالكتاب المقدس - القرآن
۱۰. سبع لمحات عن محمد
۱۱. البراهين العقلية على نبوة محمد - صلى الله عليه وسلم (ثلاثون برهانا عقليا)

١٢. خصائص الشريعة الإسلامية - ٦٠ خصيصة
١٣. حقوق الإنسان في الإسلام - ١٦٠ حق
١٤. تسعون دليلاً على تكريم الإسلام للمرأة وحفظ حقوقها ومشاعرها
١٥. قصة هداية الكاردينال دانيال إلى الإسلام
١٦. موقف الإسلام من الإرهاب
١٧. مهلاً أيتها الدكتورة.... لا تسبي الإسلام
١٨. حقيقة بولس من كلام بولس - ١٠٠ حقيقة عن بولس
١٩. Eleven facts about Jesus
٢٠. The Amazing Prophecies of Muhammad in the Bible
٢١. Who Deserves to be Worshipped?.